

کتاب مختصر و طبره خوارزم شاهي

۱۶۴۰

۲۷۲۲

I

مختصره خوارزمی



کتاب مصابح الاسباط لمحمد باقر لایق

از برای کشف محرم و کرم خود دل
کوفه باز هر که کا و با عسل
در کله در مالند و دو ساعت
باز آید پس در مقام رفو و نشوید

الحمد لله الماراضی المختلفة بکنت علی سائر شؤر سلام

بسم الله الشافی بسم الله الشافی بسم الله الشافی
عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ
وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِي صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ
مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَخُرُوجٌ مِّن بَطُونِهَا شَرَّاءٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ
حَقٌّ فَمُؤْمِنِينَ وَالَّذِي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي وَإِذَا امْرَأَتِي تَقُلُّ قَوْلًا
يَلَذُّهُ بَيْنَ أَيْمَنِ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يُشْفَاؤُنَ بِسَمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَعْطَيْنَا
الْكَوْثَرَ فَكُلْ لِرَبِّكَ وَاتَّخِذْ أَتْبَاعًا لِّكَ هُوَ الْبَاقِرُ

نما بعد از این دعا
و عینی من فو اکل لایق
کتابت الیوم من کتاب

فطرًا سالیون
تخم کرفس رومی
مشکطه اشیر
در مینه کوه می کوبیده

دعای بنی اسحاق سلطان الاظم والحق والحق والحق
اسلام بنی اسحاق سلطان الاظم والحق والحق والحق
واسمک العارف وعلومه الی وسمک العارف وعلومه الی وسمک
عمر





کتاب فی الحوائج

الحمد لله رب العالمین والصلاة علی نبی محمد وآله اجمعین
 حسن کوبنده امیر شید امام اسمعیل بن الحسن بن محمد بن الحریزانی
 و خون از جمع کتاب ذخیره خوارزمشاهی فارغ شدیم بر لفظ اعلا
 امر اسفندسلار اجل شیده عالم عادل بهی الله بن علی بن اسلام
 علا الدوله و ضیا المله و بحم الموبد الملک تاج الملوک و السلاطین
 لمر المظفر آتش بن خوارزمشاه حسام امر المومنین حرر
 الله دولتته و منه کتاب ذخیره کتابی نزر گشت می باید
 کی کتاب مختصر باشد هر وقت بدست توان گرفت و بجز مقصود
 بود مطاکره توله یا زنت و سفر و حضریا خوشن روان داشت
 عبار کی لفظ عالی زین علی ابن مختصر اغا و کرده شد چنانکه
 بابهای آن مختصری شملت و نکته و فواید و دستر کتابها
 نزل اران حالی است و اهل فضل و صنف را مقصود از کتاب
 به شمار هر آنکه علم طب و جیش است علی و علی الحلی علی را
 فروع بسیر است اما آنچه که کردن آن در مختصر جان
 ندست و نوعی است کی تدبیر الهی است و عوینگاه داشتن
 تن درستی قوم تقاطع معرفت است یعنی مساحین احوالی و بیمار

کتاب

کی در بیمار پیدا شود و بدان احوال و لذی و کونای بهاری و امید
 واری و نو میدی از بیمار معلوم گردد بدین سبب این کتاب
 دو مقاله کرده شد **مقاله اول** اندر تدبیر حفظ العینه و عملی و بخش علی
مقاله دوم اندر مقدمه المعرفه **بخش علی** هفت مقاله کرده شد
مقاله اول اندر وصیت و طبیب را در معالجه که کوش بدان باز
 باید داشت **مقاله دوم** اندر علاج بیماری اندامها از
 سر تا پای **مقاله سوم** علاج تب و حصیه و ایام و غیره **مقاله**
چهارم اندر علاج سکسکه یا دار حای آمدن پیوندها **مقاله**
پنجم اندر علاج آقا سها در شرها و غیره **مقاله ششم** اندر پاک
 دامن شر و طاهر تن و طبیبان این را رتبه کوبنده **مقاله**
هفتم اندر علاج زهرها و اس مختصر اندر یک مجله اندر
 قطع مطول یا پیوسته یا خور تولد داشت و این را مختصر حقی علانی
 نام کرده شد و از حق تعالی بوفیق محام کردن این مقصود خواسته
 که الله ولی الاحبابه و المومنین و التهاکری علیه **مقاله اول** اندر
 تدبیر حفظ العینه و این مقاله است منقسم بر شانزده باب
باب اول اندر تدبیر هوا باید دانست
 اسباب تن درستی و بیماری شش نوع است و طبیبان اندر
 اسباب السه کوبند بدان هواست و حرکت و سکون
 و خواب و بیداری و طعام و شراب و استفراغ و اجتهان و اعراض
 و کوفت و غیره

و بخش علی و عملی و بخش علی

و کوفت و غیره

نفسانی و اندر تدبیر حفظ الصحة تدبیر این سببها واجبست از هر
آنکه هرگاه که این سببها جان باشد که باید و چنانکه باید و آن وقت
صاحب سبب درستی باشد و هرگاه که برخلاف این باشد سبب
بیماری گردد و از این سببها هم سببی نیست بمردم نزدیک تر و با
او ملائم تر و تن او بدان محتاج تر از هوا بلکه قولم هم من بسبب
فوتست فوت طبیعی و فوت حیوانی و فوت نفسانی و این فو
کار خویش نتوانند کرد مگر بمباحی روح و مان روح هواست
مردم اندر بنفوس می گویند و بدین سبب از همه چیزها بیرون تن
حیوانیست که بیرون و بیرون او رسیدن است و این هوا که نزدیک
ماست بقیاس سببها روح و حرارت عمری سردست
و این هوا که مردم زدن با حرارت عمری شد و باد روح بیا میرد
گرم شود و اگر بدم زدن دیگر از روح جدا شود روح را اعتدال
بگردد و هرگاه که بدم زدن دیگر از روح جدا شود و هوای آن
اندر آید مردم و روح مردم را راحت از آن هوای آن بدو
مردم سبب روح را از هوا منفعتی عظیم است و دلیل بدانکه
این هوا که نزدیک ماست بقیاس سببها روح سردست است
که هرگاه که اندر کرم و کرم هوا را به چنگلی هوا بیایم آنکه اگر
این هوا که محاسن پوست ماست و ساکن است اندر بدن
سکون از پوست با حرارتی یافته است و کیفیت آن هم چون

موافق

کعبه

کیفیت است بهر آنکه کثرت جنس محاسن را از چیزی که باشد
از این که هر جنبه باشد و هرگاه که هوا جنبه باشد آن هوا که محاسن
بهتر ماست و شمع و هوای آن محاسن کرم پوست از کیفیت
آن هوای آن خبر ماید و اگر چه هوا کرم ترست این هوا که نزدیک
ماست هوا محسن نیست لیکن با بخارها و دودها و غیر آن
اصح است که از هر چیزی که در بدنه است و بمحسین هر فصلی
از فصلها سال از طبع خویش بگردد و طبع آن فصل بگردد و هر
آن باشد که هر فصلی بر طبع خاصه خویش ماست و هرگاه که فصلها
ساک از طبع خاصه خویش بگردد سبب این بیماریها
گردد و بهترین هوا هوای باشد از بخارها و دودها و بخارها
و بخار بنشیند و مرعزارها و بناینها و درختان درختان
و پدایه و حور و بخارها پس شمع و دودی که در باقی و غیر
باشد و از روی اهل و کلین و عقوبتها و در میان
درختان است و دیوارها بلند نباشد و از خانه شمال کشای
داند و تابستان بخار ناک و در زمستان نم ناک نباشد و هرگاه که
معتدل بود و هوا کرم تن را اغردار و زردی زرد کند و تشنگی
از دهنها کرم کند و قوتها ضعیف کند و اندر بطونها
خونی عفونت بدیدار و مردم سرد مزاج و حرارت آن بیماریها
سرد است و در طونها را تحلیل کند و مشام بکشاید

کعبه

هوا سرد اندر بدست حال مرده تن در دست ظهور راسخ دارد و باد
 را غلبه کند و فروارد بدین سبب اما سرها و هراحتها کمتر باشد
 لیکن نکام و نوله بدست را قند و مسام بستن شوی و سبزه در دست
 گردد و هوا تر مردم را غر را شوی دارد و بدست را اندم کند و هوا
 خشک فندان باشد و هوایی غلیظ هوایی باشد و در وی ستارگان
 حر و اندر دست بدست باشد و دم زدن اندر وی پس حوش نباشد
 و هوا زنگار زبان دارد و زبان کار تر از هوا غلبه باشد و هوا خا
 و هوا خانه کران تر از هوای صحر باشد و هرگاه هوا بد باشد
 و بخارها بر باد بیامیزد بدان وقت هوا خانه را تر از هوا صحر
 باشد و هرگاه و ما بنولد کند بخار عود و عنبر کند و در دست
 و صندل و سدر و لادن و قسط و حوب سرد و حوب گرم و باد
 تنگی سوج دارد و اصلاح هوا باشد و سرکه اندر خانه و حوالی بپاشند
 سور دارد خاصه اندکی انگیزد و در وی حل کردن بهترین **باب دوم**
 اندر بدست و صلاها سال اما فصل بهار باید دانست که در آنجا که اندر
 فصل زمستان جمع آمده باشد و در دست از آنکه بخار است ناپسند
 گذاختن شوی و مبدست گردد و اندر فصل بهار که باید کرد در دست
 یکی آنکه طعام لم خوردن و معده را از طعام لطیف نیز بپزند
 و برآمدنش از طعام اندکی ریاضت کند و از طعام سال
 گرم و در خون نشسته و نهار و کوسه و سار و شراب و از طعام

با و سر بر هر کند و در آنکه استفرغ کننده نامان کمتر شوی و اولیتر
 استفرغی در فصل بهار استفرغ خونسد و اندر فصل تابستان
 ریاضت طعام و حمامت کمتر باید کرد و اسودگی باید کرد و شربت
 و عدا باید و میل خشکی دارد و کسان کی تولد کردن بی کینه و سهل
 قوی نشاید خورد آب میوه ها آب لبلاب حار سرد شراب کل شراب
 و سفید خشک و سفوف و سفید کفایت بود **سفر و بیقراری** و سفید خشک
 معده را هفت روز کوفه و بخنه و با هم خندان شکر سوره بیامیزد و با آب
 خورد و فصل باستان پیرانند و حدادند مزاج سرد و بهارها سرد را سوج
 دارد و اندر فصل حران کوسه و کوسه و کوسه و کوسه و کوسه و کوسه
 بر هر باید کرد و شب بر امتلا معده نباید حفت و خالی خشک نباید
 حفت و حور را از کرمانیم زور و حکی ما مداد نگاه باید داشت و در
 آب سرد باید نشست و در آخر فصل استفرغ کردن بدست سهل
 صواب بود و بی باید کرد و سراب کهن و مزوج باید حور و اندر
 فصل زمستان ریاضت بسیارند و عدا میامیزد و اگر در دست
 و طبع زمستانی بدان عدا اندان باید در ریاضت بیشتر و علی ای
 در زمستان سفیدها و فلیه خشک و کباب و ما بنولد این باید خورد
 و با مار جینی و گرویه ماعده و شراب صوف باید حور و در که اندر دست
 بهار شوی زدن در استفرغ باید کرد از بهر آنکه با سبب قوی نباشد
 اندر دست عارضی بدین باید و اندر دست استفرغ با سبب قوی نباشد
 بق

باب سوم اندر نذر شهر مسکن تمام مسکنه افراشته
 و هوا و نسیم آن چنان خوشتردم و در آن هوا آسان تر و گستر
 و هر مسکنی نشیب و هوا آن کرم تر و گرفته تر و بخار کز بدتردم و زین
 مردی ناخوشتر و هر مسکنی از یک جانب او کوه باشد و از دیگر
 جانب دریا هوا آن تر باشد و باران ها بسیار آید اگر زمین
 آن صلب خشک باشد و کوه و در سنگی بود زبان آن کمتر بود و اگر
 کوه کل باشد و زمین رطوبت باشد ترک آن زبان کار بود و اگر مزاج
 و لایق کرم بود بهارها و عفوئی بسیار بود خاصه اگر مسکنی در
 نشیب بود و اگر با این حالها جانب شمال رسنه باشد و دریا از
 جانب جنوب بود بهارها انظار شهر بسیار بود و مسکنی در اندک
 شوم و کور و لفظ و مانند این باشد هوا هم از اعتدال دنیا باشد بسیار
 درشت و خشک باشد و مسکنی که بانی نباشد و مسکنی کوهی خاصه اگر کوهی
 مقابل مشرق باشد هوا آن درشت باشد و مردم قوی و دراز عمر و کوه
 سخن مسکنی که زمین او کل مالکین بود و کوه و دریا از وی دور بود
 هوای آن خویش معتدل بود و مسکنی که در سلطان باشد و در میان
 بیشه بود بد باشد خاصه اگر حشرات آنی و غیری بسیار تواند
 کند و مسکنی که ساحل باشد هوا آن درشت تر باشد و دریا
 آن که در عفوئی بندد و اگر بهار شهر برافشای باشد و کشتی خواهد
 چنانکه مسکن خوش تر از آنکه نیک نهند تواند نهاد و این خان بود

نشر

خانه

خانه بلند کند و همه خانه ها که در وی باشد و وی سوی مشرق کند و گذر
 شمال بر وی کشی کند و چنان کند شعاع آفتاب اندر و بدشتر افتد
 و سقف خانه بلند کند و در یک طرف **باب چهارم**
 اندر در خانه پوشیدن و در خانه مردم که بود نخست جامه در تن مردم
 کرم شود پس مردم را کرم کند و جامه کرم جامه را کوبند که مردم
 را گرمی از آن بدشتر و در آن وی گرمی بدیدم و خون جامه و ستان
 و شستن و جامه خشک جامه را کوبند مردم را گرمی از آن بسیار نرزد
 و گرمی از آن مردم بسیار نرزد و مردم را کرم کند و خون جامه
 کتان و جامه بپند میان آن بود و در شستن از کتان کرم ترست
 و در شستن خشک و این صفات کار دارد جامه با بستن بود و جامه درشت
 تن را از عمر کند و پوست راحت کند و جامه این ضد این باشد و بود
 و روپاه و مرغی شستن را کرم کند و پوست بر کرم بود و حرارت سنجاب
 کمتر از بوی رطوبت بود و روپاه بود و قاتم و سنجاب نزدیکی بود و حاصل
 کمتر از مرغی و در هر جامه بهاری و خوراک است
باب پنجم اندر منفعت عدل معرفت آن بداند
 عدای نیک چیزی باشد که وی معنی دارد و معنی نیکه خون نیک
 و انواع ادای کیش بود و این نوع چیزها جز بر سبیل علاج
 ساید و در این امر لطف کنند و است خون را بشویند
 و ضرر را بپا دشت کند و هر چه علیط ترست بلغم فراید عدای نیک
 با کینه است

و

ارکندم است ناسبد و کورت گویند بخت تن در ست و اسوه
و شیر نیها و هر چه از اج هر کسی بود و است و مانند بر من
انگور و تر بود و لخم و تمام شدن باشد اما بدیدگی انگور صید خندند
اوکل کنند و انجالی هر ما عادت است و طر و هر ما و هر گاه کی ان غدار
نک اندن نقصا بدید آید روز اسفراع باید کرد و طریقی و شمل
نر باشد و عادت دانه و هر گاه کی از غدیرها لوان حری خورده شود
و در عقب ان حری خورده که ضد ان بهشت مصر است او باز دارد
خاکل حصار و کند و در گاه و مانند ان خوردند و در مصر است ان نرسند
تدری شیر و کنند و بوعن ار عقب ان یا بان خوردند و از طعامی علیط
خورده شود ان شده نوله کند خون هریش و باجه و مان فطیر و حلوا
نشا سته حری شده کف ان بند مان بکار برده خون ابکامه و کبر
و بشر که و ترب بشر که و حقه و بخت محردل خوش کردن و دیگر ریز
سلکچین خوردند و اندک طعام خورد و داکد چیزها بنسوز و شیر خورده شود
و در عقب ان حری بر و بغه خوردند خون خیار و مانند وی و بغه حری
بهشت کی طعم قوی ندهد و اندر زشتان گوشت کخی و بولاد و مانند
ان نباید خورد و اندر تا بشتان بوا و اولیتر و طعام بر شهوت صادق
باید خورده و هر چه شهوت صادق بدید آید باید خوردن ناخیز نکه
و باید خون در طعام باز گیر و خوردن آنها باخی بهشت و بسیار
عداهاست کی دو هر یک رود نباید خورد خون و غبا و عون باز اینم

باز اینم

۶
بال این هر دو و بعد از ان نادرش و شفتا و ورز و الو نشاید خورد
و سکبا و عمره با مای شید و کوسیت غل شید نشاید خورد و کبوتر
و شیر و بیار و خردل همه بهم نشاید خورد و قنطاریه و بکس و بشر که
و شیر نشاید خورد و لخم و عرات همه نشاید خورد و از این پس هیچ
اب نه نشاید خورد و کوسیت مرغ و مای و شیر و بیار همه نشاید
خورده و کوسیت بریان که از تنه بدید نشاید خورد و پوسته واک و شیده
باشد بشاید خورد و از بسیار خوردن کاه و سر کشتن نوله کند و شیر و شراب
در کل رود خوردن نفوس بدیدار و از این حرامت و فصد حری
نشا بد خورد و اگر خوردند و بختی ارند و شرکه اندر حیری که از من با
ما از ربه بهشت نشاید داشت و در عین و شیر اندر حیری و از من
ما از روی ما از ربه باشد نباید داشت و مای تانه و شیر و بخت و حایه
مرغ بیکجا با هم نباید خورد و انگبین و خربزه با هم و از این پس نباید خورد

باب ششم مای و عرات با هم نشاید خورد

اندر تدریس آب آب خالص سرد و تر است و مانند کی بعب
نزدیکی آتش با شیب گرمی هوا گرمی عرصی روی بدید آید کی آنک
حری با وی پیامیزند و هر کیز آب خشکی بنسوزد و مکران و قه
و بفسر و هر کز کو عراب نری فرونی شد بدید از هر آنک ممکن نیست
و نزدیک کرد و جعل حاصه اب نری کردن است و اگر گرمی با خشکی کند
نسبت حری رطبی کند و با وی پیامیزد با سبب کینفینی عرصی

کمتر اید و در سر طعام آب بسیار نباید خورد و اگر گشتی را صبر نباشد
 اندکی آب سرد و سرکه سرد تر نشانی بیدار نشاند و صبر بر نشانی
 کردن مرطوب و سرد را سرد دارد و محروم را زبان دارد و آب
 خوردن ناشتا و آرس گرمابه و آرس جماع زبان دارد و اندر
 شب و ارجوب بیدار شود بیدار شود آب خوردن زبان دارد
 حاصه و حاجت صادق نباشد لیکن محروم و محروم را زبان کمتر
 دارد و اگر گشتی را آب خوردن ناشتا صبر نباشد آب با شراب
 بمزج کنند زبان کمتر کند و در مستی آن آب شراب و
 بنام خورند گرم کنند و اندر نا بستن سرد و آرس طعام
 گرم آب سرد زبان دارد و اگر حاره باشد آب را ساعتی در صاع
 بدارد پس فروبرد و اگر دسکی در غلبه کند صبر کند و لحصد
 با طبیعت اندر خواب روز و آن ماده را بکنه کنند و آن نشانی
 می آرد و تحلیل کند و اگر دسکی در دوع آب خوردن شود نشانی
 زبان کند و اگر آنکه ماده در پایه و دوی شود و بجمادیات
 باب گرم نشانی سناکی در دوع بنشیناید و حلاب تن و محتاج
 و آری دهد حلاب خام طبع را نرم کند و بکنه غذا بش دهد
 باب هفتم اندک تدبیر شرابها اگر چه در دین
 اسلام شراب حرام است لیکن در بعضی از دینها حلال است
 و طبیبان شور و زبان آن که کسب آرد و بعضی مردمان

مروار منفعت و مصرت آن طلب می کنند اما ای که طریق طب است
 واجب آمد منفعت و مصرت آن باز خوردن اما منابع در شراب
 انسان و مزاج و حرارت آن مناسب حرارت و عریض است
 که تن سرد را بدان رن کندی بدن سبب حرارت عریض را بیفزاید
 و طعام هضم کند و خلطها خام را براند و بکندار آید و بعضی
 با سهل و بعضی با دراز و بعضی برف و بعضی بی دفع کند بدن
 سبب است که سراب خوردن عادت دارد و هرگاه در
 است کونا کند هضم او نشاء کند شود و عریضی صعب شود و قوت
 همه اندام او نقص گردد و خلطها با سهل و با دراز و عریض
 و بی دفع می شود و می آید و بیماری کونا کون تولد کند و منابع
 دیگر است که رگ رگی برافزورد و قوت روح و قوت اندام
 دیگر را کند و در کتب از احلاط بد شود و تولد و تن بکشد
 و رگها را فراج کند و عداها را بکشد و بدن سبب فریب شود
 و خواب خوش آید و ماد و هضم و قوتها سرد است خون افروز و سوزان
 و مانند آن و گرم رود و شراب گرم بود و این منفعت آن
 و است حاصل شود و بوی و مانند خوردن و سرکه را اندازد بکندار آید
 همه مصرت بود و اگر آنکه منفعت بزرگ اندک شراب است و ای که
 حرارت عریض را بداند و هرگاه که بسیار خوردند حرارت عریض
 را بکشد و اگر آنکه شراب حرارت عریض را عداست و هضم غذا

بدینند لذت آن وقت قوی باشد و عدا مانندان فوت وی باشد و چون
علما میگویند سوختن فواید عاده از بصره کردن آن عارض
اینده و چون این فواید عارض ایند با حار غدا بدیند و صغیر کردن
و حال حرارت عریضی با شراب بسیار هم چون حال انشی اندکست
و هم بهر بسیار بروی بماند حالکانش اندک از فروزانیدن هم بهر بسیار
عارض ایند و فرومیرد و حرارت عریضی هم حان از هم شراب بسیار
عارض ایند و صغیر کردن و بدین سبب است هرگاه که افراط کنند
هم باشد و مفاصل اندر میان شراب بمیرد و هرگاه که بسیار
کردن هم در کما اندام و چون و جگر و شش و دل بر شود و هوادارد
روحست گذر نماید و حال معافا بمیرد و این معنی بشرحی عامست
اندر میان کتاب دخیل ماکرون آمد و مصرعها دیگر چون و نیز
و بالحواس و عقلت و بدو می و در پی و راری نامواب و خیرک
حشم و نهاده شدن بدن خواست و نیز سیدن اندر خواب و بیداری و نیز
سکه و حان و عسل و نفس و نای و سرست و همدان و هواکی و نه
محرقه و اسد سقا و حکونک نواد کند این علتها اندر کتاب دخیل
یاد کرده اندست و بعضی مرمان باشندند و قدحهای بزرگ
خورند و در دست سوند و اگر قدحها کوچک خورند و در دست سوند
از هر آنکس جگر و معدن ایشان کرم نباشد و از قدح بزرگ بخاری
توانند انکسیت و چون بخار شراب بدین شود و در دست

ص

مست شوند و از قدح کوچک بخارند و در خیر بدین سبب هاج زور ۹
از بخار شراب محتلی کرم و در دست سوند و باید دانست
محرور را شراب بید و در حق موافق بر بوی و اگر شراب قوی را
بکعل گفت بکاسه رفتن سوه و بخای آن باشد خاصه ممر و
کرم شواب زور قوی نباشد و هر چه رنگین تر و قوی تر و سرانرا
و مرطوبانرا شاید و شراب شیه عدا بشد دهد لکن همارت
از کمتر از شراب زور بوی خاصه شری که رنگ انشی دارد و شراب
و رنگ و بوی و طعم آن کمتر باشد و ضعیف تر و محرور را شاید لیکن
لذت معدن در پیرون آید و شراب خوش بوی را بخان گویند
حد اوندان حفقان و عشی را شد دارد شراب ناخوش بوی هاج و لذت
دارد و خلط بدین فراید و شراب شیرین مریه کند و کونه صلا کند
لیکن سدا دارد و در کوار و حکر و سپر را زبان دارد و شراب تلخ
درد کوار و سمن بکشد و خلط بلغمی را صغیر کند و شراب زین
رود در کما بکارد و بدین رسد و در دست کند و ادرار بیشتر
کنند و شراب غلیظ صدا باشد و شراب خام ناخوشید
را مستی و هشاری رود و نیرو و نشاط زیادت کند و چون صلا
کند لیکن بوی هاج ادراب آن ناخوش کند و هاج تان کند
و تری فزاید و شراب خوشید این تمام تر باشد کوارند و در
و هشاری از وی بدین فراید و همارش قوی بود و نشاط هم
همه شراب

ص

خام بود و شراب چشید سرین رنگ و مثانه بدید آید کند و باشد
 ناسفاید کند و شراب مویری را حرارت و رطوبت کمتر بود از شراب
 انکه کم بود و عدا کمتر و عده دفع کند و کسان را راکی مزاج ایشان
 سرد و خشک باشد شاید مزاج سرها که از ترخ و کاوش و غیره کنند
 اندازد از حمایا بشیرند و منفعت شراب از آن بیاید هر آنکه از کاف و احتیاج
 کند و شراب کهن حکم آن حکم دارد بود و شراب ناسفاید حکم را زبان دان
 و باشد اسهال کیدی دارد و هر که از گرمی شراب ترسد عدا از غم و آزارها
 و در بر این و مانده این نقل از آن ترش و ترخ کند و هر که شراب صداع
 از فعل الی و مار کند و در میان هر دوسه بیاید الکی است از خورد
 مافوت شراب از کاف پیرون بود و هر کس معده گرم و صغیف بود و نقل
 حب الی و آن و بری ترخ کند و اگر مبر و بود کونی و سود
 و غیر نقل کند و کسی را که در میان شراب و منش کسان را که دارد
 نقل عمل و زن کند و بهرست بشته و شراب ناسفاید و عصبها
 زبان دارد و هواکی و سلیق از و هر دایم کند و مستی منواتر حکم
 و مزاج ناسفاید و بیمار عصبها از و بهر سکنه و سرل فایا باشد
 و کودک ناسفاید شراب تحت زبان دارد حرارت و قوت عمریزی
 را تحلیل کند و اگر کسی خواهد از مستی روز و شبها رشو سر که با آب
 بیامیزد و مقدار سه بیاض که خور و در و ترش و برف کداحته خور
 و کاوش و صندل بود و روغن کل و سرکه و کلاب بر سرکه کند

کند

که و اگر کسی خواهد و تحت مست کند ناعصوی را علاج کند شود
 اندازد و نشور و بروج ایدر آب سرد و آب سرد و شوی و با
 شراب بخورد مست شوند و هر که خواهد شراب بسیار خورد
 و در مست شوی اگر خورد در آب رحت رزک انگوری چشید
 بود و آب از آن ترش از هر یک نیم و سرکه پنج نیم آمیخته یک شربت
 و اگر مبر و مزاج بود سداب خشک و مادام تلخ از هر یک هر دو گرفته
 با آب سر سه اصراف کند و خشک کند و هر ساعت دهان بدان
 خوش کند و هر که خواهد که حماش نبود بدش از شراب خوردن مقدار
 مانند هم شراب استین رود و آنکه زبید جینی سون اندازد جلا
 حل کردن بخورد و حمار دفع کند و خستار کند

باب هشتم اندر تدبیر خواب و بیداری بهترین و
 خواب یان و بدست طعام از غم معده فروز روز و در غم معده
 افتد و قوت هاضمه معده در وی بصره عام کردن دانی از پس و
 سلامت بود و معده حالی حتمی نه زبان دارد حرارت عمریزی را
 صغیف کند و تن لا عمر کند و خواب روز بیمارها بلغی از خاصه
 اندر زیستان دگام و نوله از و در یک روی تپا کند و تن راست
 کند و در کسلان کند و سقوط شهوت آرد و زبان گاردن
 حنری مرحدانند مزاج سرد را حفظ است و کسان که سرد
 عادت دارند در مزاج از آن عادات باریاید گشت و خواب بود

کند

بجای خواب سبب نباشد و در وقت حفظ خست بر بهلوی راند
 باید حفت بکل زمان پس بر بهلوی جیب باز کشیدن و سگم گرم باید داشت
 و چیزی مانند سمور بر شکم باید نهاده و شکم پیش از آن و اگر بر سگم حفت
 نیکو بجا شد با حرارت هیچ شون و طعام نیکو هضم کند و نرسد
 با رجون زبان دانه از هر آنکه انقباضها را غایب و منفدهای آن
 سوزی نبیند است خون نیکو و کام سوزی میل کند و بسند اند و عصیر
 فرو آید و فاج و در دست نولد کند و بی حوائی و پس با حفظ کوه
 مانند لاکم کند و باغ اندر لاه مانند کابوس و صرع و سکه نولد کند و طعام
 و شراب خام با کوارین بماند و حوت سناقت کند و خواب با ملل
 زبان دارد از هر آنکه در شب عدا عام هضم نافه باشد و هضم و خالی
 کشته بخنان باشد کسی بر کوسنکی حفت و اوازها پیوسته
 و هموار و معتدل باشد خون اواز آب و اواز آسبای سخت بزرگ
 نشاید و مانند این خواب از رویان و بیخ و مالیدن بسیار و شراب
 بمزوح خواب از و کسانی که از بی حوائی در رخ باشند باید بکاشند
 نماند که کشته و حشم فراصم از هم نماند و اندک مایه عنودی باز دارند نا
 مانند شون و سوزی و هماغه بشینند و سمرها گویند و کماها خوانند
 نابلول کر و سوزی با که از سوزی او بر چیزند و جراح بر دارند و حال
 محسوس و محسوس کسی را که خواب کم که آید کفای و نافه و سوزی
 حریب کند و اندر عدا مقلد بکند و تخم کول که کوفته را کند با خواب خوش
 کشته

حریری

باب ۱۸ در بند حرکت و سئون باید دانست حرارت
 غریزی از سببها سردی و از اندرون انژی بدیده اندک آید
 محفل حرج می شون خا حستست مانک عوض مار آرد و انرا اندک
 هدم از کوهرا و حرارتی از اندرون و سوزی بن شد
 هم عریست از کوهرا و نرسد و حرارت و سوزی از انرا شب
 دار کوهرا است حرارتی و حرارت اندامها حرد میست
 از هر آنکه خون مردم حرکت کند اندامها بر او گرم شود و حرارت
 عریبی بر او روز و مددی باید از کوهرا خوش و حرارت سوار با صفت
 که سوز و اصلی بزرگ است اندر بدن حفظ الهی از حرارت با
 حرارت عریبی را بر او روز و مضاعف کند و سوزی مماند بپسند
 عداها و مختلف حاکم روزی عدا ای با موافق اتفاق افتد تا بپسند
 از کفایب خود بدید آید سوز مضاعف اندر کما بماند و بدع ان حاجت
 اید و چیزی اندک کوارین عدا که امروز حوله خود ماری
 دهد و مضاعف عدا که روز گذشته را اتفاق افتاد که بپسند و اندر کما
 بخانه تحلیل با صفت حرج کند بللا حاجت نباید ریاضتست
 پس اندر بدید نگاه داشتن پس در بیاضت اصلی بزرگست
 حرار سوزی را بر او روز و مضاعف را که هر دو در بدن می ماند تحلیل
 حرج می کشند است سوزی و بی ریاضت را آن وقتی باشد
 طعام هضم نافه باشد و طبع احاطت کردن و درون از مضاعف طعام

حریری

بیدنی

گفتد و محسوس در ریاضت خواهد خوردن بفرماید و با عالمند
مردم و در ریاضت بدنی و اندامها را محسوس می نمایند پس بر ریاضت
مستعمل می شود و چون در ریاضت فارغ گردد دیگر بارش عالمند و اندام
نرم و در میان این عالمند دوم خود را خند بکشد و عصبها
را از کینه و بغض بازی کمر خنداند تا بتواند با فصلها بی ریاضت
دفع نشود و دفع شود و مدتی ریاضت رک رکی اخیره شود
و هرگز بنشاط نمی توان کرد و هرگاه مایل کی بدیدد خواهد آمد و در
امین خواهد گرفتند از ریاضت باز ایستند و بیاساید و ریاضت
بکمر سنگی زبان دارد و ریاضت بر آن و بیمارانی اندر ساریج تواند
و کسانی که اندر سرورن آمدن در زمین بدستور بسین مایع باشد و با مردم
بسیار و کشت و کور کردن و شعلی کردن کای ریاضت است و در
کشتی بستان و بسور کردن بستان هم ریاضت است
انواع مائذکی ریاضت و غیر آن بدیدد آید سه است قروچی
و بمددی و دوری کور می گویند نوعی دیگر هست و اثر او شعلی گویند
اما قروچی مائذکی بود که اگر دست روی نهند با هر کشتی که با لیم
ماید خنک از قروح بایند و سبب آن فصلها باشد و نفس و بسیار
و هر رانی قوی اندامها را گرم کند و پوست و نه بگزارد
خاطر نواحی پوست بپراکند و اگر این فصلها بشیاری باشد سر
در پشت خون می باید و اگر بسیار باشد نه بپراکند افکار علاج

علاج

علاج وی در آب نه نشستن باشد و مایل بدن آن دروغن کشانند
دروغن مایه و دروغن سست و دروغن کل حطی و کرمه متواتر و طعنها
لطیف خون خون فروج و آب غنیمت خون طه کدو و اسفنج
و ماس مفسر مددی مائذکی باشد و مردم سزارند اندام
ایشان بزرگ است و امسلا و حرارت می باید اندر مردم و کما
و سندها هرگز از شوار تواند کرد و سدها فصلها باشد اندر
عصبها مائذکی باشد علاجها و کرمه بود و همان روغنهای پاک کردن
ماده و اگر این مائذکی نه از ریاضت بود از استفرع خان نباشد
دری که مائذکی گرم کند و در کما و عصبها مائذکی باشد
و اگر دست بر مائذکی بایند عظیم حاکم عصرا ماسیدن و بسیار
سبب مددی بود و علاج وی سه حمر غام سوخ امسلا را
ماستفرع و کم خوردن دال سوخ و حرارت را بشیرتها حاکم است
دهد و امسلا عضلهها را با سدن و دروغنها بشکلی دهند
و مائذکی قشغی خان باشد و مردم سزارندکی نه اندامها
او خشکی است و سدها اندامها باشد عرق بشیاری کند با دهوار
بخت کرم سفور و در و کم خوردن انعام افغان بود علاج وی
اب نه و دروغها مائذکی و سبب کشکاب و دروغن با دام
و سکر و لغات و اسبقول و عدا مائذکی اندر کشکاب بخت و فروج
و مائذکی آن باب هم اندر مدبر استفرع بجهل

علاج

بیشمار

بپایان نسته مردم تن درت را و کودک را و مردم بر مردم
 حشک اندام را و کشتی را که کوفت عضله ها ساکیم او اندک
 و کسی را که فوت او ضعف بود و کشتی را که معول بادل معوض بود
 این کشتی باشد و حرف من با گوید و این حسن کس را الش کپی کند
 کسی اندر تن وی خون بسیار تر از حلقها دیگر بود این حشر
 قوم را که کرد دارد و مسهل شاید داد و هم حسن کس را که
 از فرور یافت با بعا نه اعراض هم دارد و شاید داد و هم و مضای
 کرم و مضای و مرفا ساید داد خاصه اندر فصل کرم سست
 پس از این مد شعری میانی و بیست پس از بر آمدن وی و هم
 حجامت شاید کرم را مکرر تحت سر وی بود و فصد کینه و بر آمدن
 او آن و موی او اما با — بشوم و چه اسد اید و آن ته و هم روز
 بود اما عوز و ابام اول با حورا بود و شرطها و تسکین گای ارند
 و مباشرت هم باید کرم خاصه اندر اول با حور و اول با حور و هم
 دور باشد اما عوز و کشتی و شاکل اعظم با عی برک یا همی بالند
 برک باشد هم شاید حور و بسیار حور و در عادت ناسندین
 لیس و راضع کینه و کشتی را که دارد و مسهل حور و در امور
 نیم شد شاید طبیب او را دارد و صواب ان باشد
 بعد ای لطیف اندک بدید او کینه یا الکحان نباشد دارد و لطیف
 دهند و مردم حشک مزاج را دارد و کرم لعین بدشتاران
 ارا

ازان استفراغ کند و او وی ناستر و دار و خوار باید و نخستین
 را بر اندازد و او کند با مقصود حاصل شود و حضرت و این جنام
 باشد و حری حشر در روز احشا را ضعف کند و حور و معول
 را مرا عاب کند و کدرها دارد و کشک دارد و طبع برم دارد و اخلاط
 را بر آید اما دارد و حور و ان ساعت و مسهل حور و مایه طعام هم
 سید باشد و حور و سهرت طعام بر بدنیا مایل باشد اما در و ستر کار
 کند و دارد و تحت سرین ناستد اما معول اندر اندر کینه
 و معول ان مشعل نشود و حسن پس از آنکه دارد و حور و مسهل
 دارد و کار نیامد باشد و تحسین و حور دارد و کار کله باشد
 و تحسین با نعل دارد باطل کند و اگر دارد و نرم و لطیف باشد و پیش
 از آنکه به کار آید تحسین دارد و کار کینه یا کمتر کینه و آب کرم
 خوردن پس از دارد و مطبوخ فوت دارد و ضعف کند و در س جبهه
 قوی اگر در کار آن بقصری باشد آب کرم شود و ستر باز و دفع کرم
 کند و اگر در یک دم مصطکی سوز ما اندکی شراب بخورند و در فای تاری
 تمام دهد و زود دفع کند و اگر کسی را از شراب مانعی بود یکدم مصطکی
 یا یکدم سکر حور دارد را بکار ها و در تمام کار کینه طعام
 و سراب باید حور و اگر معول صغری بود و صبر نتواند کرد پیش از
 دارد و مایه نفع حشر با شراب نرسد کند و حور و ماسرینی کشکاب
 یا آب ابار و اگر کشتی و هم لغت و هم ماسهال حاجه اید اول نگاه
 کشته

اگر اخلاط گرمست خست فصد کسه و اگر اخلاط بلغمی لرنت خست
مست خورد و اگر کسی را دارد کار بکنه و ناسه و بی ارای و قرا تر
 مدد اندر بر سر و اعصاب بد آید شیلان ناحقنه سکار باید داشت ماد
 شغال مصطک شون ماسکر اندراب کرم باید داد ماد در دغ کینه و اگر
 رکها مصطکی کور و چشمها سرورن خیزر فصد باید کرد وانی شیب
 عشیان و اردان و ناسه نایل کنه و دارو را که کار دارد و اگر نیرا من
 اعظمی نولد بکنه و احابت بکنه فصد باید کرد اگر چه ارس در دریا
 سه روز باشد و هرگاه که دارو تمام کار بکنه و بی اران ماده مقصود
 است مال نشور کره به سکار باید داشت چند روز ماده که کانه دره
 میل نکرد باشد و سو سوست میل داشته باشد معرق دفع کنه و مایه
 از خود اگر در کره به لنت باید نشان این بود که دغ می شود و اگر لنت
 نمی ماند و ماسه روی بد آید و حال سرورن ناید لنت شربت و بعد از موافق
 بد سو کردن و خون اردان و ناسه شوند از همه چیزها و احوال مردم
 بگرداند خون شاکلی نزلک و غ عظیم و جهاج و خشم و ماسه این خود را
 دور ماند داشت و طعام اندک و لطیف باید خورد و ارس دارد
 و پس از طعام سرور و مرطوب را حه الرشاد ماید خورد و با جلا
 پس دارد و خورد را سبوع و معتدل شا سبزم و اگر کسی خست خورد
 بود اسبوع بر و عن ناکام حرب کنه و در جلاب ریزد و اگر خست
 سرور بود حه الرشاد بر و عن حرب کنه و شراب خوردن بشر

۱۴ اردار و هم تب بود و اصطلاب بدیدار و اگر دارد اسهال
 پس اراندان کند شریان دهد ماقوت تیری دار و
 دارد و دروها اثر بکنه و تخم شان لمل اندر شر بخوشاند
 و دهد و حال اسهال باز دارد و سرور را حه الرشاد اندر شیر
 خوشامه و بد و مسک و زعفران کا و هم قوت دارد باز دارد و اگر
 س کند باشد اسبوع و صمغ عربی ماکل ارس بر و عن کل حرب بکنه
 و ناسه آب سرور سرسته بد دهند و بر ماق فارون و نلونی اسهال
 دارد و در کره به نراسه مال باز دارد و هرگاه که اسهال حدان شود
 صغاف بدیدار اسبوع بر و عن حرب کنه و مایه سرور خورد و اطان
 بپزند و عطسه لند ملوساد دهند و دارو حوار ماید و حدان
 حام پوشده ارس سرور به نیاید و حور را حه رشاد و مرکب کرم بکنه
 اگر عرق آمدن کبر دارد کار بکنه و اهل تنم و ملوک و کسانی را که
 دارد بشر و حورین حه رشاد لطیف ماید داد و حور او نه معن ضعیف
 و گرم را اگر یا ستفراع حاحه افتد بکیرند مقدار یکدم ستموین
 اندر حلاط حام حل کنه پس بکیرند سبب رش و شیرین ناره
 کنه و مکار ماسه و جلاب پسند بالحنی ازین حلاب اندر خورد
 پس انانی بر حید و ل حلاب بدور معن وانی کلاب خورد
 دور کشته ماصر ستموینا و من او نمک اند اما اگر ستموینا
 ار کل شربت بیشتر کشته شاید تا حدی انی بکنند و حدی لنت

همانند صواب آید و اگر با استفراغ صفرا و رطوبت حاجت آید
 بکنند نزدیک شیب تراشیده نم کوفته بکدرم بایشته خست قوت
 طبع دارد و خوراک دارد و در دم آب بخوشاند مانده مانده و بیاید
 و بعد از حاجت سفوفیاده از حل کمر و قدری شکر شود و افکنند
 پس بان طعام ای دست بان کرم و از آن در افکنند و شب بپزند
 بامه ای و سبب در دهند مقصور حاصل شود مطبوع
 و حد او نذر را شود دارد سفوف خشک نیم درم و نیم درم شون
 مقشرم کوفته اندر شمن آب بپزند مانده مانده دست هم
 شیر خست مایه شون دردی حل کنند و بیالانده این یک شوت
 بود حی لطیف نوله کرم را استاند سفوف خشک نیم درم
 و در سوس بکدرم نیم مادیان بکدرم خیار شیر حد آنک کفایت
 بود مامد کر شدند و جبهه سازند و طاع کرم را بکنند
 کل شرح و مصطلح هر یک در درم و کشت بران بکدرم صبر نیم درم شری
 در درم و نیم صفرا و بلغم را بکدرم معجم معصفو سفوفیا
 از هر یک نیم درم مغرکام شری نیم درم و عفران بکدرم سکر طبریز
 بست نیم درم سکر اندر کلاب بکدرانند و بقوام ازند و دارا
 در و شری شری یک مثقال و اگر کای و عفران مصطلکی کند صواب
 بود و اگر نیم درم شون و نیم درم نیم جیان اندر کلاب و شکر درم
 حوله کد حاجت صواب آید باب یازدهم
 اندر تدبیر فی

ساده

۱۱۱

بیاد آنست کسانی را که سینه تنگی و ارگوشه برهنه و کرون دازد
 حنجره ظاهر بیرون آید و کسانی را که اندر سینه بیماری قی نشاید کرون
 و کسانی را که هاج و اعضا ضعیف شد و کسانی که عنت فریه بپزند
 داروی شریل صریح از آن کرون اما منفعت آنست که بیمار را
 و در دواها از سوناغ باشد سوز دارد و معدن مال کند و آرزو صاب
 چون آرزوی کل و غیر آن زایل کند و آرزوی طعام بیدار و صراوند
 برقان و ریشه و فاع و تقرین و با الخویا و قویا و مجذومی راه بدنک باشد
 و در روی سوز دارد و کایه دار و سهیل و عنبیان آرد اگر بدن
 از دارو بیرون کند چون دارو خوردن عنبیان و نه نشاید و مفر تبار
 آنست که معدن را زبون کند و اخلاط روی بیدار و دندانها
 و بیمارها سینه چشم را رمان می دارد و اگر با دندان و بوقت کند
 در سر زایل کند و چشم روشن کنند و اگر سر را گردی چند کوبه شراب
 و طعام مختلف باید خورد تا مقصور حاصل شود و چون طعام و شراب
 خورد شود بکرم فاع صبر کند با اخلاط و مقصور است با طعام پیامد
 و کسی را که نه شوار افتد و سه روز پس از آن هر روز یک وقت روغن
 شریل خست بایک و قیده سراب صرف بامیز و خورد و هر روز
 کربانه شود و روغن اندر مالد و شور با جرب و طعامها کونا کون
 خورد و اگر هواسر باشد خانه کرم کشند ما اندر کربانه کند و در دست
 قی کرون رفا و بان بر چشم نهد و بپزند و زلالت نشیند چون نارغ
 اندر

دانشها کثرت

مختلف

بیاد

شور چشم ز روی مآب شود و دهان مآب کرم بشوید و چند بپزند
 بار غرغره کند بسکنکین و ابگامه و بهترین روز در کرون تابستان است
 و مبرور و مرطوب تی از بین زما صفت کنند و بدین از طعام و مبرور و
 از طعام و شراب کنند و اگر کسی خولعه و معده او زبون نشود پس از آنکه
 دهان شسته باشد و غرغره کردن مقدار یک سفال مصطکی سور با اندک ^{از غرغره}
 شراب سبب و شکر خورد و اگر مبرور بود و اندک عود هند که کوفته بشوید
 سبب و مصطکی بدین مصطکی یا گلشکر و اگر مصطکی یا گلشکر و هند را
 بود با مآب روی بمعدن از باز دارد مله فضا و در معده باشد
 جانب رودها دفع شود و گلشکر و اطریفیل کوچک هم حین نایع آید
 و اگر از داروی سوزشی در معده بدید آید شهر یا جرب اثر از ایل کند خاصه
 سور یا مرغ فریه اگر فواق بدید آید جرعه جرعه اب کرم می خورد و عطسه
 او را اگر در سینه و پهلوهایی دردی و تندی بدید آید بروغن بنفشه یا
 بروغن بابونج مالند و تکه کنند مآب کرم و تکه کند چنان باشد
 نشانه کاویا باشد آن جری پاک کردن و شسته مآب کرم کنند و در آن
 موضع نهند و داروهایی آن در خطر است اینست تخم ترب دوم
 و تخم شنبلیله یکدم بود نان چهار قدم در آنک جهل کوفت مانکین شسته
 این یک شربت است بدین از طعام خورد و ترب بکشد و پان سار
 تخم هم درم و اندر عدیان نهند نو بر نو و هر ثوبتی اندکی نمک بپاشند و بخورند
 پس قدری سکینین عسل بر سر وی کنند کن شبانروز و دیگر روز غرغره
 بدین

۱۶ بدین از طعام این ترب و آن سکینین بخورند پس طعام بخورند و در
 نه کند و پیاز نرگس دو یا سه در میان طعام یا مایه بخورند و در وقاف
 کرم با آب سیب یا ماء العسل بخورند از طعام مایه شور و شربا
 کنند یا تماج و تخم و لوبیا و ترب و شنبلیله و دی نخه و الخیر تر یا
 خشک در میان طعام بخورند و هر بن نمر موافق بود و بدین از طعام
 ترب خورد و دره باری دهد و آب نیم کرم و اندر وی تخم ترب
 و شنبلیله نخته باشد و تدری بود اندک آن حل کردن بود بسیار بخورند
 مقصود بدین شور بخورن خشک کردن کوفته دوم با شراب
 یا با سکینین عسل یا ارد و بدین از داروها بروغن کل یا بروغن
 بگام جرب کنند باید کردن و از بین مآبگامه و هر دل و سعت
 غرغره کردن صواب است **دوازدهم اندر دانه** **دوازدهم اندر دانه**
 فصد و جامت فصد استغرا غلبت کلی از هر ایک مرکز مه اخلاطها
 بدین سبب مرگانه فصد کردن شود از هر اخلطه حزی که شود بدین
 سبب فصد استغرا کلی که شود و فصد استغرا فصد استغرا
 رک کشاکش شود رک و فوام و فوتم بدین آمدن چون می توان دید
 و خنانک مصیبت باشد بدین توان کرد اندک و بسیار و داروی منهل
 و داروی فی نا اگر نقصری افند ندارد نقصر آن بدار و دیگر خطر
 باشد و اگر افراط کند باز حاشین و شوار بود بدین سبب فصد
 مع استغرا فصد استغرا فصد نرشد و منافع چون در تن بشیاست

این اراده جان نبوی اندرین مختصر یاد کردن کند و بدان سبب چکر
 گرم است و معدن قوت طبیعی بوی و تولد خون اندر چکر باشد
 بدین سبب این خون حرارت طبع است و بهین اراده ممکن
 باید و بدان بیرون شود و مرکب حرارت گرمی هم خون است
 و خون انباشته می ماند و بدین سبب است که هرگاه خون
 این بیشتر بیرون کنند ضعف شود و عیش تولد کند و منفعت
 نلک آنست که یکی از چکر بدل بکند و نصیب تمام از
 خون بدوی ماند و این خون اندر دل مرکب قوت حیوان گردد
 و اندر همه سرانها بیرون و قوت حیوان بهین برساند و بدین سبب
 است که هرگاه خون از سرانها بیرون شود قوت حیوان باطل
 گردد و مردم هلاک شوند و کمترین منفعت خون آنست که پوست
 بن را رنگین و مان دارد و از بهر این منفعت بعضی بجان بیرون
 کردن بعضی حال روانداخته اند و این را خطاست از بهر آنکه
 منفعت او وقت باشد مقدار خون بدن خندان باشد و باید و لازم
 آن گردد تا طبع شود و سبب بیماریها گردد و تا بل کردن حال تا طبع
 واجب است و بعد از خون که اند و گفته اند هرگاه عدا از بیمار باز
 گیرند و چیزی مانع اندک بزد بدهند هم مقدار خون و هم مزاج آن
 با اعتدال باز آید و بیرون کردن خون حاجت نباید جواب
 آن گویند اگر چه این تدبیر موافق مصلحتی و مدتی باشد مگر غرض

۱۷ با عرض حاصل آید و انشا الله تعالی بتوان بود و افتد بدین مصلحتی
 کند و مصلحت ندهد پس ضرورت مقداری خون کم باید کرد و موافق
 آن باشد و اندر حسن حال هر سه تدبیر کردن شود عدا مانع
 و اندک آید دادن و ندری خون بیرون کردن ماعرض حاصل آید
 و اندر حال بیرون کردن خون اعتماد بر قوت دل باید کرد و حال
 دل و این از بعضی توان دانست که حال قصد طبیب است
 بر بعضی محض نهد نام هر سه اندر تدبیر پیدا کرد و حال نیند و مروت
 قصد قصد نامی کند خون بوی باز بل و قوام آن بکورد باید است
 مگر اثر ضعف پیدا آید و هر که سبب قصد بسیاری خون بوی
 تا قوت بیرون آمدن خون کمتر بشود نباید است مگر اثر ضعف
 پیدا آید و هرگاه سبب قصد اما سی بود نارنگ خون بکورد باید است
 مگر آن ضعف اندیشد و بقراط بدین سبب میگوید که اندر شوصه
 رک با سلین نباید زد و نارنگ خون بکورد نباید است مگر از دو
 سبب یکی آنکه ضعف پیدا آید دوم آنکه اما سی قوی باشد و رنگ
 خون دیگر گردد و سبب باشد ضعف پیدا آید از بهر آنکه اما
 گرم نزدیک گذرها خون بسنه باشد و خون را اندر از موضع باز
 حاشته و بدشوارک بیرون آید پس بخند گشت بیرون باید
 کرد و مردم محروم عروا که معدن صفراء باشد و کسانا
 مشام کنگ باشد و کسی را که جنین فرعون ضعف باشد از عیش
 نگاه باید

النما هر یکی را منفعت دیگر است اما ^{فصل} اعتبار اتصال علمها سرچشم
 و بینی و کام و زبان و دیدن و لب را شور دارد و فصد باسلین علمها
 حکم و سپردن دانش و سر و در را هارین و ران و سان و نده
 را شور دارد و اسلم و نال باسلین علمها را شور دارد و حکم را شور دارد
 و جبل الذراع ابر و بعضی دستها باسلین است و اندر بعضی باکمل است
 است و بر رید اعلی نفسا است بر کل حرف است و اندر کتانه
 می گویند منفعت آن محمول منفعت فعالیت و قیاس بر صلات این
 و احی می کند ممانا این صلات از سهو یا محال انگه است و فصد صا
 خون از سهو بالا فرو رود و حیض بکشد و حارش را و رین خایه نصیب
 را شور دارد و مایض رگ است اندر زرد زانو و بعضی طبعیان گفته
 اند مایض شاخها و دسال و کماست کل رگ شده است فصد
 از اخسار و در بست زانای اند و بعضی فصد وی از منفعت صافین
 بیشتر است حصص پیاز و در بواسر و در هم را شور دارد و فصد عرف
 النسا عرف النساء را شور دارد و منافع آن بمصاف صافین نزدیک است
 اما اتصال بورت باید زار مارها و ریه باید زار بادش از نوکی دیگر
 برون نشود و بکرانه و تر و عصب و عصاره بر شاید و اندر زید
 لکل عصبی است احتیاط باید کرد و ریه باید در و از هار باید در
 از هر آنکه بسیار آمده است اکل اندر میان دو عصب باشد و باسلین
 را از موضع خوبس یکی سو باید در و بورد باید زار ما از هار از هر آنکه

۱۹ از هر آنکه در زرد او و سرمان است و از هار شاید در کد از هار از
 زرد باد کپور و هار و هار و جانب او شریان باشد و اگر او هار و جانب
 او شریان باشد است اران در باید است و رگ دیگر باید در
 و اندر بیشتر وقتها باسلین بندد و ماد کپور و نشان رگای باشد
 که نزدیک مانده بخور و عدس با مموارها بداید نماید کشاکش با هستی
 مالدن با مموار از دفع سر و دیگران بسن و اگر دیگران با مموارها
 بداید باید و باد کپور هم باید کشاکش و مالدن و بسن و اگر هارمان باد کپور
 است ایراکا باید داشت و رگ دیگر باید از و باطلی خای وی بود
 رگ این خنن باد کپور نباید زار و باسلین را از بهتره بدست بین
 رسد چنانکه بدست حجامت دهند با سلامت باشد و باسلین و باطلی را
 بسیار باید فالیدن و آب گرم بر بخش بسیار رس بسیار و زرد
 باید انداخت و دست مقصود راست باید داشت چنانکه زاویه بغل قایم
 باشد و رگها با هم فرو باید گرفت و نفس آن بالا بر برک فرو باید بر
 و عصاره اسبلم را ساعد باید داشت و بورد باید زار از هار او است
 اندر آب گرم باید نهنگا خون حدایک باید بورد و در کپور صافین را
 از بالا ستالک باید است و کامی حد رفتن و کرده بدست زرد مای نهنگان
 و نای بر روی فشاردن نایک بداید از اصل رگ دو شاخ برخاسته
 است از هار حاتم او اصل اندر میان هار و است اصل باید زار و فصد
 مایض را سان باید بست و زان نیر باید بست و کامی خند باید
 رفت

و چند بار فرو باید نشست و برخاسته مالک بدید آید و عرف النساء را
 در آن روز که از بکره دگر در میان مقصود شد و بایه بر او و ساق او
 بر بخت و بخت می نهند ما نزد کل شتالنگ و چند ما فرو نشیند و بر
 خزند و مای بر حشمتی بخت و فضا که بر بخت مای میان منفر و خضر
 لک را خود اگر بیاید از خطا امن باشد و اگر باید از پس شتالنگ
 از جانب وحشی خود نشان عرف النساء است و بر وی چند
 کی باشد از او باید فرزند از هر لک هر دو جانب او عصبیت و هرگاه
 و صدوی خطا اند و سریش بغشا آید اگر هست بود پایای
 اما س کیر و گذار تولد کند به من بر دهن منفه ما بر دهن با کام
 هر یک که در آب کشیر تر و صندل شریخ و شبید و شیان مایه
 بر اما س ضما و کمر فوسف بر جای باشد از همت دگر لک زند ما
 دگر صافن رسد و اگر این خطا بر مای است و هم ارا به خطا است و ار
 همت لک رسد و اگر هراحت دم کند هراحت فراح کشته و زنادها
 بر می نهند خاکی در دم و می شوخ و اگر خطا از آن جهت بود
 لک کل کشاکش به خون اندر لک و در زیر بهشت جمع شود و جایگاه
 لک کبر شود و اما اثر آن را بیل نشود بدان همت بخت نماید نهنگ و هرگاه
 و کبر و کمر شود نشان سلامتی باشد و اگر کبر و تر شود ما سبب نری شی
 از همت دگر لک رسد و آن ضما و کمر فوسف ازین لک کمر و بهشت
 و هرگاه که سریش بشیران ضما در حال بر لک بگیرند و داندی باشد

و انرا از دوق که شد بر بخت و بر بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 و ابالته بر دگر بر بخت و مار و کله دگر و بانی و بر این همت بخورد
 بود بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 بختاید و مار بختند **صفحه دوم** بکیرند دم از خون و ابر و روت
 و شب بانی ملقط و کشتاد و صبر و گذر و افاقا از هر یک بکیرم صغ
 عری دو درم چه گونه و بخت به سید خایه سر شده و مار بر هر گوش با
 مار بخت مارا خایه بخت بخت بخت بخت و کز اگر از آن بخت
 و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 بهشت باز بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 شود و هراحت بسته شد و درین میان نگاه دارند تا طبع مقصود
 نرم نشود و با اعتدال باشد و نشان بخت هراحت بشیران است
 حرکت بخت آمدن خون حرکت با نظام بود و بخت حرکت منصف و در
 حال منصف صغف شود و خون بشیران رسن و اسفیر باشد و اگر گوش
 نزدیک هراحت دارند از خون اف اف شبید **اما** حمامت بر انرا باشد
 و کودکان را بخت بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 را مال کند و ما خون حمامت از کور روح حزی فزح نشود و با آن
 قصد بسیار فزح شود و ما کودکان از شیر مار نکیرند ما ضرورت
 بخت حمامت نشاید کرد و پس از آن هم ما ضرورت نشاید کرد
 او هر لک صغف شوند و هم بران صغف باشد و بر انرا بشیران است

حجامت شاید کرد از هر آنکه خشک بر پوست ایشان غالب شود
 و روز چهارم و یا نهم قصد نشاید کرد توقف باید کرد تا ماه نقصان گیرد
 و این خون شاهرهم و هضمم باشد از هر آنکه ماه و در حجت و هم منحل
 باشد از نور و از نوروی اخلاط اندرین حرکت کردن باشد و منحل جانب ظام
 کرده و در کما ناریک و ساخ رکها به بدن باشد و این وقت خون نک
 سک صلیغ بشیر برون آید و خلط مکرر و هرگاه در نور ماه نقصان گیرد
 خون صافی باز گردد و بدن کمر و اخلاطی و با خون حرکت کردن باشد و سبب
 آنکه غلیظ در پیشه مار پس ماند و بدان زودی که خون صلیغ باز گردد باز
 بتواند گردید پس بدین سبب با خون قصد و حجامت اندر نقصان نور ماه
 خلط بد بشیر برون آید **باب سیزدهم اندر بدین انواع**
 دیگر اسفراع باید دانست که اسفراعها دیگر هفت نوع است اولاد
 بول و عرق و مخاطی و اریقی و اید و اجزاء از هکات زبان آید و حجام
 و اسفراع شباف و اسفراع بحفه اوزار بول باید دانست که
 طعامی و خورده شود و بواسه هضم بول هضم اول اندر معده و هضم دوم
 اندر جگر و هضم سوم اندر اندامها و در هضمی جزئی نمائند و هفت مغین
 اندر تمام هضم کردن باشد و اندر بدین حفظ الصیغ بدین دفع از واجبست
 و هر فضله را طریق است که بدان طریق دفع شود و دفع فضله اول
 دفع است با یا سهال و نیز آن باز کردن اند و دفع فضله دوم با دلاز
 بول باشد از هر آنکه این فضله اندر عروق باشد و هرگاه از آنکه باشد

باشد بدلا و در ار کند دفع شود و اگر بسیار تر باشد بدلا و رهایی
 و آن فضله را در عروق از خون حلا کنند و با سهال دفع کنند حاجت آید
 و در اندامها اندر با ب کثرت باز کرده و در اندامها بدلا و رهایی
 کنند اندر بخش علی در با ب علاج عسر البول با د کرده آید **اسا** دفع
 اذار که ماندان حاجت باشد است و در اندامها را و در رشتن با
 و کراتی و کسلانی و استسقا را و بدین بیماریها را که از نری باشد زایل
 کنند و انراط کردن اندران بهم باشد و شانه را در پیش کنند و تسخیر و
 و با سطی و حق و گذارش بن قول کنند **و اسا** بدین اذار عرق
 باید دانست که عرق فضله هضم سوم است و طریق دفع آن گذرها
 باریک است و ناسد که انرا شام گویند بعضی از آن فضله بخارست
 و آن به بن تحلیل دفع شود و انرا تواند دید و بعضی سوختن و بویست
 بماند و اندر کرمها به بدلت بالکنند و بعضی عرقست و هضم مطرین شام
 نرون آید و اندر بدین حفظ الصیغ و اندر غلای بعضی بیمارها اندر عرق
 آوردن باید کرد و بدین سبب هرگاه بیمار عرق کند راحتست باید
 و هوا گرم و هوا گرم به در بدن و در با صفت اندر هوا تا بستان عرق
 آورد از هر آنکه و با صفت اندرون ناکرم کنند و فضله بکدر و هوا
 گرم از فضله را برون کنند و داروها لطیف کنند نری را گرم کنند
 و عرق از نری اندر بدین حفظ الصیغ عرق آوردن در داروها ریان داه
 و حرکت در با صفت شود و کفایت بود از هر آنکه این نشاید

در دانه ها است اور و عرق سار اور و دق را حشک و اغر کند و گوشت
 را از پشت کند و رطوبت را اصل را بکرا و و تحلل کند و دق و دبول
 تولد کند **است** در محاط باید دانست محاط رطوبت غلیظ
 را گویند و از سر بر منی سرور آید و از آمدن طاع پاک شود و بیمار را
 طاعی از احلاط غلیظ حذر زایل کند چون صرع و کینه و مانده ان و اند
 حفظ الصبر مرطوب را و کسی را که در طاع ایشان رطوبتها باشد
 تدبیر مرد آورده ان باید کرد و تدبیر ان غرض است و سر بخار سر که
 و شراب و بدستگاه کرم چکانه و مانده ان بخار طبع مانده و بوزنه
 کوبی و مانده کز سر و لار و هرنق کبیده و بلف و عرطسای نرم بسایند
 و بی بوینیه و عطسه و محاط بسیار مرد آورده و این تدبیرها پس اسفراع
 و بداری مهمل کرده باشند باید کرد و بداری که طاع و دق را الحقی پاک
 کرده باشد بانی بدس طریق دفع شود ندبیر لعاب سابل
 دانست که لعاب است غلیظ که از کام و زبان و دهان
 فراز آید و آمدن آن بوقت حاجت دماغ و حشم و گوش و خلق و نم
 معده را سود دارد و از بهر حفظ الصبر گاه گاه بدبیر لعاب
 رفتن باید کرد خاصه اندر زمستان رطوبتها بدشتر کرد اندک
 و ندبیر ان معاف فرجا و مانند ان کشد که خلق خاشاک و غری
 کردن بسر که زبری و با بکامه با با بارخ قیفر را از کامه و غفر
 آب حوز و خردل و عرعره اندر کرمایه باید کرد با اندک رخله کرم

رما

است در اسفراع لشفاف باید دانست و فعل شفاف اندر
 اسفراع صغیف است و حرمک و بدو نزدیک بود و تواند بود اگر چه
 ترکیب ان داروها فکی بود و منفعت ان اندر بدبشت و کجگاه
 و سرخ و جوانی را باشد و از بهر هر محضی هر کی و بزرگی ان ان شفاف و
 خور او باید کرد و از بهر مقصود بللاری باید ساخت و طبع ان
 بهر مثلا از بهر که است اید و محرز بود از سار و سفوف و سفوفیا
 باید ساخت و از بهر مرطوب و در دهان بلغ از سکنج و حاد و شر و منقل
 و اسن و نمل هندی نزدیک و سم حنظل و سحر جان و هم کردن
 و نشط و جید و اسرور زسار و غیره و در یک سداب و مانی زسار
 باید داد **است** در حفته باید دانست و فعل حفته قوی نزار
 فعل شفاف باشد از بهر انکه بمقدار بدشتر و اندک تر کرم باشد و کس را که
 مانع باشد او را داری مهمل بتوان داد چون صغیف معده و عسان ار
 سبب دارد خوردن خاصه اگر امقائل دارد دفع نکند خنایک باید
 و معصوم و کی از دارو مهمل تمام حاصل نشود حسن استخاص را بهر
 علاج خون حفته نیست و اگر کسی را زخمی بشود سرانگه باشد با اندر طاع
 طاع فرورار و خار دارد و سر بر فرزند خون دارد مهمل و در دارو
 حفته گاه باشد و تا بمعده بر آید و بدشترین برودها با ریکل فرو آید
 بدین سبب بهر حال برین حفته نباید کرد و لکن شربتی و معده را
 قوی کند بدهند با دارو از معده باز دارد و نکاه کند اگر حفته اندر

کرده و مثانه کند بیمار بفکار مار افند و سر بر بالشی نه سر خالک نشسته
 او افزایسته بود و سرین او هم بر بالشی افزایسته باشد و بیمار خوشن
 را نگاه نماید و منت نماید آن حال میان بست بر زمین نهد و اگر از آن
 هدف یافت کند بیمار را دست بچسباند بروی بچسباند حائل شکم
 او بخته باشد و سر و سینه او بر بالشی افزایسته باشد و بیمار خوشن
 را نگاه نماید و دست تا مان حال حال نکند و عطسه ندهد
 و فواق سفید و سیاه دانسته اگر داری حقه اندک باشد بموضع
 بزد و اگر بسیار باشد سنی و بیهوشی قرار گیرد و باشد که
 زخم دارد و کرم بخت کرم باشد غشی از و اسهال خون و اگر بخت
 سر و پشه باد کند و طبع احابت نکند و اگر بخت غلیظ باشد و ده
 را الوه کشد و مثانه را زخم دهد و اگر بخت رفیق باشد پیش
 فعل نکند اندرین صفتها باید معتدل باشد و مقدار معتدل
 بنای شغال باشد و سوس آب بخت و بطرون روه را از خلط
 پاک کند و طبع حنجره را در عن رخت همین فعل کند و اگر حقه
 جداوند در محل و در اندام جداوند سهر و سینه و قولنج ضعف
 را از قنطریون مار یک جان نشسته و حله و زین و هر اسفند و تخم
 مداب بخت نانچ بر و اندر بعضی حقهها از ابکام جان نباشد
 و بسیار باشد که سر کن گویند و حرفیون چند سدا سیر مقدار دهم
 در افکنند و از بهر ده سر و لیتر غش و ده جنم و کوش و مالقویا از تخم

الحکام

الحنظل جان نشسته و اندر حقه جداوند تب غل و بون نشاید
 داد لیکن از لعاب اسبقول و کبر و طبع سفید و کشتکات
 جان نشسته و از بهر جداوند تب محرقه و روغن کل با بسم کرم
 و حقه کند و از بهر سوس روه و ریش روه از طبع خنجره
 در روغن کل جان نشسته و اندر روغن حقه انبوس و آب کسیرتر
 نشاید و صبر در روغن حقه و شیان نشاید **حقیق طلاء** و بچشم
 مانده و طبع نرم کند و روغن سد اخضر و سوم رز و در روغن
 روغن زیت موم روغن سارند و سوج خانه مکس انگین را
 و قدری عصیان و الحار ماسر سیرم ماسر کوبا ماسر حنظل یا زهر
 کار یکی از اینها یا دو یا سه در روغن بپزند و بر شکم طلاء کنند
 و اسفراغ تمام کند و جداوند تب را که طبع خشک باشد یا در اندام
 شکم لاشن باشد و بدان سبب طبع بپزند و روغن نان با بسم
 کرم برسد و بسیاری از آن در شکم و ناف مانده و در بملوها با با
 منکی طبع نرم کند و در هماغ نباید دانست و هماغ نوعیست
 از اسفراغ طبع و از هماغ سببها است و هرگاه خندان اتفاق
 افتد باید دان و دست ماسر تن لاشن باشد و هرگاه در خلان
 این باشد سنی بیماری باشد از بهر ابل هرگاه که او عیبه منی برسد
 طبیعت بدخ آن محتاج گردد اگر آن کار کرده بود اسفراغ
 طبع باشد و مردم را از آن سبکی و نشاط آید و اندیشها بدودنوا

بسم دار شوی
 بزرگابنوری

عینی بدان زایل گردد و اگر این اسفراع اتفاق نیفتد اندر مریض
 گران بدید که و باشد کشتی اندر پای خویش بدید کرم من و کار
 بدل باز آید بدین سبب نبیما تولد کند و باشد که کاران بدفاع آرد
 و سوانش و مالیها و غیره که حشم و حفقان و سرکشتن بدید آید و بیاید
 دانست که تولد منی از خونست و عداوت اندر این اصل را شاید
 و آن دریا بسته تر خون است اندر این و بدین سبب است که مرگه مردم
 جماع فروست و ارعالت کند من او سر و ضعف گردد و ندید که مردم
 اگر جماع اشرف کند جماع منی از وی جدا کند به مردم باشد و اگر قصد
 کند صددم خون در وی از آن ضعف خان میاید بدید ساید و اریک
 جماع آید و آن در بدست بر آنک منی خونست با بسته تر اندر این
 و سبب آنکه جماع ضعف کند تر است دانست که او عه منی بدو
 با بسته مانع جماع نمی گردد و اگر بیشتر الحاح کند خون بیرون آید
 و آن خون آن باشد و عداوت اندامها اصلی خواهد شد و هرگاه آن
 عداوت خرج شود مدتی در آید با عوض از گای باز آید بدین سبب است
 از جماع بدست تر و جماع بر کرم منی و بیاضت و غ و اسهال و کرم
 من را خشک کند و حرارت عرویه کم کند و حشم ناریک شود و پای
 ضعف فی الجمله و در هر مدتی که خلیل بسیار اندر خون مکرر با فراط
 و بی جوانی با فراط و مانع از آن است و بان دارد و از پس امتلا طعام
 در اندرها و سبب عصها و من و ضیق النفس و در عشه و دما دما
 و استسقا

و استسقا نور کند و اگر جماع جماع مریض در بسته آید با از لذت
 جماع رنجی بیاید با از اندامها و بوی ناخوش آید و شات آن باشد و اندر
 من از خلط بسیار بود از جماع که باید بود و من از آن خلط پاک
 کردن و ساید دانست که صدا و ندکار جماع مراح کرم و تر اندر
 جماع توان باشد و صورت آن بوی کمتر بدید آید و حد آید مراح کم
 خشک شود با آنکه لیکن اثر خشکی روی بدید آید لاغر شود و خشم فرود
 و حد آید مزاج سرد و سرد خشک ضعف باشد و صورت آن در مردم
 نور بدید آید **باب چهارم** اندر بدید اعراض نفسانی
 اعراض نفسانی تشنگی و غم و خشم و لذت و امنی و ترس و محمل دانسته
 کارها نهم و علمها ناریک و امید و نومید و هر یکی را اندر من مردم
 اثری هست طاهر تر و از ترس از اثر طعام و شراب و خواب و بیدار
 و حرکت سکون از بهر آنکه طعام و شراب و طاروها که مردم خوردند
 به تکی تر و اثر کند تر از ترس نیست و بیشتر زهرها اندر من مردم
 تر از بیکر و در خواب او اندر اثر کند و مصرت و جعل این اندر بدید
 شاید و اعراض نفسانی به هر یک از آن کند بدین اندیش و بر خاطر
 که بگذرد و بهیچا خوش و ناخوش و بیشتر و محل اشان در رنگ روی
 و بدید آید و حرکات و سکونات وی دیگر کون منی پس معلوم شد
 اثرها و اعراض نفسانی منی فروست و اثر دیگر بهیچا و اعراض نفسا
 من مردم را کرم کند و ادواج و احلاط و حرکت از خون حشم و تشنگی

ولدت و امید و اندیشه کارها و مهم و بعضی بر کینه است چون نرس
 و هم و نرسدی و گرم کردن خشم قوی تر از گرم کردن شادی و دیگر اعراض
 نفسان باشد و سر کردن بن لب نرس قوی تر از سر کردن اندوه بود
 و خشم و مانند باشد خون را قوی روح را و حرارت عریزی را اندر
 تن بکسند و جسم عظیم صغیر را خنثیاند و رنگی روی را بگردانند و زرد
 کنند و مردم محروم از زبان دارند و مرطوب و میبرد و زاسور دارند
 و شادی مایه آن روح را و حرارت عریزی را بکسند اندر زتن و رنگ
 روی برافروزد و فربه کند و بدن سبب است و مردم شاد گام اندر پیوست
 و ایشان کمتر بیدارند و هرگاه که کاری شاد گام اندر پیوست
 دل کشان شود و طبع حواصیل بدان حال نزدیک شود و اگر آن
 بیشتر کند و اگر سادگی با فراط باشد تمام کمال شود و طبع حواصیل
 حال نزدیک شود و روح و حرارت عریزی از هر استقبال و طلب غایب
 آن حال دور را برودن امکند و دل تخلف کشای نماید و عیش افتد
 و باشد که بدن سبب هلاک شود و اندوه و نرس خون را و حرارت عریزی
 را بقهر تن مار که بزراند از بهر آنکه طبع خولهدگی از آن حال دورتر
 و از بهر اینست که در حسان عکسین زرد شوق و اگر اندوه و بدن سخت
 با فراط باشد حرارت مه تن در اندرون دل باز کردند و دل فراهم آید
 و حرارت اندر روی خفته شود و عفا جا میبرد و مرده نجا بسبب اندوه
 و بدن کمتر از آن باشد که بسبب شادمانی نزدک از بهر آنکه حرارت
 بسبب

سبب شادی روی روی بیرون دارد و بسبب اندوه روی روی اندرون
 و حرکت شادی ناگاه افتد و بیگانه باشد و حرکت اندوه آهسته
 تر باشد و خجالت نرس خون را و حرارت را بکسند و لحنی و طوبی
 را فروگذار و بخل کند و از بهر اینست که در آن حال روی سرخ
 شود و عرق بدان گردد و با هر روی زرد شود از بهر آنکه لحنی بخل
 و بیفت است یعنی و امیدواری همچون منفعت شادمانی است و مضرت
 با امید همچون مضرت اندوه باشد و خالی بودن از اندیشه خاطر را کند
 گرداند و نرسد و حرارت عریزی را ضعف کند و رنگ روی بگرد
 و بیماریها زبانه کند و خنک مشغولی و اندیشه کارها و مهم از اندیشه
 دردها و بیماریها مشغول گرداند بادل کمتر بدان شد و ایشان سبب
 شود و بدن سبب است و سفر کردن و شهرها و کارها عجب دین
 از بیماریها عسر و سوز عیش بردهاند و اندر علاج عیش هیچ کاری
 مانع بر از اندیشه کارهای فهم و خشم کشی لحنی روی حشمت دارند
 نیست و هیچ زبان کار از آن کاری و بی اندیشه نیست علاج خشم
 سر نیزه حنک کند و بعد از آن و بختها خوش باید کرد و حکایتها حنک کند
 چند ناک در بازها عجب و حاضر آمدن و بختان باشد و علاج
 اندوه و نرس با سیدها قوی و بشمار و بار از ما بکنند و بشمار و مغرمان
 گرم کنند و علاج اعراض نفسان طریق دیگر نیست و اندر علاج روح
 که بیشتر و ناخشان باشد و مردم محنت نزدیک و بلند دارد و مردم

پیش آید از شادی و لذت و اندوه و درین خویشتن داری گزیده و اندران
 حاکم خشم حقارت بکرد و مردان حادثه کمتر از آن تصور شاید
 بدان سبب تعری گزیده بودی بدید و اگر نبست و بغیری بدید و ظاهراً
 و الهمتی شمن پوشیده دارد مابین طریق سک و در دور کردن عیال
 گزیده ماحوادث و تعبیر احوال بودی انری طاهر بگفته و ان سلام بالهوا
باب در هم اندازند بستر ببران مزاج
 مرد و خشکست مرد و مردم بیری شد مرد و بدبیرها او بیری
 و نری مایه خون گزیده و مایه بدن ماعدا بر و عینا کرم خوش بوی خون روغن
 و سوسن و یاسمن و عطرها معتدل و شراب صرف بمقدار اعتدال و اندر
 بستر نرم عتیدن در ریاضت اندک کردن و شاک کانی و خوش دل حشر
 و از مرجه برای سردی دارد خون اندوه و برش و عطرها سرد چون کانی
 و سفینه و شل و در اطعامها برش محتر باشد و است و هوا بد و بارها
 و بویها ناخوش و در و عبارت این مه اندر ببران اثر بدین گزیده خورد را از
 حنظل و کاه باید دانست و عد سفارین اندک اندک مایه خور و اگر کنی
 و اسعد احتمال گزیده و بیکار عمار بخور و روا باشد و طعام خور و ن ظ
 پس اران و از کرم با به برون آینه موافق تر باشد و طعام خور و اندر
 کرم با به بشاید رفت و طعامها علی طبع و سودا ارایه نشاید خور و چیزها
 نه چون آب گاه و عی نشاید خور و کرم و قی و معد و طوبی کر و کله
 به به به سبیل علاج روا باشد و سر خور و ن سوز دارد اگر اندر معد
 ترش

۷۶
 ترش نشود و با بگفته بدین سبب برنج نشو با غسل با با شکر شو
 دارد و کرسکی ریان دارد و اندر معد و امعایران و طوبی بربار
 کرم حاکم و کاه حاکم است اندر برنج حاکم طبع و بعضی مردمان
 اندر بیری طبع خشک تر باشد فلیه گزیده و عیال با آب گاه پیش از
 طعام دیگر بخور و طبع را نرم کند و لایب اندر نکل آب بریزد با بکا
 و در عیال نشو و طبع نرم گزیده و بنگ و هم سفاخ بگفته و برک
 کرم بریزد و بیا بیزد و قدری بجم معصر مال کرم و کوفته و کرم
 بکته بکار دارند طبع را نرم کند و در هم عکس البطم با شکر کوفته بخورند
 طبع نرم کند و احشایاک گزیده و چهار هم انیسون با چند دانه الخیر
 خشک و تخم میز با لک و بجم معصر نرم بگویند و بخورند طبع نرم کند و با بجز
 حنظل اندر و العسل تر گزیده و بش از طعام بخورند طبع نرم کند و در
 و لایب طبعان یکی بکار دارد با طبع مایل حرقوی بگفته و تا صورت
 نباشد و صد بگفته و طعام بران گوشت آب باشد و عصر کوفته و کرم
 گزیده و طعام در رشته و ماسد این با دار جینی و اندکی رنجیل و اندر
 فضل بر مایه بایق و نرک و مشروب و طوبی بکار دارد **باب در هم اندازند**
باب در تدبیر مشاغل سر که عزم سفر دارد و بش از آنکه سفر برون شود
 انج دانند که در آن سفر خولع بود خون بی حلی و نسکی و کرسکی و کاه
 و مر و طعامها مسافران و بیک رفتن و مانده ان اندک اندک با ان عی
 باید خورد مثلاً اگر دوت کرم باشد عادت سم کرم از خوشن بازگشتن

دست باید داشت و اگر وقت سراپوش کشتن باشد ناهوای صحرای
خوی کند و حرکت در ریاضت کردن از اندان عادت کند و نخست
مقد کله باید روی مسهل بن مال کند و خون بسفید بیرون شود و شل
پرستند نشیند و طعام خوردن در وقت فرو بردن منزل کند تا وقت
بر نشستن بعد خالی باشد و اندر دل با آب حاجت نباید از بهر
آنکه آب و طعام را اندر معدی حبساند و سگم بدر آید و اگر اندر
کرم نشسته شود - در تخم حرفه بگرفت با سبزه بخورد و آب به سبزه بمزج
کند خوردن تشنگی را بیل کند و سبزه سر را آفتاب بپوشد
دارد و هنگام بر نشستن شربت شست جو با آب سبز خورد و اندر
منزل روغن بنفشه ناف و کف دست و پای و عضلهها انداخته و به بینی
بر کند و اگر کسی را باد بخوم زند آب سرد بسیار بدهد و پای و کف
بزدند و روغن کل را با سر و کلاب بر سر او بزنند و او را با آب سرد
نشانند و در کف حرفه و کول خیار و مانند این اعراض بدست آید و در کف
خورد و آب مضطرب و غریبی کند و می و بزر و اگر جان نباشد
جعه جعه می خورد و اگر تب نباشد شراب و روغن عفت موافق بود
و اگر کسی اندر دل سراپا بد خون منزل شد به سبب آتش سوزان نشستن
آفتابند و خورد را بجامه گرم باید کرد و دست و پای بیرون روغن زیت
ما روغن فزونی با روغن فستق گرم کردن حرب کهنه و اندر طعام شیر
در روغن کاو با سر آب صرف کرد و بار خوردن سر با باز دارد و در سر با معده

خالی

خالی باید داشت و اگر معوض آب شراب خورد موافق بود و در
زهر را اگر خوش بگذرد با سبب شراب با مال العسل حل کند و بدهد
و هنگام بر نشستن پیمش آتش نشاید رفت البته و دست و پای بزر
زیت ما روغن فزونی با سر یا قطره باید مالید و بخن موی زیر
اکستان نهند و سگاده اندر سگاده و خون کند که سبزه از سر با این
بهره و موی ما در خان بود و انداختن بای موی تواند جنبانید
و اگر بهر شعله مای ما یافتن بود شام بپوشاند تا بزرگ کرم سبب باشد
ما بود نه ما آخر خشک و بای موی نهند و بهترین علاجی انفسه
بای اندر برف گیر ما را از روی بیرون شود و البته بدش آتش نشاید
رفت و اگر بای رطل بگرداند و رسد و انداختن کرم نهند با حول غام
بود پس کل از موی انداختن سر که جل کند و طبع کند و اگر بای ضیاء
سوز ما سبب نشاید پوشد و نباشد و اگر آنکه جدا کنند و معده تندر
دگر نیست و لغات اسهول با کثرت حل کردن ما سبب
خامه ما صمغ بروی طلا کنند انداختن و سر با و ما سبب از روی باز
دارد و باز سر که و شیر سر که گرفت حضرت آنها مختلف
بار را از روغن بپوشد آنها اندر جای خوش گفته بعد روغن شد
و روغن با بوی گرم کردن اندر مفاصل و عضلهها مالند و مله بکی بپوشد
و اگر بهر شعله مای ما یافتن بود و اگر را آنها درین شود آب سرد
بر روی رهند و برهنه کنند ما حنکی هوا بپوشد و هر ساعت غرقه

بکلا

سرور کرده بر روی پوشیده پس مردار سنگی مکتوب سوره طلا گفته
 و اگر انکست بای انکه گفته اب انکی بیرون کند و حفض
 و اما ساروی طلا گفته یا کل ارشی و مارو با ب بناید و طلع گفته
 و اگر بای ارشون گفته سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
 بسوزاند و حاکش روی مارو عن کل سرسته طلع گفته گفته و مسافر
 دریا را چون که در کشتی که از آن بیاید با است تا خود
 باز ایستند پس خود بسیار شور و ساز ماند داشت سر ایست
 و سراب نفع و باشد آن دای انبار و عدس بعون گفته نیم بعد
 فوی گفته حاصه اگر با برونه خوردند غام شد این نصحت در حفظ
 الله بعون الله تعالی قال سلام **مقاله دوم اندر بعد**
المعرفه و این معالفت مستندست بر شناختن بهار و کشتن
 نفع و عمران و شناختن نشانیها سلامت و امید وادی و شناختن
 علمها که معلی دیگر زایل شود و شناختن حالها و مردم بدید
 آید و نشان بهار و خواص و این مقام مستندست بر حفظ
باب نخستین اندر شناختن بهار و کشتن
 بهارها آنست که اول از علم منطق جنس و نوع و فصل
 و خاصه و عرض بنشاند و جنس را قهر کند و نوع را
 و در زیر آن باشد یک یک گوید و فصل هر نوعی اعنی ای هر نوعی
 بدان آن یک یک خطا شوند بنشاند و نوع بار پس بدست آرند
 و نگاه

فصل منطق

و نگاه گفته و هیچ نوع از میان فرود نرود پس باین طریق جنس و نوع و
 و فصل و خاصه عرض بهوان شناخت و تحقیقت بیماری بتوان
 واقف شد اما حدش بر دو گونه است یکی الاجناس است و دیگری
 جنسها بسیار است چون جسم و زودیران جماد و نبات و حیوان
 در این صوره بقیاس با جسم انواع باشد و این الاجناس را حدش
 الا علی بنیهر گویند دوم جنس حاصه است از هر یک جمادات
 و حیوان و ادوات جنس الاجناس گویند صوره بقیاس با انواع
 دیگر در هر یک مردم است و دیگر انواع جانوران اندر اینست
 ای حیوان جنس حاصه باشد و مردم و اسب و دیگر انواع
 جانور هر یک نوعی باشد اندر زیر حیوان پس جنس نامیدست
 و در هر صنف نوع معنی از یکدیگر جدا باشند و نوع نامیدست
 کلی و داتی و بنا شخص بسیار و بعد از از یکدیگر جدا باشند چون
 مردم و برزید و عمر و افتد و زرد و عس و و نوع یکی اند و شخص
 و بعد از از یکدیگر جدا اند و فصل خاص تر از نوع است نامیدست
 کلی و داتی و در نوع افتد و هر نوعی بدان نام از یکدیگر جدا شوند
 چون ناطق و مردم از دیگر جانوران جدا شوند و خاصه خاص تر از
 فصل است و نامیدست کلی و داتی لکن عرصی چون ضاحک
 و کاتب مردم را در عرض عام صفتی است ذاتی و اندر بسیارها
 و نوع محالند موجود باشند چون سبزی اندر برف و باده و غیر
 مثال

باز حسن جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض بیماری آنست که شایسته
 مرد در رانست باید طبیب کوید نبه بهار است و بیماری جنس
 و بیمارها علاج باید کرد و نبه بیماری گرم است علاج بحری سرد
 باید کرد و بیماری گرم جنس خاصه است از بهر آنکه بیماری سرد باشد
 و گرم باشد و در زیر بیماری گرم تبها گرم و فاسها گرم و در سرد گرم
 و مانند آن در این مبداء انواع است و در زیر بیماری گرم جنس
 خاص تر است که در این است و در زیر هر نوع انواع دیگر در این است
 در رتب کرم و تب عیب خالصه و غیر خالصه و تب مطبقة و محرمه
 و بدون دمی نوم و آید و در زیر هر نوع انواع دیگر در این است
 عیب خالصه و غیر خالصه و شطر الغب و آید و اندر رتب دق را است
 دق شایسته و آید و هر نوعی را فصلی دانست و خاصه است و فصل
 دانی از دیگر انواع جدا شود و فصل دانی غب خالصه است
 است یکی روز تب آید و دیگر روز تب نشاید و فصل دانی
 نظر العبد است و یکروز تب سخت فوی باشد و دیگر روز تب
 ظاهر و لکن است و در خاصه حالی باشد و نوع را باشد و در
 و کامی باشد و کامی نشاید و لکن هرگاه که باشد هران نوع را باشد
 خون تلخی همان اندر تب صفراوی و عرض حالی باشد و تب بیمار
 ندید و خون صداع و بی حوائی اندر تب صفراوی درین طریق عیب خالصه
 را از بهر بیمارها گرم جدا توان کرد و ما توان دانست که این بیماری
 نبی است

۷۹ بی است و سبب آن عفونت ماده است و آن ماده صفراست و علاج وی
 استنفراع صفراست و لکن هرگاه که طبع جنس و نوع
 و خاصه و فصل و عرض بیماری درین طریق و درین رتب با وجود
 زود در بیماری و در طریق علاج واقف شود و اگر این طریق
 عاقل باشد ممکن است در بیماری واقف تواند شد و اگر این طریق
 علاج صواب تواند کرد **دوم در منا جنس**
 نفع نخبه شدن ماده بیمار است هرگاه که فوت معین بود که بیماری
 جنس شود و اندر این است و ساخته آن کرد اندکی طبیب دق آن تواند
 کرد مثلا خنک اندر دات الحنف برین طوبی برآید بقوام مغذی
 و در نکل سبب و برزدی کراند و با سالی برآید و ناخوش بوی نباشد
 نشان نفع عام باشد و اگر بقوام غلیظ با رقیق باشد و در نکل شبیه
 یا کبود یا سبز باشد و بوی ناخوش دهد نشان بنامی و عفونت
 اخلاط باشد و در خطری باشد و در این از پدید آمدن نفع باشد
 و در این نفع بداند آمد بیماری اندر نقصان است و در خطر گذرد
 از بهر آنکه پس از نفع اندر نفع بیماری هر که خطر نبوده است و نشاید
 مگر خطا کرده شود و اگر در نفع نسان سلامت بدیدنا بودن
 نفع نشاء ملاک شدن بیمار است از بهر آنکه بسیار بیمارها باشد
 که در این نفع ظاهر نشاند و بیماری اندک اندک زایل شود
 لکن اعلا که بر فوت شود و اگر بر حای باشد اسد و در بوی و اگر فوت شود
 نباشد

و ضعف بود بد باشد و حال جداوند نب اندر نب همچون حال
عصتری باشد و روی اما سی باشد کی بجه خواهد شد و میماند
آتشش آن روز قوی تر باشد و خسته می شود و نهان آن روز
و مکی خسته می شود و کمتر باشد و چون خسته شد و بسته نوز می شود و بدین
سبب غایتش و بیماری باور است بدید کردن دفع باشد و از بهر آنکه
حال به و حال مکی نب همچون حال مکی اما سی بود و با اندر اما سی
سید و هموار تواریک شود اما سی خسته باشد اندر بهمان سیر نا اندر
دلیل رسوب سید و هموار بدید نباید مکی نب اندر که با خسته نباشد
و در پس دفع از خطر بیمار ماندان اندر دفع باشد و هرگاه اندر دفع
تمام بدید آید بیمار را از خطر تمامی بیرون آید و درازی و کوتاهی
بیمار ماندان زودی و دیری دفع باشد و نکند دفع با قضا و دفع
تمام نیست کی مثلا اندر بیماری سرخون سرسام و زکام و طوبی
و من و تب و سوزانند و بالودن کرد نشان اغار دفع باشد
و اگر بدین مانند دفعی با قضا باشد و اگر توام آن معتدل شود
و رنگ سید او بزرگی کرا بدید دفع تمام باشد و همچنین اندر
جسم اسکل نرم و من نشان اغار دفع باشد و هم چنین
اندر در جسم اگر معتدل تر نشود دفع با قضا باشد و اگر
باندکی با آید و معتدل شود و در مص کنه دفع تمام باشد و هم
چنین اندر دوات الحنط لغو دفع نشان دفع با قضا باشد

و رفت

معتدل با سانی بر آید و در تمام بوی نشان دفع تمام باشد و اندر
دلیل دفع ناقص و تمام از سه وجه باید جست اما نشان خامی نیست
هر چند بول سید در دفعی تر بود از دفع هر چند باشد و نشان
دفع نیست و از پس سیدی زرد شود با از پس دفعی غلط تر
شود و هم بران ماند و رسوب بکنه این نشان اغار دفع باشد
وجه دوم نیست و درین فارون با در سراب یا در میان آب
روی باشد همچون و سید بخون اری نشان دفع با قضا
باشد و وجه سوم نیست و روی سید و هموار و هم چنین درین
فارون بدید آید نشان دفع تمام باشد و هرگاه کی دفع با قضا
بحران هم ناقص باشد و باید دانست و رسوب طاهر اندر
بیماری باشد و زرد و تن آلود و طعام خور و اندر فارون
بیمار خصل ایدام ساعر و اندکی خورش رسوب اندک باشد با خور
باشد و طاهر شود و نشان دفع و فوت بیماری از پس آب و حالها
دیگر باید جست **با** **سوم اندر شناختن بحران**
بحران اندر لغو و نواح لفظ است سکانه ارحی بدن حصص بر
حصص دیگر از هر ایک همان دو حصص مدنی ماکل و نیمی کوشند تا
جلو نه کی مرگ ناید و هرگاه کی فرصت باشد هر یک در وقت کار
خوش بکنند و بهلنت ندهند هم خالص مان بیماری و طبیعت
در نشان و حصص اندکی با یکدیگر که کشید و از دست نماند نشانه

شود و طبعیت پیدا کرد و بحران مکی بدیداید و یا مادی مستوی کرد
 و طبعیت عاجز شود و در عارضی طبعیت پیدا کرد و بیمار هلاک
 شود پس معلوم شد بحران بحر حال بیمار نیست از حال بحالی با این
 باشد و بحران پس کونه است بکل آنکه طبعیت سکنا را بریدارد
 کونه این را بحران مکی و تمام کونه دوم آنکه طبعیت سکنا را عارضاید
 و بیمار هلاک شود و این هر دو در بیمارها خاک باشند و معنی حاده
 سری و نقد گذشته است **سوم** آنکه طبعیت اندک اندک ماه ریزانه
 و مدتی تمام شود و دفع کونه انرا بکل کونه **چهارم** آنکه طبعیت مدتی
 صغیف می شود و ماه خام می ماند با از پس مدتی عجز طبعیت ظاهر شود
 و بیمار هلاک کرد و این را از بول دکانش کونه و این **پنجم** بحران
 در بیماریها از اینها طبعیت این را مرینه کونه **ششم** آنکه بحران
 مرکب باشد و احزان بسلامت باشد و این حیان باشد و خست
 بحران کونه سه لکن با دفع باشد و باقی اندر مدتی تمام کونه این **هفتم**
 از حلال بحرانها شکل باشد **ششم** بحران مرکب باشد لکن خست
 بحران کونه بدو با دفع پس اران فوت مدتی صغیف می شود
 با قوت تمام ساقط شود و این بحران **هفتم** بحران نه از حلال بیمارها
 حال بود و نه از حلال بیمارها مرینه و این روزی بحران فاطم
 و تمام بود خواهد بود و در بیمارها اضطراب عظیم تر باشد و مگر که
 بحران با قوت خواهد بود اضطراب کمتر باشد و سست اضطراب
 قوت

قوت کوشیدن طبعیت باشد اما ماهی با او را سکنا دفع کونه
 اما مگر که طبعیت بیمار را بیکبار دفع نتواند کرد اما بسیار باشد
 ماه را از اعضا ریشه دفع کونه و از اعضا دیگر نتواند کرد این
 را بحران انتقال کونه مثال این هم چون یکسانی باشد شهر نگاه
 دارد و با حست بدین باز گذارد و بحران انتقال بسیار کونه باشد بعضی
 مکی باشد و بعضی بد باشد این شکل بهینه بر فانیست و کر و قویا و بهین و این
 باشد اما سه است و حراها و دسله و طاعون و غم و بار ناری و اینها
 در حریف و حیان و مرض و عذر و لقن و دال قبل و دوانی و شمع و در
 بست و سرین و در و اینها اگر چه بیمارها بدین عللها زایل شود
 لکن مدتها در عللها مانده و اینها در مرین کرد و نوع بحران
 تمام از فوت قوی و حلاط رقیق و اگر فوت قوی نباشد و حلاط رقیق
 نباشد و غلیظ باشد بحران انتقال بوقع باید داشت و بحران مکی
 عرف باشد و بحران مکی معتدل بر عاف اما در بول با با سه است
 باقی باشد و بحران بیمارها سر مجاط باشد با دفعه با دفعه که از کون
 باشد و بحران بیمارها الهام رون باشد و کان خون بواسیر
 اندر بیمارها شکل باشد حاضی که را که علامت بود باشد و اینها
 و بیمارها بحراها و عاف لکن پس اسهال پس فی پس از بول
 پس عرق و سانه دانست و در بیمارها را اندامت و زبانت
 مدتی انداخته نوابه کونه و تمام بخایب مدتی نصف وقت

آنها گویند و نقصان گرفتند و انداختند الخطاط گویند و خزان
 تمام بود آنها باشد و مرکب هم در وقت ابتدا باشد و هم انداختند
 انفسا و هم در وقت نباید و در وقت الخطاط به خزان باشد و نه برک
 و نه هر خزان که انداخته باری باشد هلاک گشته باشد و آه
 در وقت تر آید باشد اگر نکل باشد با قضا بود و اگر بد باشد بیمار
 اندر خزان تحت بد حال باشد و آه در وقت آنها که به خزان تمام
 بود با بیکبار بیمار را از خطر بیرون آید با بیکبار مستور شود
 و طبعش عاقل آید و بیمار هلال شود و هر خزان که انداخته روزها
 خزان بهشته امیدوار بود و صرحه بش از روزها و خزان بود نشان
 آن باشد و بیماری تحت لبت و مکن بد ما تحت بسیار طبیعت
 از گران باری و بدی مانده مصطرت شدن لبت و در هر اینست که
 هرگاه که زنده آن باشد و در چهارم خزان خواهد بود پس به
 بر آن که اگر این روز به حرکت خزان بدید خواهد که از حجام
 روزها خزان باشد خون روز مار هم لسان آن باشد و اگر خزان
 نکل باشد با قضا باشد از هر آنکه سبب زدی حرکت خزان بی
 طاقنی و اضطراب طبعش باشد و هم در سبب لبت انداخته
 با سلام خزان بود خویش باشد از هر آنکه طبعش طاقنت
 و مضطرب نشود عالی انجام حرکت خزان پس از و آنها باشد
 فوت بیماری دی طاقنی طبعش باشد با بسببی از بسببها بیرون
 ع

۲۸
 طبعش بی هنگام خنیا در خون عرفی از اعراض نفسانی با طفا
 و شرابی به فوت و هرگاه که روزی به خزان نکل توقع گزیده علامتی بدید آید
 تحت بد باشد و باید دانست که روزگار باری بعضی روزها
 خزان باشد و آنرا امام الباقیه گویند روزها خبر دهند باشند
 و خزان خواهد بود و کدام روز خواهد بود و آنرا امام الامور گویند
 و بعضی روزها اندر میان این روزها باشد و نه روز خزان بود و نه
 خبر دهند بود از خزان این امام الوفا گویند و فی الوسط گویند
 و خزانها را حرکت قوی یا در حرکت هم باشد و مار در پیست و یکم
 و این نسر بد و نرد نکل باشد پس هر روزی که پس بد باشد نرد
 فوت خزان ضعیف تر شود با عام حمل روز و محصول این حمل است
 و خزانها قوی و صعب مار در پیست باشد و آه از پس این باشد
 آهسته باشد و لغت را از پس حمل روز صبح روز را خزان نشود که
 مار در پیست و صعب و صعب در پیست از هر آنکه فوت خزان
 مسکانی ناصد و پیست روز باشد و آن نر ناه باشد و پس ظاهر
 باشد و باید دانست بعضی خزانها هر چهار روز باشد و بعضی هر
 هفت روز و بعضی هر یک روز و فوت خزان حیا و گانی نا
 بدست روز بیمار باشد و از پس پیست ضعیف تر شود و نکل
 از آن برون نشود که از روزها خبر دهند باشد و فوت خزان هفت
 کان یا حمل روز باشد پس ضعیف تر شود پس فوت خزان پیست
 کان

ماصد و دست روز باشد پس از صد بیست روز خزان از پس هفت
 ماه باشد تا از پس مئیت سال تا از پس چهار سال تا از پس بیست و یک
 سال و خزان هم بیمارها حاد بشر اند روزها طاق باشد و بدن
 سست اند و خزان تب غلبه روز یازدهم و یازدهم دسترازان جسم دارند
 و در چهاردهم و اندر بدست بیمارها کوفته بیمار هم خون عدد روزها
 خزان باشد سلا هفت و غلبه مکنون هفت روز خرفه باشد و اندر
 بیمارها مرسته عدد ماه و سال مکنون عدد روزها بیمارها حاد باشد
 و اندر ربیع سولانی و بلخ هفت ماه مکنون هفت نوبت غلبه باشد
 و در صاخر و هند از روزها بیمارها حاد باشد و اندر خزان
 بیمارها مرسته هم بر دماغ روزها حاد هستند و اندر صاخر و هند
 میخان و اندر خزان بیمارها حاد افتد خنک بگرگرفته اند و در روزها
 و بگرگرفته خراهای و فساد را از اندام الامام الوافعه الوسطه گویند
 اندست روز سوم و پنجم و ششم و نهم و سیزدهم و بیست و چهارم
 هرگاه از وقت خویش بگرگرفته باشد روز سوم باشد و خزان روز
 نهم از وقت خویش بگرگرفته باشد روز یازدهم اندام روز هفدهم و از
 امام الوافعه الوسطه روز دهم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم
 سر و دم صغیر اند و در سیم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم
 اندر بیمارها حاد و در بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم
 و اگر بیمارها محض کرم و سریع الحركت باشد روز سوم کینه و اگر هسته

شعر

نریا شد خزان روز پنجم کینه و اگر روز اندام روز چهارم باشد و بیمارها
 گرم باشد خزان روز هفتم کینه و اگر هسته نریا شد روز پنجم کینه و اگر روز
 اندام چهارم کینه و نسیانها باشد خزان روز سیم باشد و اگر روز اندام
 هفتم باشد خزان روز یازدهم و یازدهم و یازدهم و یازدهم و یازدهم و یازدهم
 تب روز براد و گرمتر باشد و اثر نفع بداند خزان اندر چهارم و پنجم
 روز و اگر اثر نفع اندر چهارم و پنجم بداند خزان روز هفتم کینه و اگر
 هفتم هفتم باشد سیم باشد و یکم و هفتم و یکم و یکم کینه
 و میخان و در چهارم اندام روز هفتم کینه و در سیم اندام اندر
 چهارم کینه و هفتم اندام بیست و یکم و یکم و یکم و یکم و یکم و یکم
 هفتم بداند صغیر باشد خزان از دست یکم و در روز و خزان روز
 و در دست اندام اندر روز پنجم کینه و از ابام الوافعه الوسطه هرگاه
 و نشانیهای و در سوم بداند باشد خزان روز سیم کینه و روز پنجم
 اندام اندر روز پنجم کینه اما اگر نسیانها باشد خزان روز هفتم کینه
 و در روزهای و در خراهای نکل باشد امام ما فاضل چهارم و بیست و یکم و بیست و یکم
 و ان سوم و چهارم است و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم
 و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم
 چهارم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم
 خزان شمره اند از هر ائیل حجه سوم روز اول و در دوم و در سوم و در چهارم
 از هر ائیل کلانین ان نخر حاد باشد اما خزان کینه اند و کرم و
 دیگر گفته اند

استغفار را اسماح بلفح اسحاق افتد مارطوبنی اساک بلعی بدو علت او ذائق
 شود و اگر خداوند بشنید بلفح را نه ابد حجاب نیست آن مان را که بگذارد و بخلد
 کند و بشنید بدان را بل سور و صرع بدست زایل با سهل شود
 و سوال المراج سر ۵۰ اندمراج و معد و حکم واحد باشد بهم بدست زایل
 سور و اگر خداوند داب الیه را برای حراختی مدا شود و ایا بشرفه
 برمی آید نشان بفع دارد نشان آن باشد ماده با طرف اسفال کردن
 لیه بدفع طبیعت و همچنین اگر خداوند داب الیه را از رین کوش
 تا اند حوالی مبدنه او سر بخلوها ریشها بدید اید دلیل حراختی انتقال
 بود و امید سلامت باشد لیکن آن ریشها بدست بدک ماده با صبر
 کردن و اگر خداوند مالک حوسا را و خداوند سر سام را با واسر بدید اید
 حراختی اسفال باشد و علت بدان را بل می شود و من دیدن امر خداوند
 مالک حوسا را برای رسته برآمد و مالک حوسا بدان زایل شد و اگر خداوند
 حناق و درجه را بر مبدنه اما می و سرجی بدید اید حراختی اسفال باشد و طبیعت
 مان را بطاهر دفع می کند و هم حسی و اگر بر طاهر حلی و زبان و اما
 بدید اید نشان سلامت باشد و اگر خداوند سرفه کهن را اندر خایه
 اما می بدید اید سرفه بدان را بل شود از هر اکل اندامها مردم درون
 را تا اندامها مسائل مسارت لیه و اگر خداوند داب الیه را اعدای
 بدید اید داب الیه زایل شود و هر اکل مان برای انتقال کردن
 باشد و اگر خداوند در کردن را و در حادها را و نفوس را دعوی بدید اید

۲۶
 ابد ماده انتقال کردن باشد و عاب بدان را بل شود و اگر خداوند حوا
 را عطسه بدید اید حوا را بل شود **باب ششم اندر حالهای**
 در مردم بدید اید و نشان بیمار که خواهد بود هرگاه که اندر چشم مردم
 اندر و نفی و لب احتلاج آمد بهم نفی بود و اگر در عصبی و اگر بود بهم
 بود و اندر آن عصبی است افتد و هرگاه که چشم و روری شرح می شود
 و در چشم آب بسیار اید و در سالی اسباب خواهد بود و از دیدن
 او خودی باید سر سام باشد اند مندی و با حوش دی و هم در نرس
 و اندر بینه و نو میدک و مقدمه مالک حوسا باشد دیدن جبال بینه بدش
 چشم با دیدن دودی مقدمه آب مرد آمدن بود در و سقمه مح
 و صداع موشه به علت اندسار بود آب را کسلانی و کندر حاشیهها
 و احتلاج اندامها به سکنه باشد مقدمه سکر باشد جنبانیدن معز حنی
 و اسلی مقدمه سکنه باشد بسیار زکام و ندرم بهم باشد و علت سبل
 و داب الیه عرف لعلن بسیار از مبدنه نشان امتلا باشد و بابه
 نشان رفتن شدن احتلاط و هم سقوط ثوت باشد عرف با حوش بود
 بهم کتکها باشد بینه عفوئی امتلا مضطرب بهم سکنه بود با دای
 حوش از کلو با دیدن کبره بی ثقل با حوش بوی نشان که بود
 بیل با حوش بوی نشان بهای عفوئی بود سقوط ثوت و بکسر
 و الم و ماندی نشان امتلا و مقدمه بیمار بود سقوط ثوت یا منش
 کستن و تولد ما دها اندر سکنه مقدمه تولد باشد ثوت طوام
 نرس

ارا عادت نشان سوا المراج بود از نزدیکی و معن باشد که
 با بامی سقوط سرخوشتی تواند بود و در معن نشان گرمی نم
 معن باشد از روی تندی بسیار نشان تولد صفرا بود کز روی
 مری مثل خردل و غین نشان بلغم غلیظ باشد و اندر معن جمع شدن
 باشد سرخی جسم و نیزگی رنگ روی و تشکی نفس و گرفتگی اواز مقدمه
 حذام باشد بسیاری و هالهها مقدمه هراچی باشد بزرگی بسیار عدهها
 مقدمه و سله عظیم باشد یعنی سبید و بسیار لازم مقدمه برص سبید
 بود جفطان پیوسته مردم من در دست را هم مرگ مفاجا بود گاهی
 خلیل و غدهها اندر جگر باشد و میل سوی پهلوهها و بست دار
 نشان علنی باشد اندر حده جگر سبیدی ثقل و اندک نشان مثل
 و مقدمه برغان بود قریبای سیاه و بسیار مقدمه برص سیاه باشد
 اما سبب جشم و لهرت و بای نشان ضعف جگر و مقدمه اسهال
 بود کدانی و غدهها که گاه نافع انی بود اندر کرم اسهال و مقود را
 بیشتر اندر معن سوراخ شدن آب ناحیه هم ان باشد
 و اندر مشانه ریشی بدید آید خارش مقوده به سبب گرم خرد بود
 مقدمه بواسیر بود خفتن و بی خبر شدن اندامها که تباری خذر گویند
 مقدمه فالج باشد کابوش و عسان و سرگشتن بگونه مقدمه صرع
 بود حوی کردن اندر جواب نشان امتلا و خوردن طعام بسیار
 بود مری که کنی این نشانها در حویستن اثری باید علاج از علت
 مشورت باید بود

باید بود با علت بدید شاید و سختیم نکرد باب ۲۷
 هفت
 اندر بیماریها چای کشیدن
 ان روز میرند کی اندر بیماریها کسبم خزان بیکل باشد و اندر تنها
 محرقه راح ندان ماند اندر اینها بویست میرند و نشان مرگ ان باشد
 و عقل شوریل شود و ماسه صعب حیزر با ضعف و غنورین بدید آید
 و در سر و تا ریکی چشم تولد کند و دل در حیزر و بیماری بی قرار
 گردد و هلاک شود و اندر تنها بلغمی اندر ابدی بویست میرند و نافع مرگ
 نشانه کی بدست سرما دراز گردد و گرم نشود و نبض ضعف و متفاد
 مانند و سبب و کسلانی بدید آید و در میان هلاک شود فی الجمله مرگ
 اندر ان ساعت دور اندران وقت ان دور و اعتراض نب و همار
 صعب تر باشد اگر در ابتدا بویست نب باشد ما اندر نرا بد نا اندر اینها
 و اگر علامتها بد اندر حوض و قتها بدید آید که هر گز اند کمزیا به
 برسد و هر بیماری که اندر ابتدا تب با اندر وقت نرا بد میرند بیشتر
 اندر ابتدای تنها میرند که سبب ان اما سی بود اندر اندر اندامها اندر
 نامردان رفت و مگر اندر حرکت آید روی بداه موضع نهد و الم زبان
 شود و اسهال از بدل مار و هدا اندر بیماری که مگر ان سخت بدید
 و بسیار باشد و طبیعت از هر گاه هرمت شود و حال طسوت
 با ان همچون ان نشانه باشد اندک و در بر هیرم بسیار فرود میرد
 با هم خون حال کسی که او را کلو فشارد و اندر اینها تب تب میرد
 هم سبب آنکه

طبیعت از مایه مرمت شود و نام اندر وقت الخطاط نوبت میرسد
 هم بسبب این طبیعت از مایه مرمت شود و مکرر در وقت حریصی توی
 اتفاق افتد غرض خون اسماعیل توی با چشم عظیم فی کجه بسبب از
 سدها اعراض فشان خون عظیم و شکر عظیم و این بدن ماند
 مایه ای از انواع دیگر خون طعمی و سراسر بسیار با موافق خش
 غرق لوح کمره پس میزند و حقیقت آنست که این الخطاط بی ضرر
 باشد و اسدی نباشد لیکن فوفا صعیف شد باشد و حرارت عروق کلد
 بدترتند و تبص صعیف و آهسته شدن بدان ماند و تب اندر الخطاط
 راستی توها مارا بد و حرارت عریضی را فروزد و تبص توی نزدیک
 و بنظام شود اندر ابله در وقت الخطاط بسیار میزند و بیشتر
 با سعال میزند و سعال آن بسیار مایه باشد و تباه شدن اخلاط
 و آن حنان باشد ابله بطاعتن بیرون آید و بعضی ساطن باز دور
 و اسهال تواند گند و اخشاران حنان می بخاند و می گذارد تا
 هلاک شود و علامتها مارا بد و مایه ها دیگر اندر چشم و بینی و گوی
 و پیشانی و صدح بدید آید چشمها چه اندر شود و بینی باریک و سرد
 شود باشد که سر بدنی کبود شود تا مایه و گوش نرسد و سرد
 شود و صدح کمره و مایه ها کبود گند و نکوت پیشانی کشید
 شود حاکل کسوس مارا بد بکیر و در حیرت گند و بهوش و خشک
 شود و سعال پیشانی بر استخوان سر همان شود این مهنه سر سرد
 خونیست

خونیست و فرو مردن حرارت عریضی و تباه شدن با طراف و باهر
 سیاهی چشم سری بالا شود و سبیدی بدید آید و ارجها علامتها
 بد بعضی آنست و مایه بسف مارا اندر دستها فرو گذارد
 و تبص بسف فرو شود و دندانها بر هم مایه و صبر کند و بعضی
 را با شده لب و درین سله بر جعد و دندانها بوسیدن بر هفت شود
 و چشمها گداز بماند و بعضی باشد بدست حرکت کردن کیر
 حنانک که مکی بدن چشم می پید و بعضی آنست بدیوار می مالد
 حنانک که کاه از لوار بیرون گند و بعضی آنست بدیوار می مالد
 حنانک که کوی نور ارجاه بر حید و این مایه علامتها سرک بود
 و بعضی آنست

و این بخش ازین کتاب مشتمل بر هفت مقاله است و اندر هر
 مقاله و مریانی نکته است و این باب مقصود آن نکه باشد
 و در بیشتر کتبها اگر بچوبند نیایند و غرض علم و اهل حصیل از
 مطالعه کتب این نکته باشد و هر کس بد بشرح و بدین کتاب
 طبع بود که کرون آمد حنانک مقصود مفهوم گردد و حیرت نشین
 نمایند ان شاء الله تعالی مقاله اول اندر و صیبتها که طیب
 را گوش بدان باید داشت مقاله دوم اندر علاج بیماریها
 اندامها از سر تا پای و این مقاله منقسمست بر هشت باب
مقاله سوم اندر علاج تب و ابله و حصیه و غیره مقاله
 چهارم

اول کز بار

اندر علاج اما سها و ریشها و جرحها مقاله ششم بنجم اندر علاج
 شکستگیها و استخوانها را در جای بیرون آمدن اندامها مقاله ششم
 اندر ریت یعنی پاک داشتن پیش مقاله هفتم اندر علاج
 زهرها مقاله اول اندر و صیبهها که طبع کوش بدان باز بایه
 داشت طبعی بزرگ بیک بیمار اید پس اراکل سرطها اما نیت بی
 و شفق شکمائی نمای آورده باشد جسم و کوش و بان ارمه نا
 تسد بر طاسگاه داشته باشد محبت باید که روح بیمار و حقیقت
 آن بداند بدان طریق اندر بخش حسین این کتاب را
 کرده که پس احوال آن دور و احوال دیگر روز گذشته بر شده
 و بداند ما موت بیماری امروزه محول بود دینه هست با کمتر
 با مردن تر و فردا احوال برسد و اگر مرده روز بعد بپایان باشد
 حکم کند که بیمار بپایان رسید است و اگر دوری می آید بگوید
 و در آید است و اگر روزی می آید بگوید که الخطا طبع است و بیایان
 رسید است بدان که خردان احوال باید کرد و حیوان اندر بخش
حسین این کتاب را کرده آمد و بپایان رسید ما بیمار و طبع
 عصوی الهی می باید و آله می باید معلوم کرد که معظم بیماری در
 عضو است و اندر اعارت مایه بران عضوی و بخت می شود که
 عضو را فوت دهد بضمادی یا تطولی موافق اول
 ضما در موافق عیس مقشر و سهاق و نار و موت کلنار و کلنار

صفت
 سه صورت

س

د

۶
 ۲۹
 سحر و درک مورد و در برابر آب ببرند و حرقه بدان آب بر
 کنند و بدان عصوی بخند و ثعلب آن ضما در کنند و احوال خود
 ببرند اگر بیمار خواب می باید بدانند بیمار را دماغ به سلامت
 لبت و امیدوار و اگر خواب در می باید حال برخلاف این
 باشد و از شهوت طعام ببرند اگر شهوت طعام بر جای بود
 بدانند اعضا غذا به سلامت لبت و امیدواری زنا داشته باشد
 و اگر نه برخلاف این باشد و جایگاه خواب لبتی حال بیمار فریاد
 ساخت و سرتپ و دارو و حد حد متکاد احتیاط کند و خالک باید
 داد بیمارها کرم خانه خنک باید کرد و بیمار را حمام برشید باید
 داشت تا خنکی هوا و راحت از بدلی آویزند و تن او سرد نشود و حرارت
 با درون باز نگردد و اگر بیمار کودک یا اهل تنعم باشد او ضعیف باشد
 و حرکی از زود و اولد ضما بعث از روی وی باید کرد از نوع با
 چیزی مانند آن و باید دانست که حال موت اندر بیماری بخیر
 حال توشه لبت اندر سفر و بختان و مسافر اندر سفر توشه نگاه دارد
 با سفر بدان حمام کند طبعی بپسنداید که غایت بنگاه
 و شستن توشه بیمار کند با بیماری بدان بیایان بماند و بدین سبب
 گاه باشد که طبع را حاجت آید که بیمار را حرکی و صدق داند
 کی بیماری بدان زیادت می شود لیکن بدان نکرد نگاه داشتن فوت
 بیمار مشغول شود و لبت بختان باشد اندر تب حرقه بیمار را عیانی اند
 طبیب

اندر آن حال حرارت نگاه بکنند مان را با ثواب توکمه و بدهد تا قوت
بار آید و مهم حسن اندر قولنج مرگانه که دردی تحت بدید آید طبیعت
دارد و در گشتن همدما با راز لزم و محیر شود بدن طریق عارضه
فوق ذایل گشاید پس بعلاج واجب بار آید و الحاکمی قوت فوقی باشد
با سفراع حاجت آید مع توقف نباید کرد و الحاکم قوت ضعیف
باشد تحت اعاشش موت باید کرد پس اسفراع کند و الحاکم
کی با سفراع حاجت اندکی بار بر طسعت الحاکم شاید کرد
سعی برقی استعراق باید کرد و اگر بیمار خطرناک باشد و از این
تواند بود قوت خندان بای دارد که مایه تحت کینه شود و در
اسفراع و علاج فوقی باید کرد با مهم موت نگاه داشته شود
و مهم بیمار را در علاج لسانش باید و طسعت اربشی در علاج
را قابل تراید صواب بود از هر آنکه اندر مدت دراز بست ملاقات
علاج طبیعت با دارو حوی کرده شود منفعت او بدید نباید و هر چند
روزی شریقا اگر چه از یک نوع باشد یکی بدی باید کرد با طبیعت
با یک حسرت کند و مرگانه که طبیعت اندر علاج کل طریق می شود سیر
و مع انز مسفع بیند بعد آن بار باید گشت و اگر حقیقت داند
و بر صواب است اگر چه اشدر آن دیگر ظاهر شود از طریق صواب است
گشت و اگر اندر علاج خطای افتد و اندک خطا ظاهر نشود
اندر آن اشرفی طاهر شود و اگر بیمار را حقن باید برخلاف قیاس
بدین

بدان مرسته نباید مرده و معنی آن اگر خلاف قیاس عارضه تحت هایل
بدید باید نباید بر سید عارضه در ذایل شود و بیمار فوقی نزدیک
وین اما دان را اسفراع بدست باید کرد و اسفراع کمترین و اندک
و بیمار با زک و لاغر را علاج معمر مراح باید کرد و اسفراع کمترین و اندک
بیمارها دل خوشی بیمار باید جست و معمر را ایشان باید بود و تدبیر
قوت دل باید کرد بهره ممکن کرد و از غم و با خوشی دل یک باید
حاست بعضی را بیمارها و امیدها و بعضی را در و جواهر و مانند آن
و بعضی را حضور هرست و مولس از دل خوش کردن تا شاد شود و فوق
دل کرد و و اندر کرم تحت و سرما تحت مع علاج فوقی شاید کرد و الحاکم
و با سفراع و معمر مراح حاجت آید و کل حسرت باشد کی هر دو معنی با
شاید بعینیت باید داشت چنانکه اندر نب صفرا اب الوبیاء
و باید و طب ما تواند علاج مغذی کرد و درار کند و بدو مشغول شاید
بود و نا تواند بکل داید بسط اعنی ما اسخته علاج کند داروی اسحه
نباید داد و طب را داروی مجهول مجهولان و در زمان کوبیده
بکار نباید داشت و اندر آن اعتنا نباید کرد مقال دوم اندر علاج
بیمارها و اندامها از سر تا پای باب اول اندر بیمارها
سر و بیمارها و کاغذ شش سام و نوعیت یکی آنکه مایه ان صفری
باشد خالص و مع آنکه صفرای باشد با خون آمیخته و غلبه خون را بود
داخل مان (صفرای خالص بود از آنکه برونان قرانطس کوبیده و بار

سر سام سام ملعت بشیدگان آما س بود معنی سر قاس و اگر از هر
ان گفته اندک اس علق ناسد اندر کوه طاع بدید آید یا اندر عسا
طاع ما اندر هر دو و لیکن قرا سطن اندر عسا طاع به و ترجم
مرا شططن هدیا نسته و سدد ان علت بسیار صفر آید و بسیار
اندک خار بداع براید **علامها** تب کرم و در سرو و اخوان و هدیان
و احتلاط عقل و شنگل حسکی صام و لای او و در مری و رزوی
زبان **علاج** صندل سید و اندکی کافور کلاب سون با سرکه
برجکائیل می بویاسد و خرفه کتان بدو تری کشند و بر دستان و صد
اوی دهند و مای او با آب کرم با رطوبت نفس و با بونه شستن و
ماییدن و همچنین سرکه و کلاب و رعن کل بهم امیختن بویاسد
و بر دستان و صدغ اوی دهند و طبع او حقه با شاف از نفس
و شکر و سحر و ناساخته باشد مرز و آرند **صفت حقه نرم سفید**
و با بونه از هر یک ۵ گرم نیلوفر بنج درم عتاب بدست عدل و سبنا
چهل عدد اندر یک مس آب برند تا به نکی چاند و سلا شد و یک
وفه سکر سرخ در مقدار بنجاه درم این طبع و هفت درم ریح کل با ریح
سفید حکا سید حقه کسد و اگر از حقه و سیاف مانع باشد با کر
الدمانین و شیر خست دهند با طبع عمر هندی و سر خست و هفت
دو درم اسفول اندر جلاب خام و آب انار می دهند و هوا حانه
مانده خوش باشد و اندر باو لکی در کونی معتدل و دیوار حانه میاه

ایس

باید و نقش و صورت و کلیت هم نباید و در کل بدست و نیلوفر
بنفشه و میوه ها و خوش روی جنگ باید نهاد و شربت ها حقت نسکین
حرارت آب به هم حرقه و شراب غون و شراب ربوای و شراب تری
نویج و شراب و شراب زرسک و شراب نار و شراب صندل و آب
کدو و در هر دو گرفته بود و رخته باشند و با آب غون آمیخته
و اندکی شکر بدینان دهند و از حقت نرم با ستن طبع سراب الو
و شراب بنم هندی و شراب سفید با سر هندی و آب میوه ها
با سکر و کشکاب با روغن بادام و سکر و اگر حرارت بخسوی باشد
بش الیک استقراغ کرده باشند و در ص کافور دهند بدین صفت
قرص کافور سفید و نیلوفر و طاشیر و کل سرخ و نیم حرقه کول و نیم
کشد از هر یک سه درم معریم حصار بن معریم کدو و شیرین از هر
یک پنج درم رب سوس صندل سفید از هر یک دو درم کافور بنج ۵ درم
و عفران دو دانه کوفته و سحر و دلعاب اسفول سخته و از هر
کشد صر یک دو درم سرنی کل فرم با با سکنجین ساده با شراب
غون دهند و اگر طبع کفای شود و خولعه سازد از فر صر
طاشیر دهند بدین صفت **قرص طاشیر** طاشیر و کل سرخ
و سمان باک و زرسک باک از هر یک به درم نیم حرقه صر
برنج ۱۰ درم از هر یک دو درم و نیم کلنا و کل و لای و صبح عمری بیاب
کره و نساخته برنج ۱۰ درم از هر یک دو درم کل کدو و شربت دو درم
با شراب آبی

موبدانه برون کرده است دم افسون دار من بسماح و ش
و انداخته صفت دم حمای در یک کمراب بخوراند با سه بک باند
صافی که بر تنی هفتاد دم با صفتشاد دم و سبب درم شکر
بر نهال پس بر یک بامداد کلیدس دهند با صفتی و اینست
و مفاصل بر وزن قسط و مانند کز حرب دارند و می مالند و اگر نپاید
کشکاب دهند بودند کوی و کوفه خنجر نیم کوفش و سوز و کج
بادمان و مانند آن در کوفه و اگر شکر گرم تر باشد بادمان تند و کج
کوفش بزرگ در کوفه **صفت حقیقه نیر** نیم خنجر افسون
بوده کوی از هر یک یک مشت بسفاح نیم کوفه دو مست برند خلک
رسمت و سلاطین و امیر طبع مقدار نگاه دم و در باد بونه با سه
روغن رسیده دم با سدر را می کند و اگر دو دم بود اندک دم ایگا
خل کند و در حقیقه با سرنده تحت قوی بر و بکار دارند و شباف
از برف برایشیل با از صابون با از نیم خنجر و لون و غل و مانند
سسته نهند و پس از آنکه استغراقها جدا کرده شوق بخار سرکه و روغن
بوده حاشا حخته باشد و بنی اومی بماند و بداروها لطیف کنند
خون ایگامه و هر دل و سوز عرق برمانند و خند سدر و بلبل
می بویاند با عطسه و سوز و دوت نکد از کوی و جواب عرف
سوز و ملائک و بحر و مانند آن می دهند و اگر کمر و کمر
دائمی خند سدر یا دو دایم انگبین سخته برهونک و سوز و کج
کوی

کوی حاشا پیر که غنجل برشته بر سردی نهند و لطونی از بایونه سبب
و بوده حاشا مرز بکوش بکار دارند و سوزی سوز دم سوز حخته با سرکه
سخته بر سردی شانی او مالند و سوز دارند **صفت سحرین** خند بند
سدر افون دار حنجر قوی و دو مو از هر یک یک دم یکل بر سر و قسط
دار بلبل از هر یک سس دم و عطران نیم دم بزرگ و انگبین بکار
داروها کوفش و نیمه بدو سخته و بعد از شوق بکار دارند سرنه
دائمی ماد و دایم با هم مقلد اندراب گرم و در دندان و ابروی
بود قوی و سوز و نیمه حاکم و عسل الی و بلبل را و بعد سردی
و بادها جلیط و سه بیمارها سردی و مزاج سردی را مانع آید **صفت**
نلانلی بلبل سید و سیاه دار بلبل از هر یک دو دقه عود بلبل
یک دقه حماما سسل از هر یک چهار دقه و کجیل سلفه نیم کوفش سالی
اسارون راسن حشک از هر یک یک دم مانگبین سخته سرنه یک دم
باب گرم و دو معد سردی و از روغن برین و شوق کام و بادها
علی طشور دارد **در سردی و سردی** علاج آن علاج سر سبز
نزدیکست هر دو باب مامل باید کرد و از احاطه باید کرد **بالنقوت**
این علتی است سوزانی از هر آنکه کوه ها و مار یکست و کوه
روح بعضی است اندک است روغن لبت و سوزا حنجر نیم
و مار یکست هرگاه که بخار سوزا حنجر نیمه براید و بدماغ خند
مزاج طاعن کرد و از بخار روح بعضی سوز و در روح نمره و دیگر
شور

از هر آنکه مردم ارجمند و ترسان باشد و از ماریکی و از مریج ^{خبر}
اگر و سلکان باشد و از روشنائی بسبب آنکه از ماریکی نیک و بد را
و همت و دانش را بتوان دید و بتوان گفت و اندر روشنائی بتوان دید
و توان ساخت بدین سبب مردم مملکت از ماریکی ترسند و بگریزند پس
بصورت کسی را که ماریکی در او من و طاع باشد برسان بر ماستار هر
آنکه از ماریکی بزدن بتوان که بخت و از جویندن و ماریکی طاع بتوان که بخت
و خداوند این علت مملکت برسان و در جهان و از هر آنکه سوداگر و حاکم
و عمل سودی و حاکمی قبض است خداوند این علت بگونه گرفته و در آنکه
بهره دار هر آنکه سوداگر و اعطای است و سراج او سود و حاکم است
و خبرها حاکم و اعطای هر یک بیک و بیک در و در یک بماند هم چنان
مرخیان و صهرنی و حاکمی و خداوند این علت را افتد بدواری از و
را این بتوان کرد و این علت مشارکت بهر مملکت بسیار افتد
و هرگاه و علت مشارکت مملکت باشد خداوند این علت از آنکه
راحت باید و از مال و اسباب مرانی خواهد بود و آن بسیاری سودا
باشد که مردم از سیر و مملکت برآید و بهر مملکت بقصری باشد
و بسبب این بقصر با و مملکت مملکت بولد کند و بجد منتهی
شود و بر طعام مشتمل تواند گشت و دولت و نفع بدان سبب کار
خوش تمام بتواند کرد و بزرگ از سودا اندر مملکت بماند و کر شود
و خداوند این طاع برآید **علامتها** خداوند این علت بسیار موی و شیر
موی بود

بود و چون او سر کوبه بود و باشد و بخت سبب باشد با اسم و کف او ۴۴
قوی و اندر اندامهای موی بود از هر آنکه بدین ارمادهای بسیار
بولد کند و ماد دولت موی بالا کند و هر کجا چشم ایشان بگونه باشد
خاکله بملک چشم بگونه مردم رند و بخت بسیار و نامور و کوبد
و در حکم او کرم باشد و در سبب سوداگر و بخت بدین او بدست بولد
کند و طاع او تر باشد و بدین سبب رجون و در برین بخارها باشد
و اندر احشا و معده شکم او بکارها و فرا تر بسیار باشد و بران سبب
شقی و روحالب باشد و معر و اندون بگونه و نو میدی و فری و
بعضی را بسبب بقصر مضموع اب از جهان **مردود علاج** اندرین
علت اسفراها بسیار ماند کرد و بدین را استعلاج است و بدین
لطف و خصل باید داد و کمایه و اب رن بکار باید داشت و ایشان
فرمودن و اگر علت دماغی باشد یعنی اگر مبداء علت از طاع باشد
و اگر صافن کشاید با ماده از طاع مرواید و اگر مری باشد و اگر
ماستنی رند با اسم از مریج **ج** و اگر مملکت صغیر باشد اندر
نصفه توقف باید کرد و مسهل دادن و از آن نصفه کشتن اگر
چون میاه باشد حلالانل حاجت باید مرون کند و اگر میاه
نباشد نشاخ آن بهر مایه خورد و در طاعت اندرین
ن بولا کتن و اگر بدین مایه رند بهتر باشد و دارای مسهل و صغیر
بدین صفت اما ریح مفرات بکدرم عارضه و فیه و فیه نیم هم

هم خطل دو دانگ کنه انم دانگ حب سازند و بدهند تن مطبوخ
افيمون دهند و حب اضطی بقرن و ايارج لوغاد يا و هر روز يا هر سه
سه روز معجون بحاج اندر مطبوخ اسيمون می دهند و بکرنه غار بقون
نیم دم با مشت و غل بقطی نیم دم مانند نیم دم بگویند و سرسند و دهند
و اسيمون کوفته با مویردانه کردن کرون سرسند بر باد مقدار نیم دم
یا که دم بدهند و اسيمون کوفته هفت دم با سکنکین سرته مافع آید
و دل را شراب لسان الثور و فوج فوت دهند و اگر مراح سر
باشد دوا المسک و مژود بطوس و سنان درک دهند **صفت**

معونی مسهل از بهر مالچولسا سبیل و فربل و دارچینی جور بوما
ارمریکل سن دم تزیید مانند دم اسيمون سقمونیا ارمریکل چهار دم
سکر و غسل نیم دم سه بار بوزن هم داروها سرنی دودرم با سه دم
و اگر امارج لوغاد یا اندر مطبوخ اسيمون دهند بدن صفت
آید صفت او اسيمون و علیلہ سیاه اسطوخودوس ارمریکل
دو دم سناریکی هفت دم سقاج نیم دم ارمریکل و نیم اب
برند با سه یکی بماید ماله بند و صافی کنند چهار مثقال لوغاد یا
و بکدرم کل بن سون در صد دم ارس مطبوخ حل کنند و بدهند
معون بحاج نشه هر روز بکرنه پوست علیلہ کابای بلیلہ امله
علیلہ سیاه ارمریکل ۵ دم اسيمون و اسطوخودوس ترید و سقاج
ارمریکل نیم دم کوفته و محبه با لکین سرشد و در بعضی نسخها عار بقون
مصلک

۴۰ مصلکی و سقمونیا حرار می جوړد معجون از مریکل چهار دم
سرنی چهار دم مایع دم **شراب لسان الثور** لسان الثور یک من
مادر محبونه بمن و اگر اها حاصره بنور بکرنه درک لسان الثور خشک
سندریک مادر محبونه نیم سنرا در دقن آب خوشا نند مایه با ارا بد
و ماله سد و یک من سکر برهند و بقوام آرند سرنی ارمریکل نیم دم با
مانه سراب سبب **صفت فوج** مادر محبونه و پوست نر شده نر
فرغل و مصلکی و جوز بواقرقه قافله **مصلک** بهمن سرج و سپرد و زیاد
دروغ نیم مادر محبونه نیم مادر روغ نیم مرچسپل و عطرین ارمریکل دو بدل
دو دم سکل بنی دانگی پوست علیلہ کابای جابل درم شین امل شصه
دم بلیلہ و اما ادر دوشن اب برند مایه با ارا بند و ماله بند و لکین
با سکر برهند و بقوام آرند داروها در سرشد سرنی دودرم و اگر ماله
صغرای بوج کرماه و اب در دقن قاندریکار دارند و اسفراج مما الحین
کند و ما الحین سکنکین و اسيمون سازند و اندر سیاه روزها
امارج و سقاج سقمونیا سکرکب دهند و لطریعل کوچک یا مانه فنقرا شو
دارد و بکرنه اسيمون دودرم و امارج فنقرا بکدرم نیم سرشته بدقه
و اگر معون صغیر بود کلشک با عود و مضطکی دهند **علاج دیوانگی**
هم ارس نوع اهرت اسفراج مما الحین کند و خمت حوالی رد عن
مفر کزد و در دقن بفتنه با سکر و حمران امحنه بر سر می کسد و سفنه
و بیلوف و برک عنب البطل کوک برک بد با بونه و حشاش و کشر
جو

و تراشه کلاه و شر و اندر خون برسد و خون یعنی مسینه و سر خورد وقت
 الحین پوشید دارد و در سر آدمی حکا کند و سراب حشاش می دهند و چلو
 سرور و در عنی با کام هم کرم بر سرها کن سور دارد و بعدا سوبایع و دیگر
 کول مدلی هم کسب کرده و در مداحه بن **سیا** سیات علنی
 لسته آدمی هم خون حفته باشد **علامتها** اگر سدار کنند و در سدار
 شود سب از بخارها بر کرم تر باشد و اگر در سدار شود رطوبت غلیظ
 بود اندر معده هاج **علاج** اگر در سدار می شود اما راج میفرماید اطراف
 کسب می دهند و اطراف می بزدند و می مالند و بطبع مابونه می شویند
 و سرکه در روغن عمل می بویانند و اگر در سدار شود حست حفته تر
 اسفراع کنند پس اما راج میفرماید عار بقون سخم حنظل و نمک ترکیب
 کنند و در سبیل سیمان بدهند و ماد مطبوخ افشمنون یا سخمون
 محاج دهند و هر ماد او با هر ساعت سرکه اسفیل غرغری فرمایند
 و لعوق اسفیل دهند و مطولی را مابونه اکلند و بغداد تعنع
 سرنگوش سغریل سور بر سر می حکا کنند و مرنون و حنظل
 ستر در روغن سداب سور بر صد عن و پیشانی طای می کنند
عملیات و فراموشکاری **علاج** فراموشکاری که علاج سیات
 نردنکست حفته تر کنند و اما راج میفرماید با سخم الحنظل
 بر کت کرون و سن اسفراع غرغری که بکرنند عا فر فرها موبین
 حردل و سب هم کرمه بر آب کوفته و بکجه با اسکس سرشته و با بکاه
 حل کرون

۴۶ کرده غرغری کند و اما راج میفرماید با سخم کسین غرغری سور دارد
 روح برورده و در حنظل برورده بکار حشاش و هر ماد سخمون لبان
 حردل نافع آید **عجونه لبان** که در روح سعد در حنظل دار بلبل دار
 حبلی سئل و در غفران از مرکیل کل حور و روغن کادوش حنظل کسین
 بانزه حور داروها کوفته بکجه بر روغن کادوش کرمه و با سخم سرشته
 و در حنی کند و چهل روز در میان خونند پس بکار دارند شری
 دو دم و غذائیه خسل و حور است بر روغن حور یا در روغن مغرور و الف
 نافع آید **سکته** این علتست که ناگاه افتد و سکیار بر آمدن قوت
 روح حیوانی از دل بسوی طاع و دره فرو آمدن قوت نفسانی از
 طاع بهر اندام بسته شود و هر اندام یکبار بماند و حاستها باطل
 گردد و حر حرکت دم زدن مع حرکت دیگر نماند و سیمان
 علت خلطی باشد غلیظ و ارج اندر حو یفها و سفدها طاع و بسیار
 باشد سب سکته علته خون باشد حاکل مهر کها و سیمانها و حو یفها
 بر شوق و سیمانها سب بر حرکت می تواند کرد سکته مرد کبر و
 بعضی طبعیان این نوع را حیان قلبی گویند **علامتها** اگران سر
 و در او طبعین و روی و کسلانی اندر حرکات و بارکی حشم و اختلال
 به اندامها در هم می خوردن مهر ویدانها و خواب و اسلا رها
 کرون و سرور شدن دست و پای این مهر مقدمه سکته باشد و لکر
 اندر سکته لسان ریادت سئل علت باشد و لسان دشواری دم زدن
 باشد بکین

از دم زدن بی نظام باشد و اما که سهفت افتد سکنه کمر است
 مازنه است ملک حشم باز کند اگر مژه باشد حلقه باشد و اگر سکنه
 باشد بر جای باشد **علاج** بر مری بروغن سوسن یا بروغن دیگر
 کند و با یارح سقرالوجه کند و بخن او فرو کند باشد فی کتند
 پس حقه بر مکار داند و مهرها کردن و دست او بروغن زیتون گرم
 گرم بمالند و بر بانی بر دل یا بر دوش یا با انگشت متقال حلقه
 یا چند سدر یا سکنج یا ماء العسل حل کند و بخن او فرو برد و روی
 سر او بسازند و حرکت و چند سدر یا سکر که گرم کرده بسازند
 و بر سر او طلی کند و سداب و شراب چند سدر و مسک می بویاند
 و در هر کلک یا اب مهر بکوش انداختن او حکا کند و بر بقل بسیار
 و جود بوا که کوفه و گرم کرده اند حرکت کند و بر سر او بگذارد و نمک
 سوه گرم کرده بر سر نهاده و پس از استراحت عصاره کرمانه خشک و در آب فرو
 سلون و مرکب که سکه کانی شود دست و چهار روز این علاج
 کند و غذا بخورد و سوز را کف خشک و کبودی دهد با سقر و دار
 حنی و سر یا قنداق مار الاصول دهند یا روغن بیدار یا روغن بادام
 یا و مر هفته اما روغن فلفل دهند یا غلیم حنظل افیهون عاریقون
 و حب کره **صرع** این علنی است و در آن حال اندامها سرد و در آن
 حالت بخوش بماند و افعال اندامها حس و حرکت بی نظام شود و
 اگر سکنه تا تمام بود اندامها مستقیم طاع و بدان سبب تشنج بید

آیت

۴۷ اند اگر سکنه تمام بودی سکه بودی حس و حرکت باطل شدی
 و اگر سکنه نبودی افعال اندامها حس و حرکت با نظام بکشی و سبب
 تشنج است و طاع از بخاری و کفلی یا خوش و در و سدر و حرده
 و حوسن بدان سبب مزلیم گیر و میساک محل طعام یا بسند بل
 بخورند و خورند از حوسن دفع کند خود را مزلیم از و فواید
 و روغن کند و طاع نرجه مرگانه و کفلی یا خوش در و شد خود را مزلیم
 از و در آن سبب اندامها حس و حرکت و در دیگر اندامها حرکات
 مختلف و مضطرب بیدارند و تشنج کند و در هر این کتند و صرع
 مرطوع را همچون قوای است مرطوع را چون معلوم شده صرع پس
 است و تحت اند و طاع اند بدان می ماند و عطسه صرع کتند
 و صرع عطسه بر رک و دفع عطسه پس ندیس باشد از هر این فوت
 می باشد و بدان اندک و لطیف باشد و دفع صرع بدان جانب
 تواند بود که دفع اسهال بر نهد و سبب بسیاری مای صعبی
 حوائط مار و هده و مای و کفلی یا باشد بدو یا خوش بود
 طاع بر شد صرع سفید اگر این مای را بکشد نه طاع بودی صرع
 لازم بود که در وی بنشیند تا گاه بیداری آید و زود زایل می شود از این
 معلوم می شود که این مای را بکشد نه طاع نیست از هر این مای صرع
 و سبب بیدار و زود زایل شود و سبب آن ثابت و منمکن نباشد
 پس معلوم شد که صرع ناکاه طاع می باشد و زود کشته می شود

و

سبب اندر عضو دیگر است از لرغوی بداع می خورد و دشمن اند
 بعد باشد و اندر سبب و اطراف و بعضی را باشد و صرع می نسج باشد
 از هر یک ماده اندک و رقیق باشد بدن سست نسج بکدر **علائقها**
 زبان صرع زده باشد و رگها در زبان او سبز و زبان مصرع بدو
 باشد و رگها در زبان او سبز بود و از حیرها که موجب چشم نباشد
 چشم صعب گردد و از اعراض الخولما و بیخ خالی نباشد **علاج اول**
 باید مصرع خود را از کرم و موافق نگاه دارد و بکدر را و بکدر
 آب بنشیند و از جماع بسیار و از مسخ خود را نگاه دارد و باید
 کرمها بسیار بنشیند و از جایگاه بلند فرو نهد و آب
 ناحق و نطافه صرع می را که چشم خیره کند در هرگز و طعمها
 غلیظ و شیرینی بسیار بخورد و گوشت نیز بسیار خوردن هم
 صرع باشد و ببلبل و هردل و مانند این همه زبان دارد و صرعها
 از آن نافع آید گوشت تدر و دجاج و تیر و کنگر و ماهی و مرغی
 گوشت کوشند و تن و قلبه خشک و صرع برمان و اسفند باها
 بخورد و از جانی و کسندر خشک و آب زبان دارد و سرست و ساز
 و عدس و لیسناش و هر یک بسیار و حرارت افشان و انش
 تن و بگاه کردن اندر صرعها کردن و در حرکت جاه
 زبان دارد لیکن در جلی و کرم و انیسون جاه موافق آید و شاداب
 و نود و شنب اندر شویا حنه موافق آید و دارها کرم اندک اندک

اندک بتدریج باید داد و اندر حال صرع اندامها مصرع راست کنند
 و بکدر بکند و نگاه دارند و کرم او کرم کند خنانک اندر علاج
 سکنه باد کله که مار و پویش با باید و حیدر سد سبب و حیدر سبب
 العسل بکدر اند و کلن او فرو بیدند و سر و شب با سبب مقدار نیم
 درم ایا ج فبقرا بدیند و اسفراغ کت و صا و صا و صا و صا و صا
 اوعا و مطوح اضمون کنند و بعد از صراع بریان و زک و سوز
 بطوس ترکیب کنند و بریان اریه و سجون سنا لئون و اکدر و دانک
 عجم خنطل بان ترکیب سازند باغ اید و سببنا ما ب مرزنگوش و دین
 جکانند و اگر صرع معدی باشد منش کشتن و با سبب مقدمه از سوز
 فرمایند و ایا ج و فرا سوسه می دهند و بکرم سبب و اقاوت را
 نوت دهند و این ضماری بعد می دهند **صفه شکر کل سرخ و بلبل و**
مصطکی و نشور کند و کوفته و بخته بشرب مسکرم سرشند و در معده
و اگر صرع و مای بود و از و خیره شدن چشم و کند شدن حواس مقدمه
ان بود طاع مال کسد حب نوبیا و حب ایا ج صفه ایا ج فبقرا
 بکدر غار بقون نیم درم عجم خنطل و دانک حریق سبب و سجونیا
 از مرکل دانک و هم حب کسد و در دهند و نا شده بخار از اطراف
 بداع می براید و مصرع حسن از می باید خنانک حیدر دارد که حیدر
 سر از لرغوی صرع می براید علاج آن ریش کردن آن موافق است
 در دارها کن ریش کشند **صفه** بکیرند بلبل و مرزنگوش و حیدر عمل

سرسته بدان موضع بدهد بارش گردد و مدتی بگذارد با مال و پودر هر روز
 بگذرد مخون سالوش دادن باغ **آب صند مخون سبک الیوش** بکنند
 سالوش دعا قرقرها افزون اسطوخودوس از هر یکی در دم غار غم
 به دم مرد ما حلس روا و دیگر دار هر یک سه درم جمل کوفته و بکته
 اندر سکه چینی و ارباب بصل العار و انکین با از سر که عنصره بار
 زبری گویند ساخته باشند سرسته و بدهند **صفت چوب عود الصلح**
 جلدان چوب العار در حنی از هر یک دو درم ابارج فبفرایوست هلیه
 کابل عار و فیر از هر یک یک مثقال چوب کنند شربتی تمام **لنت نال**
 این نام تبار است و در لغت عرب فالج خالی باشد و نیمه یک جبر
 افتد و حال این نیمه از حال نیمه دیگر جدا گردد نام این عده است
 معنی گرفته اید و بدین نام سستی کل نیمه تن می خورند **علامتها** نبض
 ضعیف و بطی و متفاوت باشد و دلیل اندر بشرها سبید باشد
 و سرخ نر باشد باشد و شکست برمی با صغیر حکم باشد با صغیر
 گردد و مادر ذی سخت با اما می و هرگاه که عصب و مغز بر یک خود
 باشد و لا غر و کوچکی نکرده امیدوارند بود و هرگاه که بر خلاف
 این بود نشان صعی علت و باید رفتن علاج بود **علاج**
 اطباء چهار روز صغیر علاجی بوی نشاید کرد و اگر علت سخت بود
 بود با چهار روز بود لکن حقه نیر و با باشد و با اول بار اصول
 هم سر دهند و سکنجین غنصل با اندکی زود فاحش صواب باشد
 و از پس چهار روز

ابارج فبفرای دهند و از پس یک هفته ابارج با اندک عار و فیر
 حنظل و یک دهند پس استغراق قوی کند چوب فربول و چوب
 شیطرح و چوب معس و چوب بریا با ابارج فبفرای مرکب کرده
 و طبع اسهون و از پس اسفراع قوی با اصول قوی دهند
 و اگر در در مار العسل حل کردن دادن و عدا الکی با ان با و العسل
 با طبع کنند با انکین دهند و اگر فوت ضعیف باشد کچیک
 در آن کرم با نه ابارج با مهور و مانند آن دهند و قوی کردن سخت باغ
 باشد و اگر فصل سال و عمر و ابراج بنامیکاعدا باشد اعاز علاج
 بفصل باید گردد از هر یک یک درم مرکب و حلاطها خوش است و اگر
 ماده بلعی باشد بخت یک مثقال سرب سحر و سحر و بطور
 با دقان بدیک با نفر دما با یک مثقال سکنجین با حار و شراب حلیت
 اندر با العسل بدهند و پس از یک ساعت فصد کنند و بعضی
 اطباء گفته اند هر روز یک مثقال ابارج بفرایوست و بهمه سعال بلعل
 ترکیب کرده عسل بدهند با اندر بلعل در زمانه و اثر آن
 قوی نگه تر باشد و بعضی دیگر فرموده اند که ابارج فبفرای دهند
 نه سدر بنامیم بدهند از یک درم تا به دم باغ اید و پس از استغراق
 اندر یک کرم داب کو کرد و آب در با پستی باغ اید و فیر
 جالغون با انکین سرسته هر روز سه درم باغ اند و شراب بخت
 زبان دارد از هر یک یک درم تر کنند و اگر جاله باشد شراب
 و بکنن کهن

ما چند بقون موافق بود و این بخون نافع **صفت** روح بپشت دم
و کبیل و زین از هر یک به دم غسل و بلاه کل دفعه با انگشت شست
شرابی یک معال **حب المنین** ابارج نفرا و در دم هم حنظل
و سطرئون با یک عصا و سالخا را در هر یک به دم مریون دو
دم و نیم انگر و دبلل چند سد ستر کبیل حاوش و شتر قفل خردل از هر یک
یک درم ضمها با آب سداب حل کنند دارها گرفته و بخته باوی
شسته و ضمها کنند چهار شربت است **لقوه** این علق است
که با کاه بدیداید و اندر عضلها حشم و روی افتد و چشم و ابرو
و لب و پوست بدنشان از ریهات خویش بگردد و حس و ذوق
بخانند و حری باطل شود و باشد مقله فای با مقدمه سکنه
بشد و کاه باشد و عضلها گردن اما سی بدیدار آید و از جبهه
خشان بود و به شمع از اما سی لقمه بدیدار و سر کاه که بشناید
زابل نشود صلاح کنوار پذیرد **علامت** حد و اندان علت
اب از دهان ریهت میتواند انداخت و باکر ریهت سواند دید
و اگر سب لقمه نسیم باشد حاستها ریهت باشد و پوست و عضلها
روی کریمه شود و اگر سب ستر خا باشد حاستها خال بود و ریهت
و عضلها روی نرم باشد و بلکه حشم مریون نماید باشد و عشاکی
کام مریون بخته باشد **علاج** این علت با چهار روز علاج فوی
نکند از هر یک حد و اندان علت بر خطر بود و معالجا خرج شود
و بقرار

از چهار روز از این خطر مریون آید و اگر علت سخت فوی باشد با هفت
روز یا با چهار روز لیکن اگر طبع حسکی باشد روز دوم بخته معتدل
طبع مریونند و اگر بالقوه علامتها نافع و سکنه باشد در حال بخته نیز
با مشعل فوی استغراق کنه و اگر یک بخته بگذرد و استغراق فوی کرد
نشود مرغی و عطسه علاج نشاید کرد و اینرا که علامت نافع نباشد
از پس چهار روز ابارج ثبیرا دهند و پس از بی هفت بخته نشود
استغراق کنه و بحسب فوق و ابارج نفرا و بوزنه و در نا خشک
و حاشا و سفرا اندازد سرکه بپزند و روی و مهرها گردن بدان سرکه
می مالند و حردل سرکه شوی بز صندل طی گردن و ما ابدن و بپوش
حوز با ابرو دهان داشتن خاصه اندر جانب علت و قد و و فرنگه
خیایدن و گوشت رو به با گوشت کفار با گوشت حر و کور بخته و زهر کلنگ
ماشردان و مینی چکاندن و عصا و عصا و مریون گوش
و چکاندن سوز دارد و پس استغراق مرغی و سرانند بدن صفت
بگردد پس سه دم نوشاگر بگذرد پوست بپزد و هم گرفته و بخته با سنگباز
عسل مرغی کنه و تا جمل روز بگذرد و معالجا روی ادرینی سفکند
صفت دارویی و مینی چکاندن بگردد چند سد ستر حنظل
بلیار هر یک یک حوزا کنند و در حر و کور و بخته با آب مریون گوش
سرشته حب کنند و بوقت حاجت با آب مریون گوش حل کند و به پیچ
ادر چکانند با حوزا حاکم خواهد می کشد با نافع آید **سرکشان** این
علت را

تباری دوزار گوید و سدر نه گویند و این علتی است که مردم خون برپای
 خمرند حسن نارنگ شود و نیم باشد پیفند و حثان بدنه همان
 کرد ای کرد و دست این علت خلطی است اندر جویف دماغ
 و هر حرکتی بخاری اران خلط بر خیزد و اندر منقذها دماغ بگردد و
 بسیار باشد خلط اندر معد باشد با اندر رحم با اندر کرون و مثانه
 سدر مشارکت بخار از دماغ برآید **علامت** اگر مایه بخوف دماغ
 باشد دوزار باشد و اگر ارعصوی دیگر که بدر آید پس دوزار هست تشنج
 است آن عضو باشد باشد بدید پس دوزار حاکم شود **علاج**
 اگر مایه اندر دماغ باشد اسفراع تحت صبر و امارج و مقرا با شحم خنظل
 و حب اصطیخون و حب فوقا کسد و اگر بمشارکت معد باشد
 نه فرماینه **صفت** **صبر** پوست هلیله زرد کل خرج و مصطلک
 از هر یک یک گرم و صبر کس دم کونه و بخنه باب مغل حل کنند
 سرتی سه دم و ارس نه اب اطریفل کوچک یک گرم دم مصطلک
 نیم دم و عوج نمداک فوت دهد پس عرعن و عدسه فرماینه
 و از طعام کسدرت با حشک بکار دارند و اگر ماده صفراوی باشد
 از پس نه عمل ز آب شراب غوره و شراب لیمو مانند آن فوت دهند و اگر
 دماغ تحت صعب باشد با ماده و شبانگاه بخت جو دهند با
 اندکی کشنیر حشک بریان کردن و قدری سکر بهم آسخته و لحنی زعفران
 کل با دوزن سفید بر حکا نه دهند و عدای دار حنی و کشنیر حشک
 دهند **حب**

حرف **فوق** **الام** **ارج** **مقرا** **دم** **عجم** **خنظل** **سه** **دم** **صفیونا** **دود** **انک**
 نزدیک بکدرم و نیم و اصطیخودوس به دم حب کسد با آب بر فتن ابر
 دم و نریت بود **صفت** **صبر** **فوق** **الام** **ارج** **مقرا** **یک** **دم**
 هلیله زرد و اصمون و سفراع و نکل هندی از هر یک دو دم نزدیک
 سدر ۵ دم عجم خنظل و صفیونا و عار یقون از هر یک دو دم مغل
 از دق شش دم داروهایان بر سرشته و حب سارنه مانند بلبل
 و اندر سایه حشک کند سرتی دو دم و نیم و از نیموها سدر و امرو
 وانی موافق بود و از عداها بخارا لیمو سیر و پیاز و کندنا و با قلع و مایه
 آن بد دهند که **کابوش** **این** **علی** **است** **مردم** **خون** **خواب** **اندر**
 شوند ندارند که حری کران بر سینه است و اورای فشار و نفس
 او تنگ شود و ادرار تواند کرد و می تواند خنبلد و این خون بسیار افتد
 مقدمه صرع و شکله باشد **علاج** اگر علیه خون طاهر بود تحت فصد
 کند پس اسفراع کند با بادج و مقرا و عجم خنظل و عار یقون سرتی
 با حب اصطیخون یا با بادج نرد دهند **تشنج** **تشنج** **سه** **نوع** **است**
 یک ایک عصب و عصب عضوی منلی کور و عصب بهم با راید و کوتاه
 شود و معنای آن رما دت شود و اندان سدر آن عضوی را دراز
 بتوان کرد دوم ایک عصبها و عصبها ارد طوت جالی شود بسبب
 اسفراع و محله و سدر اران بود باشد سوم ایک در باب صرع
 گفته آید **علامت** **سغ** **امنی** **یک** **بار** **افتد** **و** **سغ** **حشک** **اندر**
 اندک

و از پس اسفراغها افتد **علاج** نسخ امتلاهی همچون علاج فلجیت
 روغن مشط و روغن صلاب مالیدن و تکمیل نمک شور و هزار سفند
 و کزورن و اندر طینه با بونه و سبب و سحر و بودنه دستی و اکلیل
 نشاندن و بخار سراب و بر سنگها گرم چکاند بیدی او برآیندن
 و بکشد و روغن زیت کهن یک رطل نیم یک دقیقه با پیشرو و تدریج فریبون
 سه با هم شست و طبع کنند پس از آن بخار سراب از سنگ گرم در و سبب
 باشد و **اما** علاج نسخ حسل و کذا ریک نوعست اندر طبع بفسه
 و حطی و برک لنگد و برک کول و برک کدو و نیم گرم نشاند و مهرها
 کردن و بست بر روغن سفید و روغن کدو و حرب دارند و بکشد
 سفید و حطی کوفته و بخته بموم روغن زیت و روغن سفید سازد
 گرم نیم گرم بر سر و بر کردن و بست اوی رند و روغن کدو اند
 مینی چکاند و کشکاب دهند بر روغن باکم و شکر و شور یا سرخ
 فربه و علاج کدو از میجد شرف **اسف** حرب نسخ بکشد و زبانه
 و بخت شوه و بخت فرو از هر یک گرم کدو و زبانه نیم گرم از زبانه نیم گرم از زبانه
 عدد و بر دستنی و درم چهار خوشامد و صافی کنند بپخت درم فتاب
 بر نهایی خوردن و نه روز پس علاج کنند **خدا** حفتن و بی خبر شدن
 درت و پارا خدر گویند و مقدمه ناله بود علاج او هم چون علاج است
 حفتن فی فرباید پس حقه بزرگد و بدار و مهرها سهل اسفراع کدو
 پس ما را اصول دهند و روغن با دام است و بای با تباری روغن
 گویند

گویند این علت پیرانرا و کسان را بود که آب سرد بسیار خورند و کثرت
 شراب بسیار خورند **علاج** او همچون علاج فالجست و باز بستن
 از شراب و روغن مورد و روغن کل با اندکی سرکه بر سر نهاده است
باب دوم اندر بیماریها حشم **رمد** اما س طیفه ملتجه است و بکشد
 از هر انک اما س از در و کوانی و خلبدن خالی باشد و انواع رمد
 را زمد گویند و طیفه ملتجه ظاهرین طیفه است از حشم و کوه و کوشنی
 است سبب و حرب و با عسلها حشم است بخته و میم از حرم بدان و بکشد
 است و لحام گرفته و استوار شد بدین سبب اندر ملتجه گویند و گاه باشد
 و این اما س حسان باشد و حلقه پوشان شود و بکشد حشم شود بر هم تواند
 نهاد از عظمی اما س و این کوفکا ترا بسیار افتد **علاج** رمد با سوز
 کدانی مان صغرا بود و کدانی سر و حشم نشان بسیاری مای بود و سرخی و تری
 قوی نشاء علیه خون باشد و از عصب سرخ باشد و بر نشاء نشان علیه صغرا
 باشد و آلدیری بسیار بود و سرخی نشاء نشان علیه بلغم بود و آلدیری
 و تری کمتر باشد باشد نشان علیه سودا باشد **علاج** اگر نشان علیه خون
 طاهر باشد حفتن در فیقال باید از آن جانب که رمد باشد و اگر از
 هر دو جانب رمد باشد از هر دو موضع یکبار باید زده پس طبع نرم کند
 با آب میوهها و با عصاره سفید و حبت سبب و با عصاره صبر یا بار
 سفرا و حبت قویا و حبت الدوب و اگر صغرا غالب بود اسفراع قطعه
 زرد و حرم و حندی و ماء الدما س و شیر حفت کدو و حفت شرد حبت
 حشم کدو

حکایت ماسپید خایه پس شیان بصر شیان کافور بدشرد حکایت
 سون و سم کشد و بد بر مک نامسد با گوشت مان با خایه مرغ خوشایند
 با روغن کل بکره برست خشم نهد و بندد در نشاند و مایع آید
ضمیمه با خور مد مایع اید زدن خایه و از جو و بابویه و بنفشه
 هم سوخته فماید کسد صبر و صندل سرخ شیان ماسپید فلفل صبر
 افنون اما فماید آب کسند و آب غفر الثعلب و آب کاسنی و آب کزک
 و طبع حشاش سرشته طلا کنند و در بدشاند و اگر هک بلغم باشد
 اسفراع یا بارح فماید عار یقون افنون سم حنظل ترید و بطبع
 هلبله کایک کسد اگر مای سودای باشد اسهال یا بارح فماید افنون
 عار یقون سم حنظل نخل بقط و طبع السم و مر و عشر و شیان
 حله و لعاب سم کاش و شیان بگردن و بیان مرغان بدوم کوشند
 سخت مایع آید و طبع حله و حکایت و اگر مدنی که از کرد و سرخی هم
 نشود باید دانسته اندر طبقات خشم حنظل باید ست و با معنول
 نسائنه و سفیداح لوی کشید و خلز این مایع علاج دیگر صواب
 نیاید **شیاف بدوم** برک کل نان مانند هم رعفران هشتادم
 افنون کلیل از مر یک دوم صبح و غری هفتادم باب بار از سرشته
 شیان کسد سر رمان ماسپید هم مرغ نسائنه و اندر کشید
 در روزی سه بار بکار دارند پس حاجت نیاید **دیگر بدوم** کی
 مان از خشم نار دارد و مرغان خیلدن بدشاند و مراح خشم هم اندر
 روز

با غندال از نکرند شیان ماسا اندر دست مدبر از مر یک هشتادم
 کثر انکدر رعفران دوم افنون نیم دوم کوفته بخت ماس بار از سرشته
 و شیان کسد بوقت حاجت سر رمان ماسپید خایه پسایند و خشم
 اندر کشند و در یک سه مایع **ساف ایمن** حر و وسایل را مایع
 لبت ترسا کمانی یک دفعه زدن جو به یک وقت هلبله زدن و بحلیل از
 مر یک مایع هم دار بلیل و ماسرمان از مر یک سه هم غنک هنرک و سلیمه
 از مر یک سه هم کوفته و بخت هم **ایمن** ماسپید و در دست بکار دارند
 کوبه و شراب صرف سید مایع اید طرفه بقطه باشد کبوتر با سرخ بر
 سیدل خشم بدید اید از سید رحمی یا از سید کرمی و ندر چون بال
 سدره کردن **علاج** حنظل رک فماید زدن و از گوشت و شراب
 و شرینها بر هیر کسد و کسند و نکرند و نذر بال او رک زدن و فلفل
 فلفل خون کرم او و خشم حکایت و شرینها نذر مایع اید در ربع نذر
 ماسپید کشند نرسون اندر حکایت و کندر سون نذر رمان اندر حکایت
 و آب ترب اندر حکایت و پوست ترب برست خشم مایع **ظفر**
 ماحنه لبت و ان غسای لبت نرسون علیط و کوه او و عسای لبت و
 کوشها خشم بدید اید و اعط این کوسه بدید اید از سون مایع اید و باشد
 در سامی نذر بکرد و در دست را پوشاند و مایع اید **علاج** اید
 نوبید لبت بود و سید و فلفل بود بکشد کندر بدشاند و یک ساعت
 ماب کرم کسد پس نیاید و خشم اندر کشند و انکدر بر هم بدید مایع خشم
 اندر کشند

نایع آید و آن علیط و صدف بود علاج اشک و سنگاری که در کتک
 دهن طلب باید کرد **شیاف اخضر** و بخار سه گرم قد صمغ عربی
 نشانه اشک سبیل از زیر ناف سیم از هر یک یک گرم قد و آب
 سداب حل کنند دارو ها بدو و سر سینه و بوقت حاجت بشرد خزان
 بشاید و مکار بره **سبیل** اس غلیظی که در رگها حشم شرح و محتلی دار
 و جارش اندر حشم بدید آید و عطشه از و افتاب و جراح بتواند جد
 واسک بسیار بود **علاج اول** رگ قفاله بارک بپاشان رند
 پس استعراج کند با یاج ففرا و مانند آن و از قریب و تراب و ستر
 و جاع بر هر گز و برو و عین و شباف همان که حشم کت و با این
 مانند کند و بسیار بکرید و او را بلند کند **جرب** این غلیظی که در
 رگ حشم باز کرد اندر سرج و دست و با موار بود **علاج رگ قفاله**
 رند و بر کردن حمامت کند و بکل حشم بار کرد اند و بر آید تا مملو
 شود و زعفران سه گرم و آن موضع کند و بپوشد و روغن سفید حرم کند
 و دست حشم بپوشد و بندد و هفت ساعت صبر کند بشو بکشاید
 و زور حرم شباف اگر با ساسا احمر یا شباف سمانی بکلا بود
 و حشم کشد **شعشع** اما می و از مانند شکل حرم این اما س بر
 حتمه گاه موی مژه افتد سبب آن می بود علیط پیدایی و کفا
 کرد و بدست شود **علاج** اگر در سر حشم و جوانی آن حرار
 بود پس از آنکه قصد کرد باشند و شربل حرم و طاع با کر کرده
 شباف

۵۲
 شباف و امثال کل از منی باب کسده سو طلا کشد و بکشد با بشوید
 و با کرم بکشد کسده و بر اثر آن مکس سر کنند بروی می بالند و نشان کرم
 می سینه بکشد کرم و از حو با سر ز سر سینه طلا کشد **شعشع** بدوی فردی
 است **علاج** حست اسفراغنها کسد با یاج ففرا و جب فو قبا
 و ماده موی فرونی ازین دماغ پاک کنند و شباف احمر پس سر و با
 سلب قوی که کشد و موی فرونی بکشد و زهر کرم کس و در هر روز
 و در هر بار دیگر با چند سد سدر خون که بود سر سینه شباف کشد و باب
 دهن مردم حل کند و بر حای موی فرونی بر کنند باشد طلا
 کسد و خون خارج شد طلا باید **فرجه حشم** علامتها و حلیل و
 واسک بسیار و بر سبیل حشم بقطه سرج مایه شبامی بقطه سبیدید
اند علاج رگ قفاله بر بندد و حرم کرم خون بسیار بیرون کشد
 و عداها سر و بر لطیف دهند خون کاف و اسفراغ و کرم و خیار و بنفشه
 و ساسا اسفراغ کشیدن بشربان سو و اگر صریان پاکن نشو شباف
 کنند و در حاکمه و رمان بر بختند و بر فنی بند ما آن تا آن روز درنگ
 ریم بند پس شباف اما با باب کسدر بر بکار دارند اما ساسا و اسفراغ
 از در مس سوخته سر و اصعهای صمغ عربی کنرا ایار شوجت و از هر یک
 هفت گرم مرصافی او بون از هر یک یک گرم کوفه بختنه با ساسا
 سر سینه کنند **انبار و ابتدا** سبب آن عده سر و سدن مزاج
 دماغ با سینه **علامتها** من حشم حرمی بند خون دودکی با خط
 و نقطه

مباح بهیخته می کنند **علاج** اسفراع کینه با بارح مفرا وجب قوت آن
 الذهب وان طعامها سرور و نروار حجاج و ارسا بر کینه و از امتلا
 و ارس اسفراع غرض کردن با کانه و ابارح ففرا و شیا فمرا را نشی
 شود دار **صفه شیان مرارات** زهر کلید زهر بر کینه
 هم این زفا دهم فریبون و بکدرم هم حنظل و بکدرم سکینه هم آب
 بادیان بسیارند و سرسند و شیان کید و بکار دار **حب الذهب**
 صبر دست هم هلیله زرد هم مصطلک کثر اسفونیا و عفرا از هر یک
 سه هم کل سرح به هم کوفته و بکله سرسند حب سازند شربتی
 دوم و نیم و اگر اسار از ریحی اندر در سر آید فمادک سازند از آن
 باغلی و با بونه و خطی **صفه معجونی** کی اندر هر دو علت شود دار
 و ح ریحی ابارح مفرا از هر یک یک چدر و را بکدر ریح کل حرد و بن
 بکیر و آب مادیان و انکین با هم بیابیز و فوای دهند پس دار
 کوفته و بکینه باوی سرسند سرنی هر روز چند شدنی باقی **علاج**
 قدح باشد و دست کاری و اربکاب دخی باید جست **شب کورک**
علاج امارح مفرا و فوفا اسفراع کردن و عری کردن و عطسه
 آوردن و سرور و در داشتن باغ آید و حکر برفله کردن در
 بر کاهان داشتن و خوردن باغ اند و هم از حکر بربکار و از
 و کباب کردن و آن تک که از وی بدن اند عیل و چشم کشیدن
 و دار بیل نیم کوفته بدان ترکی حکر نکند پس حنک کینه و بگوید و بگوید
 و چشم

جسم کند و لعل و دار فلفل و قندیل به برادر کوفته و بکینه حنم در کشد
 و غسل آب و بادیان هم امخته در کشد و ساعتی نیک حنم بر هم
 بکشد دار **صفه شیان** بکند شیان فامیثا بکدرم و عفرا
 و صبر از هر یک نیم هم کند و دالک سب بمان سوخته و دالک کوفته
 بشراب سرسند ساف کند و موسسه شراب و دوی شب بمانی حنم
 باشند بکند کد نافع **دمعه** این علتی است و موسسه فی کوبه و بی
 مراد اشل ریزد و کوفته حنم با سر باشد **علاج** اسفراع کردن با بارح
 فبقرا که بطریقل کوکل سرسند باشند و بقرص سفید و فوفا جالیو شر
 و در و را صفر کشیدن نافع آید **در و را صفر** و عفرا و یک سفال
 کاه ریاحی هم دالک نیم بسیارند و بکار دارند **دیگر** پوست هلیله
 زرد بریان کردن بکشتال و عفرا و دالکی باغ آید و توتنا با هلیله
 زرد برودن باغ آید **علاج** بکیر و پوست هلیله زرد و آب ترکند
 یک هفته و بدست عالند و سلا بند و بوسایدن آب شرورند و هر
 مالدل بکرافه رفتن و حندان نشستن و عرق کد و در و غنم بکار
 داسن و حرحه دردی انکین و سرور و سار و خرفا و بادخان و حردل
 باشد بر هر یک کند **حارس و سوزش بکل و کوفته حنم** اسفراع کردن
 با مارح مفرا مرکب باغ حنظل و انیسون و عار و فوفا و نکل نطفه
 و حنظل و عری با بکانه و ابارح ففرا و از شربتی و از طعامها
 گردن بر هر گردن و در و مالدل است بکم حنم با سکچین خوردن و بکیر
 علس ففرا

کل سرج سیم حنظل ابار بر من سیم بر اید بکلاب برید و بگویند بر افکند
 خدا نک بر حیرها دیگر غالب نشود و برید ما خون خبیثی شود بر سر اثر
 پس برست چشم بهند و بلندند و بینم کرم نافع آید **علاج نیشخ بر**
منزکان بدید آید اسفراخ کند با پارح فقرا مرکب با سیم حنظل عاریق
 امیمون و عسل لفظی و حب قوتیا و عرس ما بکاه و پارح فقرا
 و بک چشم را باب سور شستن و شب عانی مویج بون گرفته و بجه
 میل بردارند و بریزگان مالند و بکرم صبر کند هر پاک شود **مسد دارد**
 موی مزگان منکاه دارد و بر حاید و سدر کنار ملک چشم باز دارد
 اسفراخ دانه حماد و یک سفال بهند و کل گیرد و در میان آتش بهند
 تا کل خشک شود پس دانه حماد برون آورند و بسایند و به هم از
 و چهار دم کنند و حب اللسان و سبیل از سر کل سه دم که جود در دم
 کوفته بخته نه کشند خالک چشم بزند **باب سیم** اندر بیماری
 کوس لکی گوش ماند دانسته از حاسینها انور نعلی مردم و شترین
 خوانند از دانه لبت دو حاسته عربی تدلیس یکی حسن پس و یکی حسن
 سیم و هر آفتی که درین دو فاند حمل آن درین بزرگ باشد از بهران
 که اگر حسن پس نباشد حیوان از کرم و سردی و حیرها مودی خلیل
 کربد سورید خود را نگاه دارد و دانه بکیرد و هلاک شود و حاسته
 سیم را داس و حر و امو خیلست سنی را با د جو مرند کرا بکن
 کوی نشود و باقص و با زبان مانند از هر اکل سخن سید و امو حسته نباشد
 و بسیار کش

کس با بیا زایم و با اقت با بیا سیم و بی خیرها بیا موز و بداند
 و تحت سدا و وزیرک بود و میمن اراقت حسن بر بانی حسن
 دفع آن است و از حسن شنوایی آمد نباشد از بی فضیلت حسن
 شنوایی بر دیگر حاسینها طامر شود و بدین سبب بیمار حسن شنوایی
 بکسر باید داشت و اگر سبکی مان صرا باشد و بدوای برامل
 بود از هوای کرم ری باید و سر می تواند پوشید و کاه یا حیری نشود
 و اگر مای عسلط باشد در خلاف این بود و هم نشود **علاج اسفراخ**
 با پارح فقرا و حب قوتیا حالبینش و بقرص سفید و با الزمان
 ما شرجشت و بطم هلیله در در بود و زمان که گوش حکا کند نیم کرم
برود زبان بکیر دانه رتزش و سر او بردارد و دانه از روی برون کند
 و آب او بفشارد و پوست او مان کند و بدری سر که در عین
 کرا لکی کند و مال با میزد و بر آنس نهاد با قوام گیرد و بکوش اندر
 حکا کند و هم حیری سرز که گوش باید حکا کند نیم کرم باید و اگر
 مان عسلط باشد و اسفراخ حب اصطیص کند با پارح فقرا
 و هم حنظل و عاریقون و امیمون و نیک هندی و داروهای
 که حکا کند به محلول کشن باید چون روغن سداب و روغن بابونه
 و روغن بادام تلخ کوی و مالک قطن رهن کا و اسخته نیم کرم اندر
 حکا کند و عصا سداب با عسل چند سیر یا روغن سداب و هر روز
 اندر بول بزور رهن او گذاخته و حل کردن اندر حکا کند و بکیرد و الحبر
 بزرگ

فربه و بجم ارمان آن بیرون آرد و غسل او از پوست بردارد و جود
 دیون نزد کران سرشته شده کتد و بکوش انداختند و زرد بکر بکر
 نود و کوش بر پایه فرمایند نمند با جبری که ماسد بناله **قطر**
 از خون و عطران چند بدست از مرکب بکدرم حریق سید بون از مرکب
 هم دم گرفته و بخته باب سداب سرشته افراض کند و بوقت حاجت
 شراب اندر بساید و در کوش حکانه دیگر نه صبر بکدرم و عطران
 نیم دم هم سرشته سیاف کسد و در کوش رند **حتی از خون** کداری
 کوش را که از تنه و از خلط غلیظ و از باد بود زایل کند تر بکدرم
 تراستند بیست دم هم خلط پوست هلیله زرد از مرکب دم
 کثرا هفت دم از روت دو دم نیم گرفته بخته ج کتد و بسال
 سداب بکار دارد از دست بکدرم **در کوش** اگر اندر شریکی
 حرارتی باشد با در بامران بود بخت فصد قفاله کند و طبع
 را شراب الو و شراب سفته و طبع نمر هدی و طبع هلیله
 در ماقراض سفته بخت صبر فرود باید آورد و اگر مایه غلیظ
 تر باشد و اندر تن مایه خلطی باشد بخت استغراق خلط باید
 کرد بخت قوت و انار بخت فخر او بخت سداب و عرق کردن
 پس از آن استغراق کردن باشد بکدرم و روغن کل درم سرکه
 می دم هم بکوشا نه ماسرکه برود و روغن ماندنم گرم قطری
 در کوش حکانه و روغن سفته با اندکی کافور در کوش حکانه
 باشد و در خنجر

در حران و خار طبع بپنسه بکوش بخاسدن و اگر در صعب باشد
 کل حبابیون ماساف اسف و روغن کل نشاید و قطره سرکه برافکند
 و در حکانه و فلو سا روی با سیر و در حران اندر حکانه و اگر در معاد
 می کشد باید دانست که الحانین است باید براند بدن مدبر بکرنه
 نه بط و نه مرغ حاکی مارو عنی کفد بکدارند و مروت و طبع اندر
 حکانه هم گرم و پس از بکفال مان مازی کرد اند تارو عنی همون
 اید بار حکانه خون در ساکن شود لعاب هم کتان و لعاب حلیه
 و لعاب هم سرو با شیرریان اندر می حکانه خون بخت شود و مرکب
 بالودن کیدر بخت مایه های الود کنند و در کوش بخت مایه های
 بش اندکی راج سوخته سوز اندر دهند مایه های شک شود و اگر آبی
 با بید عسلط باشد بکدرم و بکار اندر هفت دم سککین
 عسلط حل کند و اندر حکانه مایه های قطری رهه کا و مایه های قطری
 روغن بادام تلخ اسخته اندر حکانه و اگر در سرد و حرانی باشد
 آن در رطوبتی باشد عسلط و راج سرد باشد بکرنه و بخت
 اندر روغن رست یا روغن بادام تلخ اسخته یا روغن بد الخ و بخت
 وان روغن اندری حکانه و چند بند ستر روغن مایه های حکانه
 و نه بایه ساسا و اندکی شراب صوف خنجر مانع اید و در هفت دم
 قطری روغن بادام تلخ بکوش حکانه مایه های و اگر بادری از سرکه
 بود طبعی دوی باشد بکشد و بخت و بخت و کاردش گرم کرده و بخت

و طبع بود نه وسیع و سرداب و مرزکوش دارند و اگر درد از رخی
 و اساس آن از اسبی باشد کند در شیرمان کند ماحل شود و نیم گرم
 اندر جگانه درد زایل شود **خارش کوش چیمان**
 و کوش و شود و کند که کوش تولد کند صبر اندر آب گرم چل
 کند و در جگانه و اساس روی اندر آب گرم بزند با اندر روغن
 و عصا بپزند اندر جگانه و فطره و عصا له تریب و عصا
 برک شفتا لومالکی سفوفیا اندر جگانه و صبر استیم گرم
 چل کرد اندر جگانه حما حیوانا را بکشد بکیرند سرالکور
 دوم و انکس به دم روغن حل بکیرم دو عدل سیدلحم
 مرغ نام سامرند و نیم گرم کند و میان قسم بدان تو کند
 و کوش اندر جگانه و بران اعتماد کند مدت یک ساعت بشیکار
 آن بشم از کوش مر بایند و نیم گرم و کوش تولد کند و درد
 باشد با آن بشم بیرون آید و آب پیاز نیز اندر جگانه
 گرم بکشد **اب و کوش درد** در حال حتی آب بکشد
 و کوش بران بخند و کفش را بکوش بفشارد با این آب حتی بکوش
 در درد و یک بای چند ثانیه بر جسدش بکیرد از کوش برکیرد
 و کوش نکون سازد از با هر دو آب بکیرد بیرون آید با نایب
 و نایب انبویه خوانند بکوش اندر جگانه و نیم صواب آید
 و باشد بقطعه و شرفه آب بیرون آید و ساق شبیه با ساق

بابا

با ساق را با با مقدار یک بندست بکزند و و ذریک بر یک سر می بند
 و دروغ حرب کند و در افروزد و دیگر سره کوش بخند و کرد
 و کرد اوحت بکیرد و صبر کند با بدش آتش بکوش بشد بین
 بکیرد و بر کشد و دروغ اندر جگانه و شیر زنان آب از کوش
 بر کشد و آید درد و اماش تولد کند صمادی شارند از پوست خنجر
 اکلیل بفضله با بونه حطی بم کتان از جو بشر زبان سرته بر کوش
 بخند شود دارد **باب چهارم** اندر بیمارهای بینی
بوی نایافتن اگر سب از خطی غلیظ باشد هر سر کدانی بوز و از صداع
 خالی نباشد **علاج** استغراق کند مایارح نفرا و حتی قرقا
 پس عرعن کردن و عطسه آوردن و اگر اندک منفذ منی بدل باشد
 سوندر و زنج سرخ و بود به کوهی بم اسحه دود کند و بکوبه بخار
 سرکه سنی می ساند و در هر کلیل و نیم حنظل و حریق سبید بر آب گرم
 سرکه مقدار یک عدس دروغ مرزکوش حل کند و سدی جگانه بر کشد
کند بینی اگر نبشی و نا شوری نباشد بشرب رکان بشویند
 و سدی بر کشد و بهترین چیزی بول فرست بران می شود بش
 با آب با کین بشویند و بکیرند سود سنبل کل سرین قصبه
 الدربین کوفیه بخند و سدی ک **فرجه بینی** رفتن بینی بعضی
 خشک باشد و بعضی ترها باشد بر ظاهری باطن او بعضی ریشها بلند
 باشد و بعضی ناسور باشد **علاج** اگر خشک باشد موم روغن
 شارند از مغز غایق

کاو و روغن سفیحه و موم و روغن صافی طلی کشد و اگر تری باشد
 باز حلیله رزد و در مرغ و روغن کل بهم بکشد و زینها
 بپزد و امونیه به صابون می شود پس سعد و زعفران و سر و مازو
 و شب بمانی و زنجبیل و سیرک به برادر کوفته و بخته اند و می دهند
 و اگر در ناک باشد بکشد و سرخه و سوجنه و اسفنداج و مردار سنگ
 و موم و روغن کل یا موم کراخه و سرخه طلی کشد و با سوربلی بکشد
 انار ترش تمام تا اصل و با پوست بکوبند و سفشاره و آب کشد
 و سرند تا غلیظ شود و اندر طاس مسین کشد یک شب اندر روغن
 ان انار کوفته آید و آب کشیل و دیگر بار نرم بگوید و از آن شافها
 سازند با آب انار و بخته آید الوه کشد و در بلی نهد و اگر
 اندرین سیاق بوقت صبح اندکی نوشاوه را بکشد قوی تر
 و اگر انار ترش تان حاضر نباشد پوست نار بکوبند و اندر آب
 ماروان بریزند بجای آن بود و این شیاف با سوربلی پاک کند
 در در و روغن اما بروز کار **دارو خون** بلقطار و فلفله پس
 سحر و یکا و شب بمانی را با سیاه موم براند کوفته بخته با سور
 ما رسد پس این دارو یکا در دانه و اگر بلیته بشر الی
 با سرکه انلوری با بودنه یا با آب انار و روغن و تا پوست
 کوفته با سینه و فشارش بر کند فزین دارو اندر کرد اند و بلی
 اند و زنده صواب تر آید **خون آمدن از بینی** عصا و باد و روغن یا
 عصا و برک

برکشیده با اندکی کافور اندر چکاند و روغن اندر همان کردند و بخته یک
 قفاله دهند و مددی خون بقدر حاجت بتفاریق برون کنند از آن
 که خون از آن حلقه برون می آید و بیست و یک و بیست و یک و بیست و یک
 و برون زرد کران بروی بکشد و در بلی بکشد و هم حیره از عصا
 سرخس هر بیست و سه و بیست و یک چکاند و بر پیشانی طلی کشد
 و با روی هر دو دست بسین و سینه بر شاف نماید از آن که
 سرکه سرکه بر سر نهان محربست و در قطونا با سرکه بر پیشانی
 نهادن نافست و شب بمانی و مازو حرد کردن بکشد و در حن
 آمدن نافع آید و شربت سراب غناب دهند و حد اطفلسه
 با کحل سماق بخته و رسد عدس و اندر سردا دار آن شاکله
باب پنج اندر بیماریها همان فزانی و لب و دندان و جگر
 حلق **طرسدن لب** به مرغ برون کشد بکدارند و نشاسته و کثرا
 و مازو موم کوفته و بخته طلی کشد و بوسه اندوزی خایه بر روی
 بکشد و حد لفظ بکدارند و هر شب بقدر روغن سفیحه خورند
 کند **دیدگی دهان** اگر سرخ باشد محسوس یک قفاله زنده یا بر
 کردن حجامت کند یا چهار یک زنده بش استعراج کند بماء
 الزمان و سرخست و طبع همان بلیله زرد و عدس و کثا و روغن
 بکلا بخته باشد و بالون و اگر لعاب بسیار آید اما قناد از عنب الثعلب
 حل کشد و سرکه چکاند و دهان معصمه کشد و اگر رشید گونه باشد

حصص اندر سرکه بپوشانند و بدان مضمضه کنند هم قلاع سرخ را
 نیز باغ آبد و با بکامه مضمضه نمورن دیدگی سید با الکلیس
 و سرخ را سوخته دارد و اگر سخت سید باشد نمک سید با الکلیس سخته
 اندر دهان کبر و نگاه دارد چند آنکه تواند بشن مضمضه کند بسکبکیز
 و آبکامه سعنر بلبل و کبابه و عاقر قرحا نیم کوفته و آبکامه کندیان
 مضمضه کند و اگر شباه باشد رزق سرخ و رزق دیون و شب بمانی و ناز
 کشکران و نلقطار کفکله و ما دودن و زوافنا و دوم و سنانار
 چهارم کوفته بخت با الکلیس سخته در خرقه بندند و در کل گیرند
 و درانش بخت تا کل بریان شود بش از کل بیرون کشد و بلویند
 و درند و بد دهان اندر پرا کشد پس حب الاس مار و بر سر بند و بدو
 مضمضه کند و اگر بشوراند روغن کل و کلاب اندر دهان گیرد
خوردن شدن بن دندان و سسته دندانها و خون آمدن ازین دندان
علاج نخست نصد و چهار رکعت کت کند و سه بار دهد و مضمضه
 با راهایی و علاج دیدگی دهان بکر کردن آمد بکار دارد **سسته دندان**
 مار و ناز بوست و شب بمانی نلقطار کوز سرو برک سرو کرد و مار و نمان
 اندر سرکه بپوشانند و بدو مضمضه کنند پس عاقر قرحا و کلنار و دانه
 هلد زره و سحر و نعل و بهت کبریکل اهل و کحل عود و سوخته شب بمان
 کز و مار و سماق اهل کوز سرو و کوفته و بخت بند دندانها بدان می والد
خوردن شدن گوشت دندان فله بخت دندانها کوفته با الکلیس سخته
 بن داندن

دندان بدو با لند گوشت بوسل و مرد و گوشت دست بدو یا بد **ماخوش**
بوی دهان اگر با خوشی بوی دهان ازین دندانها خلل و مشواک
 مال دارند و هرگاه طعام خورند بخت حنری بخانند خون سید و آن
 و مغز با کام با مسان دندانها که پوست اندر می ماند و تپاه می شود و بوی دهان
 با خوش می کشد بکیر و گوشت را جانی نماید و در روز پس خون از طعام
 نازع شود خلل باک کند **مخونی** **بوی دهان خوش کند** برک مورد
 سویدانه بیرون کرده و در دیر اینهم بگوید سخته و شرابی با باد و سبانه
 چند حوزی **سفونی** **بوی دهان خوش کند** بکیرد سدر مقشر کوفته
 بخت بشراب رکابی سخته و امراض کند و دریا به برانش خشک کند
 حناک بشوزد پس دگر مار بگویند و درین سدر کل و قله نمک
 اندرانی کفکله و با از بریک سه دم کز و مار و عود حالم از هر یک پنج گرم
 حب الاس بریان کرده سنبل مرغل کبابه جود و اهریک دوم کوفته
 بخت بدان مشواک کند و مردم محرو را بسوس عود و مرغل و صندل
 و فوفل کشد و اندکی کا نور با آن یا کشد و اگر با خوش بوی دهان
 از معده باشد اطریعل کوکل و شراب افسسین و جمع صبر و بان نفرا
 بکار دارند و در دالو و جام و بخت شوره دارد **سفونی کی بن دندان قوی کند**
 کل سرخ کلنار و طباشیر نمک الطربانک مورد از هر یک دوم سماق
 سه دم عود نیم هم کوفته و بخت بدو مسواک کشد **سفونی** دندانها
 بدو با لند گوشت بن دندان سخته کند و بوی دهان خوش کند و دندانها
 باک و شبید کند

علامتها گرمی ظاهر گردد و آب انار ترش و آب عنبر الشعلة و طبع و
 وکل سوخ نار پوست هر نوبت مار و حب الاس کز و ماز و بجوشانید
 و بیایند و اندر همان می کشید و مصمصه و غرض می کشد و آب کشته
 و آب تخم خرفه و آب میوه ها جویند و در روز کلنار مکار دارند
صفت او کلنار هست هم شب چهارم و عفران دوم
 نوساده و کافور از هر یک یکم کوفته و بخت ملال بدو بردارند و اگر
 هر از آن دانی نوشا که بر لبانی نماید کوفته بخت همچون ذر و کلنار
 مکار دلد و قسط با نوشا در کوفته و بخت اندر ما العسل حل که
 و بدان مضمضه و غرغره کنند **کدانی زبان** سبب آن با خشکی با فراط
 بود با نری با فراط اما علامت خشکی انگشت و اسفراغها بسیار بود
 به با آنها محرقه بود باشد و جیره ها ترش و اقطاع کرده باشد و خورد
 و علامت نری علامت فالجت **علاج** اگر سبب خشکی باشد شیر خد
 و طبع الخمر عریض کنند و مهرها کردن و بنا کوشن بدختر سفینه می مالند
 و اگر سبب نری است زحای با فراط باشد علاج فالج باید کرد و استغراق
 با بانج بنقره و حب عوقا کنند و ما اصول مکار دارند و هر روز
 یک میان بنوشاد و عاقر قرچا و بلبل و هر دل سووی مالند و لعاب
 می ریزد **نوعی دیگر** از مهر دیوچه بکرم با به روزه و دیر بشد با بخت
 گرم شود انگاه آب سرد و دهان گیرد علی هر روز آمد **د**
او بختن دیوچه علامتها در حلقی موری باشد و اگر آب صاف با
 خون رفیق

رغن امخته باشد **علاج** مرکه و هر دل با سرکه و حلالت با مکمل و سرکه عری
 کند و سونبر و هر دل بشاند و حلقی اندر دهند و اگر بمعل فرورفته
 باشد داری که گرم از روزه بال کند بکار دارند خون دیوچه بیفتد
 بطبع عیان و بلوط و مانند لر عری کنند **جناق** اگر علامتها خون
 ظاهر بود قصد نعال و رنگ زبانی رند و ارساق حجامت کنند
 و روز بخت بر بعم و بلوقی میان عری کنند **لعوق زبان** بکیرد
 آب انار مرش و شیرین هر دو اندر آب بزد و بگوید و بیفشازد
 و آب کشد و سبب سوز و ماز و کلنار کوفته و بخت در لب انار
 بزد و بقولم از و الود در صعب باشد بشهریان و شراب سفینه
 عری کنند و در روز دوم آب کشنیر تر یا آب عنبر الشعلة عری
 کنند و با حریا به گیاه خیار جنبه روی کار حل کرده باشند و اگر که
 بلغمی است باصلاتی بدوامی آرد و طبع حله و اخیر بکیرد و خمیر
 ترش سخته روی حل کنند با حصار سرمدان عری کنند و بدو عری
 کاو که لخت عری کنند موافق بود و اگر که سوادانی بود عصا که
 با سخته باغ اید و رزه خابه نیم پرشته با روغن بادام و اندکی کنبر
 و نشاسته باوی سخته بخت باغ بود پس کرم فازه و به سوسن
 و آب بپزند و بدان عری کنند و خون کشاکش شود و رگ براید
 با کرم و روغن کاو و روغن بنفشه با سبزند و بدان عری کنند
 و اگر بعد از آن حفته کرده باشد و رگ هر دو دست و رگ در
 زبان

در باشد و بر فعا و بر ریخ شیش نهک باشد و از او و هنوز ساکن
 نمی شود و می کشاید بکزند زنی کار عصیان و سال الحار عصیان و نظری
 با طبع هر دو و خاکستر بر که طلی کنند و اگر مایه محنه باشد و در
 می کشاید بکزند ماز و کلنار کر ماز و بار پوست سب بماند براید
 کوفته و ریخته و در جلق اویخته و منده باغ اید و در الحطاط طیف دادن
 سوخ دارد و سر کین سکی و لیمو خور باشد و سر کین و گی سبید بود
 محالست و سر کین سردم و سر کین حطاط طیف از بیرون طلع کنند
 بکشاید و عدا سبوس اس - با فاسد و روغن بادام و اگر مایه کرم بود
 کشکاب دهند از کمل جو و عسل محنه باب اما در شش و سیرین
 نافع اید **باب** - **ششم** اندر زکام و نزله و سرفه و شویه
 و داب الحن و داب البریه و صنفی النفس **زکام و نزله و سرفه کرم**
 علامتها از بینی اس - رقیق سوزان اید و سفید بینی را می سوارند
علاج سراب خشکاس دهند و کشکاب و سبستاب و روکی
 محنه و بجم خشکاش کوفته و با قلا سرکه بر کرده و کسیده و شکر
 و صندل و بزل بود و دود کنند و از سرخ روز قصد کنند و اگر
 نوزله کرد و و مان بسینه فرود آید و سرفه کرد و سفینه بدور و داب
 با ملا با کشکاب با شراب زو مارندم دهند و حب الثقالندم
 اندر همان می کشاید **حب الثقال** سفینه و خشکاش و سبستاب
 کثرا نشانه برک جباری کیم از اهریکل بکدرم معزیم کرد و سیرین
 و سبغ و معزیم

کیم خا رین معم با دام شیرین مقشر ارد با قلا از مریکل دوم
 شکریم وزن نه متعاب دانه ای سینه جبهت سازند موشه اندر
 همان می دارد و انرا که سرفه ندارد قصد نکند و انرا که زکام و نزله
 بسیار افتد استغفار **حب** دونا کند و مر بامداد کر مایه شود
زکام و نزله و سرفه سرد علامتها مان که از بینی آید علیل باشد و بدشکلی
 ضرر اید **علاج** کاورس کرم دره بر سر می دهند با حرارت ان بقدر
 هاع برزد و سستکها کرم کرده اند شراب افکند و محاز آن به بینی
 بر کشد و قسط و سر بر و عود و کادوت هر کدام حاضر باشد
 دودی کند و بجم کمان بریان کرده و کوفته با اندکی بلبل با انگلیس
 سرکه اندک اندک می دهند و سونر بر سرک اعشته بکسب بریان کرده
 و کوفته می بوبند و هر بامداد شراب زو فار خورند با مهنون زو مار
 و کشکات با اخر و مو بر شفی و ع سوسن و بجم بادیان و بر سیاه شان
 برند با انگلیس با قافید می دهند و کلکلیس عسل اندر شراب
 رومار باغ اید و لعون عار یقون و لعون بجم کتان و لعون ترب
 جمل براسد باغ اید و سرفه کهن را هر بامداد و بجم بادیان اندر
 شریعوسانده با قوام اید و بخورند و عدا سوسن اس و سور با کلام
 بروغن بادام و شکو و ماسد و عسل و اخبر خشک و معزیم و حبه
 نافع اید **حب** تمام بکزند مو بر شفی و اخر از مریکل بدست **علاج**
 حلقه بجم گرفتن بجم بادیان بولشاشان رو فای خشک فریبون از مریکل
 م م

زداوند کردیم کوفه از سر یک سه درم هم اندر دکن است بزند بانه
 نازاید و صافی کند هر بار مذاد هر بار و فیه ناسه درم مخون زوقا
 بدهند **مخون زوقا** سه سوسن بر سیا و سان از سر یک درم مخون با کام
 بخوراند کرد و مخ الحن از سر یک سه درم بلبل و مرد ما از سر یک درم
 درم کوفته و بخت و با سکن سرشته سرنی سه درم **مخون زوقا** مو بزدانه
 بزون درم مخی درم رعمان و سئل سلخی دار چینی و ارشید شعل از سر
 یک درم مصب اللیس قفاح ادر علك البطم مقل ازرق از سر یک
 دو درم و شمع مزه بار درم ابکس بدست درم مقل در شراب حل کند
 و سوزیم در شراب ترکند و بگویند و بهم شربت سرنی بکدرم اندر
 سراب زوقا و ارجهت معد و حکر و سبز باب گرم خورند و در
 بعضی نشیما علك البطم چهار درم است و دار سعال بدست
لغوق عاریقون سه سوسن بر سیا و سان عاریقون از سر یک درم
 مخ مادان فرا سون زوقا حشک از سر یک سه درم بیعه و مخ علك البطم از سر یک
 کل درم مو بزدانه بزون کرد درم مو و بیعه و مخ علك البطم اندر بخت
 حل کند و داروها کوفه در سوسن با سکن سرنی سرنی یک
 منقال **لغوق مخ کتا** مخ کتان بریان کرد از سر یک یک جزو
 کدریم خور و درین فرد ما از سر یک ربع جزو کوفته و با سکن
 سرنی سرنی با ملا و سبانگا یک کوچ **لغوق کرش** یک کرش بزند
 و بدست سرنی و بکریاس بلالیند بکریاس نیم است بکریاس بکریاس
 بکریاس

مغز جلعون و سرشته دانه و سرشته وار و با نلا از سر یک یک و فیه مخ
 کتان بریان کرد خلبه از سر یک هم و فیه جمل کوفته در سوسن سرنی
 درم با شر هر با فیه **ادج** **الشعال** بلغم غلیظ را براند و درم مخ
 با دیان در رب و سوسن مخ کرفش بر سیا و سان عانس عاریقون
 از سر یک درم مغز کام تلخ از سر یک و فاسد شش درم با سکن سرنی
 و جب کند و بنوشته اندر صافی می دارند **بر لعل** **خون** **بش**
 کل از سر یک کل محترم ادر عصان بر لعل فیه با عصان بر لعل
 الحلی می دهند و مخ کتان الحلی مقدار در درم کوفته با عصان
 او با عصان با درج با عصان بر لعل خور می دهند و صحران
 جعفر بر لعل اعاز کرد فصد کند و اندک اندک خون بزود
 کند بقد رفوت و بدی پاک کرد و سینه در آب بسیار بزند
 تا آب غلیظ شود مقدار بکدریم کند و شود مان بدهد به
 شربت و اقراض الطاس و اقراض کهر با بدهند **واصر طاس**
 کل از سر یک و کل محترم و ضمخ عرنی کند درم الحون کلنار
 منسادی کوفه در سوسن **دیگر** کل از سر یک و کل محترم
 از سر یک چهار درم کهر با حلیس از سر یک سوسن درم سلطان بیا
 کرد مانند درم بعد مغز کثیرا و طباشیر شاد و عدس محمول
 از سر یک درم کل سرج چهار درم ضمخ عرنی در سوسن از سر
 یک هفت درم با حلیس با عصان کل شراب با باران
 بدهند

و سیراب عیاب و سیراب خنکاش و سیرابان زهری هر روز در کشتک
 بخت مانع اید و علامت آن در هرین و درخ بدهند **نفس** ریاست
 و در هر یک مرجه فراید و از خواب کردن بسیار و سنگین از سرکه زهری
 با سرکه اسفند و گاه گاه کشکاب با انگلی فرغون و سینه و حبه زرد
 کوفته نیم درم با روغن بکام و یکس سسته گاه گاه می دهند
 معالجه ها را در کمال در اوند کرد با فاند سرشته می باید داد بدهند و چهار
 دانیل سکسید ایدر آب سداب حل کرده مانع اید و شراب زوفا کرم
 محون زوفا مانع اید و حب الشعاع **در کرم** که شده بکوبد و صاف
 دارد و محون در اوند ایدرین با سابع اید محون در اوند در اوند کرد
 فردا با مایه و بجم سبند از سبند کج اخن و حریر ادم نه از مریل
 به درم سه سوس زوفا خشک بر سیاوشان او مریل ۵۵ درم با کلبه
 شرسند سرب ۵۵ درم اندر شراب زوفا **حب الشعاع کرم** و ب نوش
 به درم بلبل فردا با مغز بکام به از مریل دو درم حنبل بکدرم
 العسل برشته حبها سازند و اسفراع عا و یغون کسد **در صفت مولف**
 عا و یغون و سید از مریل بکدرم ابارح صفرا و سوس فرا سبون
 از مریل دو دانیل بجم حنبل ایدر آب از مریل چهار دانیل سرب
 ۵۵ درم عا و یغون حصار دانیل بجم حنبل دو دانیل آب
 سوس نیم کرم و کشته نیم نیم ۵۵ درم آب سرب بود

دانه الزبه و دانه الجنب و شوشنه دانه الزبه اما سوس است
علامت تب کرم و تنگی نفس و سرخی رخسار و گران سینه و نفث
 بالفل و دانه الجنب مرصام بود یعنی لباس عضله ها و بطلو و سینه و شوشه
 اما سوس حباب و عضله های آن باشد با اما سوس معالین جگر با لباس
 معالین سیر و علامت آن تب کرم و شوشه دم زدن بود و سرفه
 خشک و در خلیل **علاج** خست فصد کند و ما الشعر سبک دهنه
 با شراب نفث و روغن بادام و درین اخصار کنند با چهار روز
 و خون نفث اعان کردن کبر و ما الشعر شستنه و مویر دانه برف
 کرم اندازند و الحرد و نفثه می رند و آلد و دشت دشت ایدر
 و کتر بود طبع زوفا دهد بدین صفت بکدر علاب بدست عدو
 بخا علاب اصل سوس و به خطی و بجم خطی و مویر دانه بیرون کرد
 و کشک حوازم بکدر ۵۵ درم به سوس هفت درم نفثه به درم برف
 حنابل رحمت و با شراب نفثه دهند با کشکاب یا شکر **حبی مانع**
 رب سوس نفثه است بجم خطی کنه با دانه کوفته و بجم
 بلعاب دانه ای سینه سریت بک حنابل و سیراب نفثه با کشکاب
ضد شوشه و دانه الجنب را نراند و در ساکن کند نفثه
 با بویه شلب خطی سبوش از حله از تخم کتان وارد چوب سنای
 دانه برفند با صحران شود و آب ناندکی با زاید و روغن کنجد محض
 کند و اگر ماندگی به کهن و کحل گرم با خالستر حرب گرم باوی
 بار کسوه

روا بود نیم گرم سوسن روعن ضماد کند **دیگر** سفیه مابونه
 از جوی خطی به سوسن روعن به کام سرشته بر آن موضع می بخت
 و عدا سوسن آب ناشکر و بادام و استغراق بدن طبع کسد سفیه
 و لسان الثور از مر یکی به دم سوسن و به خطی از مر یکی ده درم عسل
 الوسیاء از مر یکی دست عدس و سیستان سی عدس و بلور خار حنبر و
 بحسن از مر یکی دست دم شرخشت مازده دم **کرفشکی** از مر کا
 ادر اوار کرفشکی بدیده زود و علاج آن مشول باشد اگر در ورکار کرد
 علاج آن شوار بدیده **علاج** موید شقی دانه سوزن کره و الحمر لسنی
 ادر روعن بادام اغشته هر بامداد دست عدس ازین موید بخور و اگر
 الحمر بود عدس بوشه کبابه ادر دهن داشتن مانع اید و عدا
 زرد خا به مرع نیم برشته ناشکر و شراب کدو و سوسن آب
 ماسکه و حلاب و بیشکر و خلعون و بجم کتان در بان کره و کوفه
 ناشکر و مرون ماسماخ و آب مافلا و لعون کره مانع ایست
باب هشتم ادر بیماری دل لشکی و خعفان و راحت
 مانن از هوا و حنک و آب سرد **علاج** اگر علامت خون باشد
 رک با سلین رسد از همت حب و شراب بزرخ و شراب سلب
 مرش و آب انار و شیرین و شراب صندل و آب خیار و شراب
 و فرص کافور دهند و کافور صندل و کلاب و عصا ان
 و سلب لسنه بری بید و براهن بکلاب و صندل الوه بوشه
 و اقراض

و اقراض شربتنامه با اندکی زعفران و لسان الثور سازند و اگر نباشد
 دوع توش مانع اید خاصه با اندکی طباشیر و کل ارمنی و کعبه خشک
 و مفرح سرد مانع بود **مفرح سرد** صندل سرخ و سندن و لسان
 الثور بجم گسته نخل و فراز مر یکی ده دم لسنه معول شش درم مرواید
 معول هست دم امه چهار درم کافور کل ارمنی کل محرم سفیه
 مافوت ربانی یک مور و یک مور و کشتن خشک از مر یکی یک درم
 کل سرخ به دم طباشیر به دم هله کاهلی مقشر هله سیاه از مر
 یک یک درم و نیم حمر ارمنی معول چهار درم دائل کوفه بجمه لبر لب
 سلب سرشته **دیگر** مچیز بجم حمارین و محرم کدو به دم بجم گسته بجم کاه
 بجم حرقه حشاش کنتر از مر یکی چهار درم طباشیر کل سرخ مرواید
 با سفینه ادر سم محرق از مر یکی دو درم بجم باد و محرم بجم مر خشک
 لسان الثور از مر یکی ده درم کوفه بجمه ماب صندل سرین بیامزد
 و دائل کافور روی حل کسد و بشکر سبب سرشته شربت دو درم
سر یک دل رنگ روی بجمون یک از زرد بود و مرد کدان و کسلان
 بود و ناری و روی بقی رفته باشد و از هوای سرد و آب سرد ری باید
علاج شراب دمای مقدار معادل معده دو المسک ندیان
 بزرگ مشرود بطوس سدک المراج نوش دار و مکار دار و کوار
 عنبر موافق بود و اگر بطوبه علیه بجمون بگونه دهنان تو باشد خست
 نه کند لسان سرینها دهند و عدا فلیه خشک و مرع بریان علاج
 بدن ما شده

خشک دراج علامتها خشکی دهان و تشنگی و سحالی و اغری شدن و بی
 طاقتی اندر هر گاهی و سرنه خشک و رنجور شدن از غباری اندک و دود
 اندک **علاج** بخون علاج دق باشد شیر خرو و کشکاب و انار
 شیرین و نه بر روغن بادام و روغن سب و روغن مغربله و کدو
 و اندر سینه و مصلو ها مالیدن و در آب رن نشستن چنانکه اندر
 علاج دق **اند فرج کرم** کرم با و کرم باد و کرم به کیم کسته
 کل محرم ابریشم از مریک پنجم درم لسان الثور کل شرح از مریک
 درم زعفران درم زعفران و نمون عود هندی عنبر از مریک دو
 درم ناسه درم ماه محبویه هفت درم ایله سن درم اسطوخودوس
 درم هم شرح و سبا سلیج سنبل قاقا جبر و ارمیک دو درم
 کدیل عام اسارون و او سندریست سوسن ارار و از مریک دو
 درم درم ساج هندی دار جینی از مریک چهار درم مشک بنی
 حمر از مری مغسول یا قوت زبانی بر وارید بیست درم بسند
 ماندر درم کوفته بخته با الکیس نه شد سرنی دو درم ماه درم و اگر
 درم فرج محض سودا و رن و رور و سیم حرا جور و افراشد
 مانع اند و در بنجه عنبر یک درم **مفرج معقل** کهر با
 درم مشک کیم کسته و ابریشم مفرض سناملکی طبا شیر ماه محبویه از مریک
 پنجم درم صندل سرخ و سند زعفران کافور لیمون زینا و سلو فر
 درم از مریک درم بر وارید بیست درم کل شرح لسان الثور از مریک
 درم

بسند ماندر درم ساج هندی سنبل پنجم باد و محبویه از مریک چهار درم
 سفشه درم و نیم بشکر و الکیس و درم سوسن و سرنه سرنی دو
 شقال و درم بنجه عنبر درم و یا قوت زبانی لعل فافا عود از مریک
 دو درم آورده است کل از مری دو درم درم است در ساج درم
 از مریک یک درم نیم بر وارید کهر با بسند ابریشم خام از مریک یک درم
 بهمن سرخ سبید ابریشم مکر و خام سنبل فریقل حدید سدر است
 سبید از مریک چهار درم حمار دانک زنجیل دار بلبل از مریک دو
 دانک مشک دانکی کوفته بخته با الکیس نه شد سرنی یک شقال
 کل خشک سن درم سعدی درم فریقل مصطکی سنبل انار
 از مریک درم درم قوفه زبانی زعفران بسیار قاقا حال حوز بوا
 از مریک دو درم کوفه بخته کپرد مع رطلی بغدادی اندرون رطل
 اب برزند انش نرم با سه یکی همانند سطل پندیش دو رطل فافا
 و عمل بر بر بنفشه و عوام کپرد و دایره ها بدو برشند و خوب
 بدی چنانچه مشوبت دو شقال از مریک سه رطلی
 حقیق و و خست بر دو بادها بشکند عود هندی کاویان
 کیم بادبان کیم کوفش از مریک درم بسیار سه از مریک شعل
 درم مشک زرنب زینا از مریک یک شقال فافا قوفه زنجیل
 بلبل فریقل از مریک یک درم مشک دوا دانک کافور دانکی با الکیس
 سرنه سرنی یک شقال اندر بیمارها عمل

اگر در معد کرانی اردنی کنند باب کرم و سکنکین مغرولی دهند و شراب
 امار و شراب ربواح و شراب لیمو و شراب هماض نرج و شراب صندل
 و اگر مایه ایدر مغرول بود و بی تشوار افند اسفراع کند بطبع هلبله
 زرد مالخ صبر با مارح نفرا هلبله زرد برابر مقدار دوم کرم
 سرته مایه آید و ما الدمانین کل موافق بود خاصه با خمرست و اطریفل
 کوجک موافق بود بدن **صفت** پوست هلبله زرد و کباب و بلبله و اما
 منسای کوفته و بخت بروغن بادام غرب کند و بشکر کراخته نشسته
در معد کرم سکی زود ارد و اربع برس و با گرها اندر شکم
 و بشکر با بودن **علاج** اگر ایدر معد کرانی بود فی کبد بطبع
 و سکنکین عسل و ماسد لیس حد کرت امارح صفرادهند و اگر
 با اسفراع قوی حاجت اید حب اصطیج و قون دهند و هر با ملا
 ما الاصول بروغن لیم دهند با عود اندکی کلککین و مرینل و مضطکی
 سرسته و معجونها کرم حون کونی و ملا فاع و سحریت امد او نفقون
 رخنل برورن دوالمسک و کوارش عود و بریان بزرگ و افراض
 کل بود دارد و این معجونها بعد از اسفراع مکار دارند و روغن مضطکی
 نافع آید ماییدن **روغن مضطکی** بکزند روغن ریت بنگاه ده مضطکی
 سون مانده هم و این هر دو در میان شیشه کند و در ذلک میان
 آب بیا میرند و بخوشانند با مضطکی در میان روغن حل شود بردار
 کرم کرم و مالد **امراض کل** کل سرخ سه هم عود حام و مضطکی سنبل
 ادخر

ادخر سلاحه دار حلی افسان روی از مریکل کلدم کوفته و بخت
 شراب کهن سرسته افراض کند مریکل حد شقای و هر با ملا و یک
 مریکل ماکلیکین سرته اندل طبع افنمون می دهند و ضماد از شعل
 و سطل مضطکی ادر نصیب الدرب و افسان معصان ای سرته کرم
 بر معد می دهند و اگر خمرست داروها شراب ریحانی بزرگند و انی
 را لاش بریان کند و داروها را بکوشند ابال سرسته و کرم بر معد
 نقد صوابتر بود **کوارشی** معد و نفان و بیشترین در میان اندان
 آید که زرداب سد و اب ای ۱ مریکل کل من و نیم محوشا سد یا بنیم با زاید
 و انکین و طبر در اریکل سی ستر بر نهد و بقوله اردنسی بکزند
 مضطکی و مرینل و دار حلی از مریکل دوم عود کلدم با در محبوه
 با نیم اوبه هم کوفته و بخت با او سرشته **دوا العنکب** افسان روی
 صبر برورن حلی از مریکل هست دریم با عسل نیم کرفش رعفران لیمو
 چهار هم با ریس سادح هندی بر صافی مشک بمانی از مریکل دوم
 حد سد ستریکل دریم و نیم ما ایلین سرسته سربنی کل متقال **الموای**
 رین در صد دریم لیمو بیل سد اب خشک بود از مریکل دریم
 و با انکین سرشته **دیگر** برش کستن طعام ایدر معد با دار و فون
 را نافع آید زین در صد دریم لیمو با نیم هست هم با عسل مایند
 هم با انکین سرشته و اگر عوض بود بطرون کند نافع بود و نظری
 بود شرح بود **دیگر** به پا دها سرد را زایل کند درین مدبر عافت
 بلبله شید

و ساه دار بلبل متساوی و اگر حواصدا طبع نرم شود هم حرو و نه مان کشته فین
 مدبر جان بود در سره بر کند سه شب و روز پس نیم خشک کند و بریان
 کند و بگوید **حد یقون** و حاصل بلبل سبیل از هر یک سس دوم با مخلوط
 و مصطکی از هر یک چهار دهم و نیم کرفش و بودنه دشتی از هر یک نیم
 دوم زین سلیج حب البلسان عا و رجا از هر یک دهم سادج هندکی
 از هر یک یک دهم با البلسان سرند **مان** و معده را از رطوبت عسلط پاک
 کند نیم کرفش سس دوم اسفین روی البسوفن نیم بادمان از هر یک
 دهم اسار دین بلبل سبیل مرار از هر یک یک دهم صبر مست دوم سرنی بل
 یک مثقال **حد یقون** معنی حکم را که از سر و کی بود و هضم و معده
 سرد لا و تب ربع و او را با ماغ بود سراب کهن نیم رطل البکین
 یک رطل و نیم رطل سبیل نیم دهم فافا هال از هر یک نیم دوم زعفران
 فرقل از هر یک دانی دار حینی و بلبل و مشک از هر یک دانی و نیم دارو ها
 نیم کوفه کند حرار مشک و زعفران دهم کتان کسه و کوشانه خنانک
 قوام کبر و بیش از آنکه از آنش بردارد مشک و زعفران و کند و فرو
 گیرند و در شیشه کسه سرنی از آن ۵۵ دهم ماییت دهم **دک** سبیل فرقل
 فافا عود هندکی از هر یک دهم مشک نیم دهم سس یک دهم رطل و دانی
 از هر یک نیم دهم زعفران دهم شراب دوازده رطل دارد هائیک
 بگوید و در صحن سبیل و سراب بر سر او کند و دوز پس سه رطل عسل و د
 رطل سکر برهند و برند با قوام ابد پس از آنش فرو گیرند و شکل مشک
 و زعفران شود

سوه دهان حل کند و بکار دارند **حد وند اورج ترین** را بکشد عا و یقون یک
 مثقال با البکین سسه بدهد و ابد عداها کروی بکار دارند **لوارس**
عود سبیل با ر دین نیم کرفش انیسون مصطکی از هر یک یک دهم عود سه دهم
 سبانه دهم نیم فرقل فربه سس از هر یک دهم حلیله کابله شراب
 اعشته سس خشک کرون و بریان کرون و میسک حویوا از هر یک دهم نیم
 الداس دهم سس صافی سه دهم سسه سرنی دهم مثقال **دیکر**
 عود فرقل رطل سادج هندکی فافا فرقل دار بلبل از هر یک
 سه دهم زعفران دهم با البلسان سرنی سه دهم **دیکر منهل**
 برسد دهم فرقل عود زعفران حویوا از هر یک دانی و نیم تنویا
 مشک نیم دانی با البکین سرنی دهم اندراب کرم باغ اید
علاج باکها کی اندر معده و زرد ها تولد کند اگر طبع خشک بود این حب
 باغ اید صبر سلیج فرقل عا و یقون منار کسرنی دهم ماسه دهم **کوار**
ندر بلبل دار بلبل حویوا فرقل از هر یک نیم دهم رطل فولنج
 از هر یک دهم کندار صفت دهم مشک بللی نیم دهم سکر صفت دهم
 سرنی با البکین شربت سه دهم **معجون حب الفار** حب الفار صفت دهم برک
 سداب خشک نیم دهم با مخلوط رس سونبر صفر کاشم کرد با فطر اسالون
 با دام با بلبل دار بلبل و بودنه دشتی از هر یک دهم سس یک دهم کرفش
 کوی و بر سنک روید چند سدر ها و شراب از هر یک دهم با البکین سرنی
 سرنی سه دهم **بطلان تهره طعام** برامد او در ریاضت معتدل و در اندک زمانه
 و مالدن با فطر کاشم

معروف بود بحلله بحج شود و شهوت باز دارد و در نخل
 برود بکار دارند و از طعامها کبر سرکه و شیر بیشتر که و عصاره سرکه و سلم
 بپزند که شهوت طعام بخشد و شراب بود نه باب انار نوش کنند
 و سکنجبین سفر حلا و بست خواب اندک سرکه سرکه و سرکه و سرکه و سرکه و سرکه و سرکه
 آب سهون بیدار و سرود و مرطوب با مسه و کوارش عود و بوی نان
 کرم حاکم و بوی بر بریان و مرغ بریان کرم سرکه و سرکه و سرکه و سرکه و سرکه و سرکه
 و اباج نیکر امانه آید **حج الکلب** این علفی است که مردم را هر ساعت
 بطقام حاجت آید و دستان در بیشتر حالها سردی معده باشد و علف
 و علاج آن ماده باد که امل است و باشد که دستان بسیاری مانع
 شود از بوی معده بر باد علاج فصد با سلق و اسلم باشد و کوارش چتر
 حوری بکار داشتن و اسفراع کردن و فکر علاج از با علاج
 مالکولیا باید کرد و گاه باشد که سبب آن سردی معده باشد و آن
 طاع نه کردن باشد علاج انار و نقر و حب قوتا و علاج ندره کنند
 حنا که کرده باشد **حج البقر** این علف بیشتر از سر شهوت کلی آید
 و حج البقر برای آن گویند که این علف کاه را بسیار افتد و این
 که سبکی مده اندامها باشد حنا که مده اندامها بعد از حاجت بود معده
 علفی که **علامتها** است شهوت کلی بر اسهال بود باشد
 و سبب اسهال رگهای تهی شدن باشد و فوت ساقط افتد و گاه گاه
 علفی افتد و سبب علفی بلغم راجی باشد و فم معده کراخی کند و راج
 نه که و فوت

حاده را بطریقه اسرخاب را حاد بهار دارد و شهوت باطل کند و سبب این
 اندامها گرسنه مانند و موت ساقط شود و علاج مشکل کردن از این
 بقیه معده حاجت آید و با اسفراع و صفت معده و صفت معده و اسفراع
 باز دارد و این علف مردم سرد مزاج را و کسانی را افتد که در سرماها سفر
 کنند و علفی که در میان شراب ریحان نریزند و بویها خوشتر
 بوی عود و بوی مرغ بریان و بریان و نزعاله و بوی مانع جانک کرم نگاه
 به شهوت تدبیرها باز دارند و اندکی زین در سراب ریحان افکند
 با صفت این و اگر حرارتی حادث شود بوی کل و کلاب و کافور شود
 دارد و اگر عشی افتد او را سدا رکشد و ریحان را و بشکند و بوی صدف او
 بکشد و صفای بر دل او بام بپفکنند و بشکند تا او را بدو برشد و او را
 حوی خون او از طبل و بوق بزنند تا او بیدار شود و چون بوشن بار آید مالک
 مالک شراب ریحان و حلی او حکانند و صماد از کندن و سبب سود
 مصطک عود و علف و آب بر که مورد ترواب سبب و آب آن بر معده او
 نهند
 و کند و اباج نقر اسکار دارد و شفاف است و هرگاه مده در ریختن و
 و با نخل می خابند و اگر این عارصه ز حامل را افتد فی نشاند که و فکر که
 باستانی بر انداختن کردن او را سفوف قافا دهند و اگر کسی که بشناسد
 علفی معده را بکوارش عود و مینه فوت دهند از روی کل خود
 و از روها بدین حمام را بود سردی و عشیان باز دارد قافا حریوا
 قافا کبابها

بر سر وزن مهر سرنی دودم باب کرم و در سینه های کبابه بسیار است
سینه آب آبی نوش کردن سراب کهن هست من بامم خوشانه و کفک بردارند
و بنج من شکر را انکسین بر نهند و بغوام لند و مصطکی و کحل لهریکل دودم
باقا هلا دار حلی لهریکل چهار دودم قرنفل زعفران ریشه ازهریکل سه
دوم همنیم کوفته اندر صه کنند و اندر دیکل بهند و خوشامد و مرططه آن من
می بالند خون بغوام اید نیم دودم مسک شوه روی جل کسد و بکار دارند
خواب املا اگر دست وی ماه علیط باشد اندر نیم جل عادهای و بد نرها که
بر آن خوابی دهند **علاج** کده غامی شته و تدب و سکنکین عا علی و طبع
سبب و از بس و لوسا رخ و اکلهان و خند سد سدر بوبند و کده رولاس
ورن ماحوله سحر بوده خانبه و اندر طعامها بکار دارند و بسنج معول
را با مارح فقرا مال کسد و از بس مکون و قنار دلقون و تریاق بر دل و در
اربعه و بحر سا دادن مانع فوت دهند **خواب خشک** اگر بس استقرعی
سیا افتد خون فی واسعال با قراط و اربس سینه و اربس موطوسه و ارب
بس حمام بسیار و مانند آن **علاج** عبران و کشکاب و روغن بکرم
و آب انار شیرین بر روغن بادام و صمادی که سفش و خطی و سه مرغ روغن
سفش سوم صافی بر مهرها کردن و بر معول نهان و مده مغاصیل بر روغن سفش
هر ب دارد و ما اللهم و خایه مرغ نیم برشته **میش کشن و فی بسیار** اگر
کی سبب صفرا بود تلخی دهان و تسنگ بران کولی دهد و اگر ملکی بلغمی
خان بر آب شور و طعم صام با خوش بود **اکرمی علاج** اگر ملکی صفرا

بر سر وزن مهر

کند سکنکین شکر و آب کرم و طبع شب و اگر فی تواند کرد معول را
با بارح فقرا و هلبله زرد و اندکی سفونیا مسوی بکال کند و بس را استقر
ابنار ترش و شیرین و شراب غرم دهند و صفاد که ار صندل و کافور
و سکل و کل سرخ کافور اب سبب و آب انی و آب برک سور و برقم معول بهند
و اگر ملکی بلغمی باشد با ولع باید کرد و با بارح فقرا سکنکین عا علی بر نهند
پس شراب بودند و شراب سینه بکار دارند **سفری** **سر کشن و فی بار**
دارد زردک و سماق مال ازهریکل دودم نازدانه مانده دودم کل شرح و طباب
ازهریکل پنج دودم بوسنی که بر طاهر سفال بسند باشد دودم بفع خشک دودم
عود خام بکدرم سرنی یک مثقال با دودم اندر اب اما را به شراب بفع **شکل**
با قراط بکیرند کدو و ترشترین و خربس هندکی و امر و حنی و آب ایشان
بشناتند بر نیم کلاب کدوان و منشنکی وی کلاب بکافور خوش بوی کدو با ولع
پیامبرد و مقدار ربع هم آب عمر با وی پیامیرند و سرد کنند بر دهند با بخور
و ملکن مافوت در دهان می دارد و اندکی خرف برش در دهان داشتن
تشنگی را بکل کند و کفنه اندکی اگر دیان بلبل آب که از کدو و غس گرفته
باشند و بکلاب امحنته خنک و صف کدو شده ربع و درن آن به شراب
اکلهیک سبید مغطور سامر رند تشنگی بدشاند و اگر کحل بلغم شور بود
اناج فقرا مانع اید و اسساکان و آب کرم هوعه هوعه خوردن آنرا
بکدار و تشنگی نایل کند و دانه الوسیاه در دهان داشتن دهان نازدانه
صفت جی در دهان دارد و سکی نشانه معجم کدو سرنی نیم خیارین

حکم کول از مرکب پنج درم تخم هر دو درم کنرا سه درم رب سوس درم
 چهار درم کوفه بلعاب استوش سرشته چها سارند مرکب چند طودی و بوقت
 حاجت در دهان دارند **هیضه** مرکب که بخت افتد صیغه خولع
 بوج طعام اندر معده نپا می شود در حاله کد و معده را پاک کند و اگر در شکم
 افتد معده را گرم دارند و در معده مصطکی گرم کردن طایف کند و بوشن بخور معده
 بوشد و بر کلف خواب کند و معده طعمی بخورد و بر کوشن کول و اقراض غو
 می خورد و مردم محروم را ضمای که از صندل و مور و اب سلب بر معده
 بختد و بس از آنکه در گره باشد صمغی از آن جو دندان خشک با اب برک
 مورد یا با سرکه کهن بر معده بختد و اب انار و اب سلب بدنی خوشی و اب
 این ترش مانع اید و اگر هیضه اسراف کند فرض کند و در فرض غو و تر
 جب لاس دهند و بر ملو سا روی دادن **فرض غو** بکیرند غو خام
 چهار درم مرغل و کبابه از مرکب دو درم مصطکی سبب از مرکب نیم درم
 که چند وزن در شربت یک سفال یا شراب سلب یا با کلشکر **کوانشی**
 جواب از هیضه مرغل نیم درم فرقه دو درم سکی یک درم سکی یک درم
 مصطکی انول از مرکب نیم درم شربت بوج **دیگر** سکی مرغل سودا از مرکب
 دو درم نقل کز و مار و از پوست از مرکب نیم درم برفح انبول از مرکب
 یک سفال **اماس محل** بیشتر از غلبه خون باشد ما از صفرا **اعلا متها**
 کرم و دهضنی زبان و پیش کشن و از غلبه صفرا بود صان تل با شاد
 و نشکنی آورد **علاج** اگر خونی بود نخست رگ باید ریزن پس اب انار
 دهند و کلشکر و گلاب

کنکا

و کلاب در اب گرم کداخته و بالون دهند و اگر حرارت غالب بود
 و صمغ دار صندل و در معده حل طلا کسه فوفل و اب مور و دانی و سلب
 فرا شده و کافور و کدور و کوا و دیگر هر چه و کسته بر خند و مو و لایعین
 کل سازند و بر معده دهند و عدا با از گیرند و بر کسکاب اقتصار کنند و اب
 یا شراب سلب و شراب شلوش و شراب نار دهند و از بس چهار روز
 اب کسته و اب غنیمت الیغالب خوشانند و کفل بر گرفته و صانی **کرده** دهند
 یا مقدار نیم درم صانه خیار خنبر روی حل کردن و یکجه و عفران از بس
 هفت روز اب کرفس و اسبادیان با این شربت پیامیزند و اگر طبع گرم
 باشد گای جا و خنبر فرض طبا شد دهند و از بس هفت روز صمغ دار و سفسه
 و حطی و مایونه برک غنیمت الیغالب از بوج سوسن اکلیل سازند یا بوم
 روغن سرشته و حطی و عفران موکب کردن و با حرارت صمغ دار و حله لعاب
 نیم کتان سنبل سعد زبان کسد و فرض کل دهند بدن صفت **فرض کل**
 کل سرج سوسن نیم سوسن چهار درم سنبل چهار درم طبا شیرین
 درم سرب می یک درم و اگر اما س کهن گردد اندر صمغ دحل و اسن و نیم
 کرم استی مصطکی حبه النان زبکی کسد و درون ماش مقشر سازند
 و صوا از او با فلا و سوسن اب و اقراض سبب و اقراض کل و اقراض نقل
 دهند بدن صفت جماع ادحر کل سرج و بوند سلحه سنبل قصب
 الدربین از مرکب سه درم معده مصطکی از مرکب دو درم و عفران استون
 از مرکب یک درم یک سفال با صحنه یا با کلشکر بدن **فرض کل شیرین**
 پنج شوشن

سلیل از سرکه چهارم در نیمه و سوسن هفت و اکلیل بابونه و دانه کبر
 سه درم که هر یک با مصطلح در سرکه دوم بتراب انکه سرکه سرتی دوم
فصل ششم کل سرکه در مقل سه درم سلیل دوم قسط یک درم نیم زعفران
 مرصافی که هر یک در مقل در سراب حل کند سرتی سه درم با آب کشته یا با
 عنبر الثعلب و اگر اماش سخت کرد و کبر و نفثه خشک ۵ درم کل سرکه
 سلیل از سرکه شش درم مصطلح سه درم و صلب الدرس سعد از حرار مقل
 دوم در حله بست درم بلعاب نیم کمان سرشته فماد کند **دیک**
 حله هم کمان حب و نفثه حلی بابونه مصطلح از سرکه نیم درم سلیل
 سعد مصب الدرس از سرکه دوم دوم دوم دوم و عن بابونه بست
 درم اماش سخت را با آب اید و اگر راحت اید بنرا سدن و تب را بپزند
 سه باشد مر ساعت شریان دو و قه طبع اخرا لعاب نیم کمان لقا
 حله از سرکه ۵ درم امحنه و چهارم هم همیز ترش و دو داکل زعفران
 و داکلی صبر و روک حل کرد دهند و اگر هودت باقی باشد همیز ترش سیاه
 جبار خنبر اندراب کرم می دهند و کای اب حلاب دهند **صماد فویر** حله
 نیم کرم حله انان نیم کمان از سرکه ۵ درم مرد ما اید نیا با دلم به قسط سلیل
 از سرکه نیم درم مقل هفت درم مصطلح مینه تراستی برزد و سوم سوم
 بط از سرکه سه درم سراب بست درم و عن بابونه بست درم نیمه
 کای حله انان حب اللسان است صمها از سرکه حل کند و سوم
 در روغن بکرازند داروها کوفه نیمه نیمه سرشته و فماد کنند و اگر دیر
 کشاید

اندکی حرارت بدهند و کای اب مایه العسل دهند و مرگاه که حله
 شود و بکشد و اماش مر و نشیند و درم بدهد حلاب و کشتاب و با العسل
 دهند با آب کشتاب و مرگاه که کال شود بکشد و کند در دم با خون از سرکه نیم درم
 کنار کل سرکه که هر یک از سرکه دوم کل از سرکه سه درم کوفه نیمه سرتی
 کل مثقال مایه دوم مایه نیمه یا در سبب **برها که در معده بداند** علامت
 لسانی وین در اینها نبرد و بید شود **علاج** مر با مایه دوم و در ترش سرد کرد
 و کل مثقال طباشیر و کل درم در الحماص دهند و دیگر علاجها بهیچ دلیل
 علاج همان باشد اما ماند دانست و کل معده بخون شکل کز و بست
 از لطف یافته بعضی از در است و بعضی بنمیان و بعضی بود نهایی
 و کارها معده درین بفرهاست و بعضی او است که نزاری عصب گویند
 و از بیماریها معده معده نیز از سرکه که یافتند او است شود از هر انکه بیمار
 اندر گوهر او افتد بیماری مرگ نباشد و بتراب موافق علاج بدید
 ماسریت یا بر هیو سو دلا و دماکی نباشد و اسهراع شود و کد اما
 خون سستی اید در نهان گوهر او بود بدین سبب بر علا سلیل شود و عن
 کرد و اید در ناید حنابل یا در عدا حضم بپزند بدین سبب تن از علا
 بهی نیاید و فضا با گوارین بد جمع شود و ضعف بیماری هر روزی
 افزاید و عدا تدریجاً باید بدهند و گاه باشد که اسهال معده بر علا
 با روغن بود یا خفان و گاه باشد خون طعانی حرن شود و دارد که اگر
 حرکت طعام از وی بر خواهد آمد و این نشان عایت صعبی بود و دیگر
 و نشان طویق بود

اندک مصلح کرد شود باشد و آن بعد از طعام بود و دیگر آنکه اگر طعام حرام
 یا نجس از آن شد است باشد اما اگر علاج خواهد بود در حلق و در غم
 و درین اندک عدا بکا و دارد و شراب عقیق اندکی موافق بود و اگر با قیل
 عقیق نباشد مان بویست آثار بگوید و هر وی امکان و بگویند و کوار بیش
 خوری مانع آید و صماد ار کلنا و مصلح افسسین صبر کله قرنفل مثل سعدا
 آب میوه بر باید کرد و شراب مورد و مین و طایر بقل کوکل مانع آید
باب نهم در انواع اسهال اسهال صغیر علامت است تشنگی
 و حرارت و سوزش اندامها و برادرین و رز و باشد و نباید **علاج**
 مرض طایفه در آب انی و مر با ملا و شبانگاه اسهول بریان کردن و کل کردن
 و صمغ عربی و آب سرشته و کشکاب از جو بریان کردن و حبس سفیدانه
 در نیم کوفته و دودنیم بم حشاش نیم کوفته و روی بخته مانع بود و اگر تب
 نباشد دفع ترس بلو و طایفه و در الحاص از مرکل بکلام و عدا عدر
 مغترسه با اندک بم و آب لذیذ و بخته چهارم بم و غنم یا آب پادشاه
 بر سر بخوراکام بریان کردن و با که بر سماق بخته **مرض طایفه** طایفه
 کل سرج سماق مال از مرکل دودنیم بم حرقه بریان کردن بم کسته بم حاض
 کلنا و لهریکه دودنیم کل لهریکه صمغ عربی بریان کردن و ساسنه بریان کردن
 خیار از مرکل دودنیم بم حشاش بکلام زعفران کافور از مرکل بکلام
 شرفی دودنیم بم **مرض طایفه** بر سر سماق بود و در شک بریان
 کردن دودنیم کل سرج ح الاس از مرکل سن دودنیم طایفه که بر با قیل از مرکل
 چهارم ۴

در الحاص بریان کردن هفت دودنیم شملوط زعفران نیلوفر و سنج دودنیم
 بست عصاره از مرکل دودنیم کافور دودنیم شراب برشی نرخی شرفی دودنیم
کوارش سماق سماق مال کردن دودنیم سبب حشاش حشاش حشاش حشاش
 خرنوب شامی طایفه از مرکل دودنیم سکر چند وزن دودنیم شراب سبب
 شرفی شرفی دودنیم **مرض طایفه** نار داکل بر سر بریان کردن
 صد دودنیم کشتن حشاش بک سماق دودنیم سرکه اعشته و بریان کردن و نجاه دودنیم
 مال کردن کلنا از مرکل بک دودنیم خرنوب سبب کرمانه از مرکل دودنیم
 سبب دودنیم باربانی حشاش **اسهال صغیر و بلغم** علامتها صغیر و بلغم اند
 دراز بیداید **علاج** سماق ح الاس کرمانه و سبب لهریکه بکلام هلیله
 بزدن دودنیم کوفته بخته ح الاس مال کوفته دودنیم نیم با شراب
 بود یا با مین و دودنیم بم لسان الخمل بکلام اندسون هر دو بریان کردن
 نار بخت کلنا و کوفته بخته دودنیم حشاش بکلام بم حشاش شرفی بود
 اندک باران با اندک آب اشکران بدهند و عدا کشتن ندر و فواران
 بخته با مین بخته **اسهال بلغمی** علامتها اندک بران بیداید **علاج** حشاش
 بریان کردن دودنیم بم کرم بدهند بم حشاش کشتن بران بکلام
 مفلح دودنیم بدهند اسهال نو و کمن باز دارد با سران سوره با
 سراب انی اسهال کمن باز دارد و لهریکه و سبب دودنیم افور
 میناوی کوفته ح کند و حشاش شرفی نیم دودنیم **مرض طایفه** در حشاش
 مراغون حشاش شرفی حشاش حشاش حشاش حشاش حشاش حشاش حشاش
 دودنیم حشاش

و در نخی های قوفه کوفش است و دودم حب الدنک بریان کرده کوفته
 و آب سرد مانع آید و کوفی از قوفه است اسهال باغی بار دارد و
 کفشی بریان کرده و کوبیده و در کبیل و اهو و مانند آن **و اگر کوفه از این**
معدله فراید بکشد زرد خایه مرغ هم در سینه برشی سمانی مرغی و در
 مایه و حلاص کلنار افق اما کوفه به مجتهد روی کسید و بخورند
 مادها یا دارد و گسته خاصه دشتی برزد و سرده برزد و منصف
 کند و کوفش با به او براید و بنهند با آب آن لحله و بخورد مانع آید
 و درک لسان الحلقه بحسن برزد و باقی با بوس اند سرکه را برزد
 با به اند و کوبید نیز برزد و با باروی برزد و دوسه کرت و اندازد باغ
 حوله برزد و از آن حوضی سارند مانع آید و در راه احوال اسهال
 و اسهال نداد و موت صغیر همانند و تن لا عر عا اند و در کشت کشت
 انصار کردن نافع بود **اگر اسهال دماغی بود** علامت وی آن بود که با لوله
 خون از حوب بر حیدر حد حلقش دما دم بر حیدر بدن ساکن شود **علاج**
 بهر بار داشتن در له باید کرد اگر دمای گرم بود شراب حماش دهند
 و بکشد عدش کلی شرح حلاص و کسند و حشک با نوز و به شربن بخورند
 و بدان عر عر کنند و مرگه که از خواب بر حیدر می کشد **اگر دمای سرد بود**
 در ششکی صبر کنند و سر حرقه در سب مالیدن به با نوز ششس مالیدن
 و اندوی کباب سنگل و در عرقان رخنه باشند و عشا کت دانه عرق
 کند **محمد و کمال** فرمود از حیدر قوفی حیدر بند سندر **اگر اسهال**
دودم شکر و دودم

و ساری امین کوبید و در سب مالیدن کوبیده و فرمانید و با بار ح فقراد دهند و کوفش
 حوضی دهند بدین صفت **کوارش حوضی** دانه مویرله از سرده برودن بکشد بریان
 کنند کوفه بخند بست دودم حب الدنک بخورند و در سینه شربست **دودم شنبه دیگر** دانه مویرله
 با حوله از سرکه دودم با انگمن سر سینه شربست **دودم شنبه دیگر** دانه مویرله
 حب الدنک سندر حروب بطی کلنار کند و زمانه در سرکه دودم با حوله دانه
 دودم شربست دودم مانع **دودم شنبه دیگر** حلاصه سبیه مدون کا و بریان کرده
 ده دودم محم سندر آن بریان کرده دودم با حوله سندر سرکه دودم شربست
 الحیدر مد بر سب در سرکه اعشیه یکشبا نوز و خشک کرده دودم بالا
 انگمن بشر شربست **اسهال حوضی** مرگه که اسهال ابتدا بود چهار دودم صبح عرقی در آب
 حل کنند خاکی دودم انگمن **دانه** در دهند و به علاج دیگر حاجت شاید
 و به سب الحلقه بریان کرده با ربی تحت مانع بود **اسهال خون** قرص کمرها
 با ربی انی شافع بود **قرص کمرها** که بر راه دودم طاشر دیوند جلی کلنار
 کثیر دودم الحوض حب الدنک نشاسته برکان کرده صمغ بریان کرده به حرقه بریان
 کردن لسان الحلقه بریان کرده لیمو حل دودم با لسان الحلقه قرص کنند
 سربی دودم و مقدار دودم طاشر اند شراب مویرله و دودم لسان
 الحلقه بریان کرده لسان الحلقه با دودم سبانی و دودم حب الدنک
 به پاک کرده دودم محم کذا بر دود کوفه و بخند سفوف کسد اسهال حوضی
 و بواسیر نوز دارد و در راه انواع طعام مانع دهند و کارون پوست کنند
 مانع از دام بریان کرده با به نوز و کوبست تدر و کوبست کبک سنی حمان
 و نادره بخند

اگر اشیاء کنند در صرع ریوند مافع اید **فرض ریوند** ریوند حنی ریکل آل کره
 بجه گشته مساوی بصع عری ترسته سرب دودرم باب لسان الحیل **دیگر**
 ریوند حنی که بریا کلنار کل مرصنا هر سرب دودرم باب لسان الحیل
حب اسفلا یا دود کرنا زوایون مساوی باب صع عری ترسته خشک برتی و
 یون **در دگر قوت** امون سندرین منعه برکنه در سله بریکل کل جزو الاز فوعل
 سردی و کل خرد و دگر در عریان در امر انید و اگر منعه نباشد کای هر رفت
 و سرب دودر ایل یانیم دینار **اگرش اسفلا** ریوش **ریوش** یا بیره که در اندرون
 معد براند و در جاعلامت و کای روع بسیار و و سکی نفس و بوی صام
 خوش برین امشی افتد و اخ در روهها افند جایگاه تیره و در کشتن نقد
 روی در کسید دوست بارها در نعل فرواید الخ نکل تر بود با بوسه
 تر بود از رودهها بل بود که انرا لیسع الا فو کونید و اخ ستر تر بود از روه
 فرو تر بود **علاج** صواب است در معده کراتی کند دهنده از عدا
 و با در دوا ما ان عدا فو عدا دهنده مر و الخ و زره خایه نیم برشته و دارو
 فرغ از کینه با و سلا به نایزنده و سلا ند و اندک اندک دهند یا بغوا به مریدن
 و اما درین سکه حول و دریم امن و در حست روی رودهها و جایگاه
 ریش باید ستن و از جان بود که بکشا ندر و ماء العسل دهند یا بگللاب
 و اما در فطر دهنده و ریوند حنی را اندر روه و ریش حاصلتی عظیم است
 خاصه الرباعصان لسان الحیل دهند و اندکی شراب کهن بر جکانند و هست
 هر رفتن است که این دارو در حست بکیزند بجه حرفه س دودرم و خجاش
 جوید کنند لیسع

بخ هم کشتن خشک دودرم همه برمان کره و کوفه شیرین کشتن دهنده
 دودرم قد و کد دودرم صمغ عری و کل دودرم خرنوب و سیم دودرم طباشیر و نیم دودرم
 که بریا دهنده و کد این سرها را عروق کاسنی بپزند و ستر بود **یا ستر** یا ستر
 دندان مدنی در دوش بود و خون رفته و از خود بونید کشته کشتن
 و کشتن کدوم و کادوس بهشت کدول و درج پاک و حلاص سیم کوفته از مریکل
 دودرم و اب الیاباب سبب کوفته فشار و یک سراب صافی و ستر و ستر
 در بهم برزند حنک است بمقدار سی ستر بازاید سلا بند و این کشتن است
 دهنده و دگر صمغ دهنده همان روه منفعیت بداید و روی صحت دارد
اشمالی و دای علامتها دی از بوج طعامهای حریب و در همان دارد
علاج رک با سلق و لیسع رندار هر چه بکیزند با و اندک دودرم همین سر
 بجه دکان با کوفته مر دوسان کره که بریا در مریکل دودرم رزسا که بدیان کره
 بکد دودرم شربتی نه دودرم با شراب بود یا بکباب یا بجلاب **رحیم** اگر بیدوی
 کدش هکی کرم بود و منفعه بسوزد حنک کوی موی اکلست بکیزند با ستر
 اندک و روعن کل با اندر روعن با دام کوشاند و دهنده و زره خایه مر
 حام با روعن کل ساسرند و صمغ اسفیدلاح مرد استکل مغول بزرگ سترند
 و طلی کسد و حمل سارند و مقبلیا ماد دهنه و اگر نوب نباشد ندر شیران
 ستر دارد و ان شیان بکار دارند **شیاف رحیم** کد در عریان حصص
 مردم الا خون صمغ حنک انبول منسوی به بیسایند و شیانها حنک غیر ابر دانه
 و اگر سبب رحیم از سردی بود ارا بکرم را حنک باید دودرم حنک و شکر بدیان
 کره یا کوفه ستر

کرم بدهند و کور کوفه مایه بزمینه در زیر مقعد دود کسه و بستانند
 مغرور بریان کرم سه مایه ناخول بکدریم کدر نیم دم بگویند و بر آب کرم بدهند
 و بر جفت کرم و بزایه کرم مایه و بر آردن و نمک کرم کرم نشستن بافع آید بسیار
 مایه در دوده نعلی کرم شود در طوبی خون عصاره فرو می آید و کمان افتد
 و خیر است اندر این حال چون جاوشه را بافع آید و باشد که رجب را مایه
 کرم بوی و علامت و کانی است کی از آب سرد که بدو شده راحت آید علاج
 که با سلق رند و صمادی ارغندش مقشر کل سرخ اندر آب غلبه الشعاب
 بخت سارند و با سبیل روغن حل بدو می آیند و باشد که با ماس سرد بود و بر
 کرب بخت مایه کا و بگویند در زرد حایه مایه می آیند و طما د کنند **بجیدان**
 حایه فادیه بدهند بدین صفت **حایه فادیه** مصطک بلبل دار بلبل کجدر
 قرنفل دار حلی یا ریشک لمریکل بکدریم شکر شحمویا از مرکب هفت مرم کوفه
 بخت عجبها مایه مقدار عود یک حاکم یک محسن فرو آرد نیم مثقال
 قولنج مروارید نیم مثقال قولنج یکشاید و بختش با و باطل کند کسره
باب دوم اندر تولد کرم و انواع قولنج **قولنج کی از لایم رود**
 این نوع قولنج مایه سوزش بود و تشنگی و اجساش **علاج** اگر قوی بود
 نخست که با سلق رند و باید که اندک خمر بر وزن کسد خند کمرت فاکت
 حایه باید که صاف نریند پس آب کشت و آب غلبه الشعاب
 کالک و آب الواب اندر دهنده مایه سوس خیار خنبر و روغن بادام
 و اگر در بوی رنهای قدری شحمویا حل کند صواب بود و اگر حفته از کشکاب و
 مایه سارند و صماد ان بنفشه

نفس و حلی و با بونه بر غلبه الشعاب برک کالک ارد حو اکلیل روم روغن بنفشه
 سارند و کشکاب اندر دهنده و کشکاب مایه روغن بادام دهند و بکیرند آب غلبه الشعاب
 حوشانید و صافی کرم جمل دم مایه خیار شد ده دم قدری خمر و روغن
 حل کنند و دهنده و عدال بنفشه یعنی الوهر دوزیم مایه خون الی کشته اند
 فاکت بگویند و اگر هر هفت روزی مایه روغن بادام **قولنج که از حو غلیظ باد**
 علامتها که اگر از خلط غلیظ بوی مایه و کالی مایه و سبب با خلط غلیظ
 اریس رفه مایه و علامت که غلیظ و در د و مایه و ویدان شاید
 بود که با سلف شمع می کنند **علاج حفته بزرگ** که با شیان برینده
 بر حایه سکیم دهند حفته بزرگ و بختش با و باطل کند کسره
 حصار دم در چهار من آب بریند با سبیل باز آید سلاسه صفت دم بود
 در ده مایه مایه حلی کشته و ده دم روغن شمس و روغن معصفر و افکنند
 و بکار دانه تولنج بلغم باکی یکشاید **شیاف** شحم الحنظل بوزن بادام
 معز و قفل لمریکل نیم دم شحمویا دو دم با سداب پششند و شیان
 کنند مرکب دوم و بنهند **حایه سکیم** شحم حنظل لمریکل دو
 شحمویا سه دم و دودا کس سکیم مایه سداب حل کنند و داروها
 بدو پششند و حایه سکیم سرینج دوم و مایه حسته حفته موی و شیان
 زه پاک بکنند و کسای که دارند دارو کس خنبل شاید داد و اگر عشان کرم
 دارد مغرور حایه سبیل یا حایه فادیه مایه حنظل دهنده **علاج** حایه سکیم
 قرنفل و حنظل بلبل دار بلبل حایه او مرکب دوم شحمویا دوازدهم اندر
 حایه غلیظ و آب

این و سایر کرده باشند شربت دوم **مفتحی بود اطلاق کند** سم خطا دوم
 سهویا اگر دم اینون مصطفا اوسل نم دم کثیرا داکل با گرفتن حب کسبه
 سرتی یک دم کمال شغال و اگر در صعب بود و ملو ماروی دهند بنی علاج
 کشد قولع را و اگر کاه ضرورت بود معجون **الدرد ترید** نم دم
 سرکن کرک چهار دم نم گرفتن اینشون از سرکن دم فانیه اندر دم
 سرتی دهند دم باب کرم اما سرکن کرک اندر بن معجون بکار دارند
 سدل خشک بود خاصه اکل بر سر جاری تا بر شرکای مکنی کردن باشد و در
 استحقاقها باشد و موی بنانه **معجون بود** در حال بکشد بلب دار بلبل
 قرفه بکشد سادج هندی بریک کابل مقشر قزقل جوز بوا لدریکل شغال نم
 گرفتن رهران سدل مصطفا لدریکل هم شغال بدست معجون اوسل دو شغال یا
 یکین سرکنه سرتی دو دم ماسه دم **معجون بود** مادی کشاید
 سفید خلباز مویک دم در دوی عافور جابلبل دار بلبل سلیه اسارون
 بکشد رهران لدریکل دو دم مالکین سرکنه سرتی به دم **سج دیگر** سرکنه
 و صد دم کوفه بکشد ماسه دم مالکین سرکنه سرتی **معجون بود** ساروی
 بلبل سبید و در دلیج اوسل بدست دم افون ۵ دم رهران به دم
 در معون و سدل عافور جاسادج هندی سلیه حبالبسان لدریکل یک دم نم
 گرفتن بنطی لدریکل به دم و به بکشد کای نیم گرفتن دو توارت مالکین سرتی
 بود از سرتی ماکار دارند سرتی نیم دم اندراب کرم **قوله** **لله جنت** **لعل**
 علامت وی اینست که خست طبع مار گرفته شود پس در بدیداراید **علاج**
 حفته بیز

بر بود و عدا مسکه با شکر دهند و مقدار یک نیم کتان و حب الدشاک خوشاشند
 و لعاب بکشد بدست دم از خارج و دم بر یکین و سایر سرخ با فانیه
 کدازند و ۵ دم روغن کیند باوی سامیرند و در دو دونه کدازند
الملاوش این نوع فولنجست که بهار می کشد و باشد که ثعلب بی بدو
 و بکشد مشکک به اگر سبب قولع اما سی نیامه اول حشری کرم دهند
 سحاب رین ۵ دم ماه شغال بشوید و بهار را حشر را شامیدن حشر دهند
 بدهند و سحاب رین بدود دهند با خورد و سکر و برار الحساد و خاصیت
 سحاب دادن اینست که بکازد و لعل کدازد و در دها دارا می کشد و زل می کشاید
 و اگر معجون **الراه** ماحبه **الفاوید** کار باید عنایت بود **معجون بود** روزه
 بکشد و بار گرفتاری بول بر کشاید بون لسی رین کرمانی فرط اسالون
 بلبل سبید بکشد از سرکن دو از ۵ دم سخونایه دم حرمه و در دها کرم
 معربا دلم سرش مقشر یک سداب خشک از سرکن ۵ دم حرمه اندر سرکنه
 کشد کل شبانه زور و جدا بگویند و معربا کرم جدا بگویند و در دها دما کوفه
 و بکشد مالکین سرکنه سرتی به دم ماحضار ۵ دم بر کلاب بکشد **سرحا**
عنینا **قوله** بکشد و مدش کشتن با دارد ای مالک کرم و از دانه جدا
 کرم نم من انکس کل من ال و اندر سرکنه ماسه دم مالکین سرکنه سرتی
 در اند و سهد سرتی سرکنه ایوی بکشد پس اندر دها در حوین دم بکوشد
 پس انکس کرم کند و باوی سلیه در و بکشد و در دسی ۵ دم سخونایه ۵ دم
 مصطفا به دم بکشد دار بلبل از سرکن چهار دم فانیه حال **علاج**
 لدریکل به دم

دارچینی دوم کوفته بخته با انگبین دانی بخته سریند سرنی به دم
نسخه تابشانی محرو را شاید بود در دم معجزه کیم حصارین معز کیم کرد
 شربین لزم کیم به دم کل سرخ طلا شرب لزم کیم دوم هم به شقونیا
 دوم هم نیم بر کیم مال عصیان ای لزم کیم بخاه دوم هم کذا راند
 در داروها کوفته و بخته دریم شربت بود **نوعیست از قوی** که بده
 ای بود کرمان بود در داروها و نری ثقل کرمان بستاند بسبب ال طبع خشک
علامتها گاه گاه اندر ثقل گرم فرواید و احساس شود و خلیه بود
 و زکری روی و زین و صغیف گرم و جدا و نعلت زود گرم سینه
 شود از نهی کیم حوصه بود در داروها و نری خوردند در داروها و نری کبرند
 در سبب گرمی و بختی ناف و دعدغه و عنبیان بیدار و جواب و بیدار
 برید نباید و جواب و دماها بریم شایند و لعاب در همان بود
علاج بکبرند سه بریم بر کیم دانی مقشر مرچش و فسل لزم کیم به دم
 تدید بانزله هم کوفته و بخته سرنی به دم با شربان در وقت گرمی
دکتر بر کیم شربین به دم کامل مقشر هفت دم حوا و حوا از نری هفت
 دم نری کوفته و بخته شربین یک شربت بود وقت حفت بر کیم
 خوردند با نری گرم کرد دانه مال کند و آب و آب و آب دیگر یک شربت
 ابارج خضر شرب سرسته دهند ماز و را از زبانی مال کنند و اگر
 بعد از روید میاید پس از استغراق یک هفته هر با ملا و شاستا مقدار
 به دم اینکانه خوردن مای تواند کرمان را مال کنند و از جهت کرمان حوا
 بکبرند صبر

و زهر کاه آب بوزنه متساوی بنه بان کهن بدو ترکند و خود بردار کرمان
 حرد را مال کنند و کور کاندرا رک سفنا لوب بر کوفته بر شکم نهاد می کنند و زهر
 کاه و توش قطران به سوزن سحر هم سرسته بزناف طلا کنند و شون و نری که بشاید
 و زناف شکم طلا کنند و اگر بر ک سفنا لوب کوفته با آب حفته کنند گرم مقعد را بکشد
داروی که حوا و حب الفرع را نافع اید بر کیم کابل مقشر دوم نری حب الثبل
 قسط لزم کیم به دم نرس فسل انفسین دانی به دم ار می نکل هندی سحر خرد
 سبیدیم حنظل را سن لزم کیم به دم نیم کوفته بخته و با انگبین سرسته سرنی حوا هم
 فکله اسون و انفسین دانی نفع شود بر بود به حوا و نری حوا و نری حوا
 کردن گرم را بکشد و به او پاک کنند با نری **باب** **باب** **باب**
 اندر بیمارها مقعد علاج سرون لادن مقعد بکبرند کل سرخ پوست انا زانو
 نیم کوفته بر کیم حوا و نری نبطی به آب پیرند و در کیم نشیند با خرقه
 ترکند و خود با نری بخته بش بکبرند کلنا و ماز و نری پوست صدف سوخته
 اقا سبب مانی اسفنداح مغسول فرطاش سوخته نمد مرغزی سوخته
 عصا و حبه تدش کوفته بخته بران موضع کسد و حای باریدند و بیدند خاله
 و سست و اگر سرد و علیه دارد مرز نکوش رهای کنند و داروها را به نری
 قابض سرنه و اگر مقعد که سرون اندر لیش بود لشراب قابض داروها
 قابض و در کیم باشد نشوید و بکبرند سر سوخته دوم کل سرخ نمان
 از نری به دم بر کیم حوا و نری نیم کوفته بخته بران موضع بخته و بختند
شفاق طریدن لیمای شرح را سقان کوشند که باشد که لکها منلی باشد
 و در بیمارها بطرف

و سبب وی خشکی مزاج بود **علاج** اگر سبب استلزالها بود رک با سلیق زنده
یا صافن یا با بطن یا در میان هر دو سرون حجامت کند و اگر اما س و حرارتی
باشد بختن سس حبابه و روغن کل در هاون سرب بشاید مایه شود و طبع
کند و مرهم کافورک طلی کند و اگر حرارت فوقی باشد مرهم مقل بکار داند
معریان کا و اما حمر جو بشایند و مرهم کند حدافند ملای حشک شود دار و اگر
بر روی باوی مار کند مکر در او جدا و در مزاج سرد و اسود دار **جاش مقعه**
اگر آن کدم بود مزاج علاج وی باد کردن شد و اگر گرم خرد باشد و غارش با
سوزش بود معده یا سوز بود **علاج** رک با سلیق و در میان دو سرون
حجامت کند و مطبوخ انجمن استفرع کند و از طعامهای شورایی
پرهیز کند و مقل اندر روغن زرد الویج حل کرده طایمی کند و در موضع
را بدو حشر می کند دارد **بواسیر** سبب این علت از حر سوادای
یا صفرائی بود **علامتها** اخ از خون گرم صفراوی باشد خلیدن و سوزش
حت باشد و اخ از خون غلیظ سوادلی باشد خلیدن و سوزش کمتر
بود اما اگر آن پیش باشد اما با دها با شور بادی باشد غلیظ با فرا قره و خل
نات کاسی بجانب زهار خاب و مضرب فرواید و کاسی بر اسف یعنی
سریلو و کف براید و کاسی اسمال جزا در و کاسی شکم بار کبر و درد
بی شرار شود و چون در قوی و کاسی در اندامها بدید آید و خوانند این
این باد و وقت نیست و حاست از مفاصل و را بوا اوازی آید
و این فرقه گویند **علاج** اگر خون صفراوی باشد نخست رک با سلیق
زنده بش

مطبوخ هلیله و عباب و سدستان و الوسیاه و خیار شیر استفرع کند
و اطریفل کوحک و اطریفل مقل بکار داند و اگر جوانی آید غلیظ باشد
در زنج و بوقی معلوم باز نشاید داشت ۲۲ قوت صعیف شوح و چون خلعه
و باز دار و اقراض کعبه با و ح مقل و معجون حس الخلد **جبل** بلیز
هلیله کا یکی بریان کرده و روغن کاوسی درم کعبه یا اندر درم مقل چهل درم
بنج درم مقل یاب کند نازل کند دار و هاد و بر سرند و حب کنند
سری بر بادار دوم **اطریفل** مقل کی با سوز را شور و استوار دار
هلیله مباءه ما کابلی و بلید و اما مشتاق مقل یورن مقل یاب کند یا
حل کند و اما انگین نامزد و جوشاند ما اب برور و مقل یا انگین
آمیخته شود دار و هاد و بر سرند سرتی چهار درم **دیگر** طبع نرم دار
هلیله کا یکی یا اندر درم نزدیک درم سکینه خردل سید درم یک
درم مقل یا اندر درم مقل سلیق ماب کند نازل کند دار و هاد و بر سرند
حل کند سرتی دوم یا سه درم **دیگر** هلیله کا یکی یا اندر درم مقل
کنرا بنج درم الخیر سنی شعور الحمر هاب بر دختن انک اب رنگ
نکرد و مقل و کثیر روی حل کند و هلیله بد و بر سرند و حل کند سرتی
هر شب دو درم و اندر طبع دار و هاد یا بطن بشاید و شراب می بخوید
بسن بکند مار و دکر مانع و کند و در و افا قسا سبند اح همه کوفه بخت
با هم دریم در روی بر اکتند و سید و اگر سوزیدان گرمی نباشد
هم ار اول برک رسد پس مطبوخ انجمن دهند و علاج اصحاب سودا
بکار دارند

دهنده در وقت خواب بود و اگر دندان باشد که در فرج داخل شود
 و روغن کل در روغن بنفشه و اندکی افیون و در مسحه سرشته بر روی بکند و اگر
 با سور متلی باشد و در وقت که در آید در آب گرم بشیند و روغن معرزلز
 الویج و روغن فوکان سترط می کشد پس بکشد آب ساز خام بشیم بان
 بدون کس و بخور بردارند و بکشان صبر کنند و در کنگی شود و در
 نشیند و هرگز نکند تخم حنظل معربا دام تلخ شبانی کشد و مر ساعت یک
 بنهند **دارویی که با سور و احشک کند** بکشد افغ ارجابی اب بود
 و سرودن و کشیدن مفلا در حمار اندکست و کیم او پاک کنند بشوید
 و برند نام را شور و سرشته بر شیند دارند پس روغن رس بر افکنند و
 خوشا شد ناب بر در و روغن نماید وقت حاجت اران روغن طای می کند
 خشک شود دادن الله و آهن کوبد اگر با سور در روغن زیت حرم می کند خشک
 سور بدین **دارویی که با سور و کد حله** شباهه بیل اما سطح هدر
 عاقر خا نوشا که در بیل می کند مقل می برد کوفته بکشد مقل با
 مو زحل کند دارو هاند و سرشته و حل کند شرب سه **دارویی که**
دوازدهم در بیمارها که حرکات گرم بسنگی بسیار و حرارت
 در جانب راست موضع **حاکر علاج** رک با سلق بریند و مر با در
 اب بجم حرنه و سکنجبین دهنده و حاشنگاه کشکاب بر روغن بادام و از
 خمار روز یا هفت روز اب کسسه و اب عبد الثعلب دهد و طبع
 را ناب بین نرم دارد و فلوس حار سرد را اب کاسی دهد و شراب
 اما رو آب انار

اما در سراب نه سک مانع آید اگر طبع گرم باشد فوس طبا شد دهند
 بدن صفت **فرص طبا شیر** طبا شیر کل امفی سهیلوط بجم صاف و در کل
 با کل سرخ صمغ لویان کرم سرطان در میان کرم و در آب کوفته بکشد
 شربتی به هم مالد ای صمغ ها در کل سرخ صندل بدانه کدو و
 اب عبد الثعلب اب کول اب مرکب و با اب کدو مصطلک و دار حنی میزند
 و در موضع **حاکر میزند حاکر سرد** علامتها ریان سید باشد و در کل روزی
 رصاصی و بول غلیظ و سرد و اسهال طعام رز در بدید اب اما در لثول
 قوار و وساد دانست که اسهال عسالی با بیستاری سهوت عایت
 مردی حاکر باشد و با سقوط سهوت علامت گرمی و صعبه حاکر
علاج مایه اصول دهد بر روغن لسنه و روغن بادام تلخ و در دانه
 جگر کرک کوفته و دانه ریوید حنی با به هم سکوا کلشکرایع
 بود از هدر انکه حاکر با حایوان منج معتدل بدو با حاکر مردم
 ملائم در حاکر کرک نیست و اگر سه شب بوقت خواب اما شب بزرگ
 دهند صواب بود و شر ستر عرانی اخلاط سرد را با شربال و اد دار
 پاک کند و سل بکشانید و خاصه جو سیرا اندکی بول شیر دهند و ضماد
 ارس نوع سازند بکشد مصطلک میرا سسین روی لزمیکل دوم کل
 سرخ به هم عود خام سک و سلیل لدر سه دم رعرا نه بکدرم با هم
 روغن بود و سرشته بر حاکر بکشد **فرص** **ابون** با مع بود و اما مع حاکر و سیر
 و اگر کی بدین آید سو دارد و بوند حنی هست به فوس کد معسول لزمیکل حاکر
 اما عاقله کوفته لزمیکل سه

کوفه بخته نسلنجین فرض کشت سربى بل مثقال با کلسر و ان فرض اندر
 نماز بهن و اهر بهها بلغمي بافع اید و کسی با ریحی کشند باشد هم سود دارد
معجون نام و ساسا حکم و سیر در آن بافع بود و در ابتدای استسقا سود دارد
 و سدا بکشد و سکل رین مشابه و کره برید و اند و دارا رول کند و دو
 زن گرمای و دو و نیم گرم کز دشتی است مرد ما معجون جلیقان سلیمه نیم گرم
 قنار ادحر در مرکب یک گرم بلیک مقشر سفید دار بلبل قسط بلج در مرکب نیم
 گرم مرصای سه گرم حب الیاده عدد و ح و عفران در مرکب دو گرم کوفه
 با نکلین سر سینه سربى خند فندقی ناب گرم **اما ساسا** **فرزک** با ریحها معول
 و حکم و سیر و سود دارد که از بلغم و سودا بود و بادها را علقه اند و اخشا
 و زخم بود و رسته بود که از بلغم سودا بود و سکی بفسق و بفت خمر
 و اسراف طمت و اسهال بلغم را باز دارد و بافع اید و در دکن را و مثانه
 زایل کند و سکه و سرفه را نکل بود و اکد بر و سیر مرم کفی شود دارد و نیم
 سفید و کی سفید تلونیا است یک گرم و سیر و عفران اید و خند بید سیر
 نیم سکل قسط و ما با خشخاش سیاه سکل عاف سیر و سیر و کوفه
 حکم کرک چشک کره سه برابر کوفه با نکلین سر سینه بعد از شش ماه بکار
 دارند سربى نیم گرم با نیم مثقال اندر آب کشته باد و سیر
 و ان با آب سبزی که در آب برک سدا با آب برک بد که تیار کرد
 گوید از اینها مرکب که در حاضر بود کل و فیه صافی بود با سکنجبین
 دهند **ناب** **سرد** **مردم** اندر بیمارها سیر **درد سرد** **مردم**
 علامتها حرارت

حرارت اندر جانب حب و لشتکی غالب **علاج** رکب یا سکنجبین با اسلم
 رسد از لبت حب آب کشته و آب بادیان هم اسکنه دهند و اسطوخودوس
 در اوها اصحاب شود و آب عنب الثعلب و آب کرونش در مرکب کوفه
 هم اسکنه دهند و ابانج ففرا عا و بقون در مرکب یک مثقال خسته کنند و دهند
 و در عا و بقون با دو و فقه سکنجبین بافع اید و آب کدر شین و آب برک
 سدا با برک بل که سار و العر کوبند از کلام که حاضر بود کل و فیه صافی
 کره با سکنجبین دهند و برک سدا برک بل لشیای چشک کرک و کوفه مقدار
 دو گرم با دو گرم شکر چند روز از بادها بدهند و اما شین نایل کند **درد**
سیر در سرد علامتها کدرانی بیشتر و دشتکی نباشد و دلیل و نکلین بود
علاج ما ۱۲ صول دهند بر و عن بادام بل مغذله چهار دانگ بریان لایحه
 در کحل کره و نیم گرم انسون سوه با یک و فقه سلیمه بدهند با بر
 باک کسد و افسون بخت به کبریتها و کی کوفه بخته با نکلین سر سینه
 به هم با نیم مثقال بافع اید و اشق برک کحل کره و معز با دام تل کوفه و برک
 سدا با چشک سه برابر کوفه سیرند و بر سیر دهند و دهند و
 الحی و برک بخته و فردا و بخت به کبر کوفه هم سیرند و سیر دهند
 بافع اید سکنجبین عنصلی اندرین با سابع است و عذان با فدی از حور
 کر سازه و طعام و سیراب از و می جویند در مدت چهل روز سیر کریم
 و سیر بگذار **مردم** **ساز** سیر بگذار از اینها چهار گرم بلبل سید و اشق
 در مرکب دو گرم لکه کحل کنند و داروها در و سیرند فرض کند سربى دو گرم
 با سکنجبین فرضی

سر و سخت نگذارد فی دوازده هم به کبر زاونه طویل اندر ساله و کبر
 دومه با سکه چینی سریند سری کل نطال اندر طبع اندسون با طبع بهت
 به کبر **فرض خرد** در دهر زکهار باد بود سور دارا جال و شلایع سید المله
 سرکه بکنه بشاید در دهر زکهار یک ستر بر یک سداب خشک کوفه با وکی سریند
 و فرض کنند و بر سر هم کوبند و ناخته شود نگذارد که بسوزد بر سر نرم بشاید
 سری به باد دومه با سکه چینی **باب چهارم** مایه دانست
 برقان علت نیست که زکله تن کبر و زرد شود و نیشاه اما برقان زرد
 از صفرا باشد و بدست زردی لجر باشد و آرسنه که در سفد رهن افتد
 و برقان سیاه از سیرد افتد و شرح آن در کتاب ذخیل باد کرون آمد
علاج برقان زرد نشنک غالب بود و دهان به و سنگ ششم و دهن بر زرد
 و دل سخت و بکن بود و کفک بود زک بود دار **علاج** اگر برقان حکم
 باشد تا هم زک و دهن و سیرد دهند اما زک رض زک یا سلق و ندیا اسلم
 انزله زک و سیرد طبع اسنان روی دوست هلبا به زرد و غاب
 واجاض و عمر هندی حکم کسوب به خوشن غار لغون ساهنه ترکیباید
 حاجت و اگر شهل سندر یا سانه خیار شدر ایداب کشته کفایت باشد
 و مالکین باغ بود و هر با مایه سکه چینی بر روی دهند و پس از سکه چینی
 لجه و ساعت کتاب دهند و اندر کشتکاب به کروش و به نادان
 و به کبر که به حکم اوام حاضر باشد در حکم می برد و کشتکاب بر روی بادام
 و نگر دهند و اگر نوب اید و مراد او سکه چینی شان دهند با حکم
 هر دو از کسیر و اب

علامتها

و اب اما در نیش سرین موافق بود و در اب نیش نشانده و در اب نیش
 اب نوب و یک دفعه مراب و نیش و نیم هم اندر مان در و یک حل کردن
 بدهند و در و یک فردا به خاصه اگر دهن اب زن بول کند و یک ستر بر یک
 حقد در عیشک کردن کوفه به نخت اندر حلاب با اندر مال العسل بدهند تا که
 درم فی کوفه به نخت مار در و خاب مرع نیم بر سینه بدهند با حصار درم بر سیا و نیش
 اندر طبع اندسون بدهند این هم برقان زردی روی فردا اید و پاک کینه **یوقان**
شیاه زک با سلق یا اسلم رند از دست خب و با سفراع سودا شعل
 شود اما الحری و غی و زرد بر گشایان مد کند و مرصه اندر اب برقان زرد و زک
 کردن اندر دهن اب نیراف اید و اگر زک زرد و سید مرکب بود از هر دو
 زک رسد با سلق یا اسلم **باب پنجم** اندر ابواع استسقا
 استسقا به نوعت لخم و سدان به بلع باشد که با هر در هم زکها با کینه و طلا
 لهرت و سدان ماده پاک پاک باشد اندر فضای شکم کمر داید و اصلیم نقص
 هضم لهرت و سادری استسقا اب خواستند است و سدان صغیر جگر بود و سبب
 صغیر اب کی بدو به دفعه بواند کرد و با دانهها بتواند فرستاد و در و سبب
 ایدامها تن زنده شود و از خاکر اب خواهد شد اما خاکر را با حاجت اید و بماند
 حوج ابی کر سنی که اندامها است اما که بعد طعام خواهد استسقا نشنک
 همه اندامها است ای آنکه خاکر اسهول و در هر اب که صغیر باشد و اب
 را با دانهها بتواند فرستاد مراب که خورد شود اندر خاکر مانده و خاکر بماند
 کتد و زاب نیش در فضای شکم مع بود و مراب هم احسان باشد کتد و بذر
 سبب علت مشارکت

احساس مستقیم کرد و چونکی شرح از کتاب ذبیح باید دست و امثال
استفاده است که هر چه باشد در خان بهمن سبب گرمی حکم و طوینها که
حکیم و استفراغها نولد کند جگر امارت بول و عرف بسیار و انفعال خون
و افراط طبعیت بدان سبب خشک نولد کند و سبب ان خشکی انست که طوین
اصلا که مدهرارت عذری است که بکلیک بدید و سبب بکلیک از قدر
حرارت عذری که باشد صغیر گرم و مریکاه که حرارت عذری صغیر
گرم و حکم صغیر شود و کینوش خون بتواند کرد با مستفاد ادا کند **علامتها**
استحس طعام و شراب اما علامت زنی انست که شکم گران باشد
و شکم هم خون مسکی در آب بود و علامت طبع انست که ناف هم از شکم
بدان گران نباشد و بطن هم خون مسکی باشد در آب که اگر در پیروی و ندا و از
طبع ابد و علامت طبع انست که اندامها اما سید شود و اگر اندک شود
و اعتقاد کنند بر و نشیند و جای انست بدید و بکرمان نماید و در یک
و اندامها در یک زندگان نماید و بشیرین راطع نرم کند **علاج زنی**
سترین علاج زنی را است که کشید نیست و گرمی و در آب منع کردن
و بعد از آن روغن کردن و هر بامداد ریاضت معتدل فرمودن و اندر
و اندر گرمی به خشک عرق اندن و اندر یک گرم نشاندن خنک شراوه
و به باشد و تن او را قصاب و در یک گرم و در آب و در یک گرم و در آب
و باشد و خون است که کو کرد و آب زاج و آله آب و باشد و شک
اندازد که کند و چند روز و آفتاب بهند و جای آب و باشد
و استفراغ بخت

بجای عاریقون کند **جای عاریقون** که بزند عاریقون و در عصاره
غایت و بوند حتی در یک دوم سکر و طبرزد و در حب کینه و مراباد
یک دوم دهند و اگر اسهال بسیار در و بار بزند و شراب عریان با اندکی
بول او مانع اید و آله شرعرا باشد سر را بعلف برون بزند و در
همه کرده و مقدار صد گرم هم که در و بماند و در یک سرند با شراب و بیک شوند
و عدا او بماند بران کردن دهند و جبرمان کل ساخته باشد و اندر جمیع گرفتن
و بجمه بادیان نشیند و هر روز مقدار و در ستر اوس بماند و آب او کند و اگر
در زنان اندک بود آب ترید کنند شاید و حریتی روغن سرح مار و عن بکام و در
دسته و در آب خام بخت نافع آید و لیکن حام با فواید و اگر بیمار از گوشت
صبر کنند که در تدر و کجیک و کک دهد و بپا کرم با هر خون
اب بخت و اگر بضرورت آب دهند با اندکی سراب بپا میرند با آب
انار قناعت کند و اگر در پی و حرارتی باشد مراباد آب بر یک ترب و کرفس
و کشته کوفته و فشار و جو شائیل و کفک برداشته بالوی با اندکی
شکر می دهند **علاج طبع** سگم را گرم دارند و سپوس گرم کردن و نمک دارند
و مانند ز و پوست سمور و در و باد بپشکم پوشیدن دارد و ماء المصول
دهند با بگون فداد لغون و پوسته زین و کلدزمی جابند و عدا خون
آب دهند و روغن حور رین و معتبر **علاج سلمی** ریاضت معتدل
فرمایند و طاع را بعرش و معد را با یارح فیض را پاک کردن و اندر
اب در باد و آب معدنها نشاندن **کل کلاخ** اندر استنفاح که مانع
بود در باد

یون مدبر پوست هلیله رز و تریه عارلقون لدریکل یکدم عصا
 امسن سه دم نه سوسن اسماکون یکم کاسنه کل شرح مغریم خیار
 رسوس ارهریکل دوم کوفته ریخته بس بکرنند و لعین پاک و فاشه
 و منانه حار سترادریکل باند سه دم یکم بکراز و بقولم کرند و دارها
 برو بکرنند سرنی دومه ماحهارده **باب شانزدهم** اندر بیمارها
 کرم و سیاه و اعصابا سلب علامتها **اما ش کریم اندر کرم** علامتها تبلازم
 و شنگ و کراخی اندر کرم و اریط و شور تواند کردید و برباشد که عشان بکرم
 دارد و رمان سیاه شود **علاج** رک بایسلتی رند و کشکاب برو عن
 بادام و شکر دهند و آب کرم دهد و حقب رفت کند و حار ستر
 انداب کشته با ایدمالحسن دهند **اما ش کریم اندر کرم** علامتها تب
 و شنگ نباشد و کراخی و کشلاخی بدشته باشد و علامتها بلغم ظاهر
 بود **علاج** ع کردن و شراب الخیر و کلکس دادن **سراب الخیر**
 درست مانع آید بکرم الخیر سنی دوشن ادریم من آب برند با سه
 یک بماند و سلاطه و بکرنند خود دوشن ادریم من آب برند با سه
 اید و سلاطه بس طبخها هم بیا بیزند و یک من هم انگن روی افکند
 و سسل و ریقل و دار حلی حوالی آن لدریکل یکدم و عفوان نیم دم
 سه دم کوفته در ص بند و در طبع افکند و بقولم کرند و بس
 بیرون از سرنی باند سه دم و هفته اریط کشک و بیک کرب
 و یک حقد و در حطی و الخیر و برباشد و سان و نیم خردن و دریم
 کخند سار و وضعا لند

از یکم کتان و یکم حطی و برباشد و اشق علك البطم سارند به بطا و سه مرغ حاکل
 و معرسان کاویم کداخته اندک مقل و درازبانه دوی حل کنند و طبع کنند
 و عدا سوس اب ماعسل و روغن بادام دهند **ول کریم و سوسن**
 علامتها اید بول خون از کله باشد خون با بول اسخته و فوشه بود و بان
 و بان بیرون آید و اریطیان خالی نباشد و اندر نواحی کله الخ باشد و کاه
 الم اندر سان دشت باشد و برانها فرو آید و کاه در میان هر دو نقطه باید
 و اگر دشتان بود خون با بول اسخته بود و رفتن بود سوسن و خلدن و شانه
 بود **علاج** قصه ماسلنی کند و اریطه حیزها نیم و شهر و سوز و هر کند
 و کشکاب و سراب سفه و سراب خشکاش و شراب کاکه و شکر
قرص کاکه بحریمت مغریم خیارین ۵ دم کل لدریم صغ عنی کدریم
 الا خون لدریکل دوم نیم یکم خشکاش معربا دام شربن مقشر دپ الوثر
 کثرا ساسنه یکم کرفش لدریکل دوم افون یکدم یکم کاکه خشکاش
 عدد کوفته و ریخته نلغاب اینستون اقراص کند شربتی سه دم با شراب
 بنفشه **دیگر** معریم حارین یکم حورین یکم کدو شربن معربا دام شربن
 نیم فرقه لدریکل نه دم یکم حطی حار و مغد دانه این نشاسته لدریکل
 دوم خشکاش سه دم دپ سوسن حار دوم صغ کثرا لدریکل یکدم
 کاکه کوبی دو عدد کوفته ریخته محسبه سر سینه شربتی یک مثقال دراب
 لسان الحمد **قرص کبریا** بول خمر و اسهال خون و قی خون و لسانا مدشر
 خون حصب و بواسیر باز دارد کبریا سینه مرارید و درع سوجه سافه
 عدنی مغشول

سرفه بر کوهی سوخته که در یک سه دم کل سرخ نیم حرف کشته خشک بمان نشانی
 و بمان کردن کلنا رصع بویان کردن که در یک سه دم طباشیر افاضا عفا
 لجه التیش که در یک دو دم کوفه بکته باب لسان الخلد امراض کشته بزرگی
 دو دم ما شراب بود و ما باب یک حرف ما باب لسان الخلد یک خیار
 ما شراب ما شراب خزر رس شانه بال کند و اگر با بول خون و حرارت و سحر
 نشانه ریش را مطیع بچ گرفتن و به با مان و اگر با یک کند **ان نفوف**
 اما الشکر اما العسل بدهند بکند فطر اسالون و یک گرفتن و سحر
 را سن خشک یک حارین یک کوه حرمین سه ما بک کوفه بکته و نمک کشته
 سرب یک درم ما دو دم مغر جلعون مغر خمار حرمین یک کوفه بکته
 میره مکار خاد سورش را و فروج را شور دارد و اراض کاکه که با کره
 به سورش و فروج را با فیه **سلس البول** این علتی است که لی خوار
 مردم بول از دهان حکد و سب وی سرد مزاج و سستی شانه بود **علاج** می کند
 و ما باب کو کر نشاند و روغن سداب و روغن فرغون طلای کنند و ما سب
 لبول و عجز با و سر دم بطوس نذر حاجت بخور **روغن سداب** بکند
 یک سداب بکوفته ما باب بزی و بماند ما باب وی بکند و چهار یک
 و در آن کر روغن ریت بدهند و بخوشانند ما باب برو و روغن بماند بس بکند
 خندند بکند سه دم فرغون سعد بلبله و سب که در یک دو دم
 ۱۵ کوفه انداخته سه دم روغن کنند و بوقت حاجت گرم می کند و زهار
 و حوالی وی مان می ماند و اگر دو دانه مشک بلی روی کند بخت یافته باشد
ما سئل البول

حب الاس یک محلب مقشر حد خولجان روه وح گذر راسن سه ما بک کوفه
 بکته نمک کشته سرفه مری میامداد و شپا نگاه سه دم و کوست رو باه کا صبیح
 آید **و ما سئل البول** این علتی است که مردم ارب صبر می تواند کرد و در حال آب
 خوردن سرفه اید یک با کردانند و سبب این علت کرم شدن مزاج کلاب بود
علاج اگر قوت قوی باشد یک با سلسلین دند و اب اما ردهند و سبب بکته
 و اب یک حرف و سرب غنم و شراب بیلو فر و شکاب برو عن مادام ما روغن کل
 ما مقدار دو دم اسبول اندیاب خیارین ما شکر و امراض طباشیر با مع بود
 موه طباشیر اندرین شریها بکار دارند باغ اید بدن صفت ۵ دم نیم کوک
 یک حرف که در یک مانده ۵ دم کشته خشک سه ما بزر و هر که اعشته خشک کره
 و بویان کردن کل سرخ کلابی که در یک سه دم کلنا رصع عینی صدل افاضا
 که در یک دو دم کافیه هم سه دم سرفه سه دم اید اب انار ترش و کلاب با مع
 اید و هر که و کلاب در روغن کلاب در موضع مالبین و صماد ارجله شب جوان
 کوفته یک سدر و یک سور و یک کوفته بقله الحفا بدش هادن و اکلیل
 یکها نباشد صندل سرخ سبب نوفل انکی کافیه کلاب سه و یک قطن که
 بود جکاند طلای کسد و طعام دوع ترش و ماش مقشر با سفندلج و بکشد و کتک
 جو غنم سبب ترش زرد الویشیم هندی طفیل از عدلین مقشر با ب
 عموم **عسر البول** ما بک گرفتن بول اسر گویند و دشواری اندر اسر گویند
 و سب وی ما رخ می باشد ما سبطه با بادی علیلط ما صعیق قوت دافعه
 ما حیری اندر بحری بود کوفته شور خون سنک با خون نوره شور **علاج**

اگر سبب رخی باسقطه باشد رک یا سلقین ریند و در آب فایده نشاند و در کمال
 می آید و بول را سقا با طهر و روغن کردند و اگر حرافی باوری باشد آب
 عنق الثعلب و آب حرمین هندی و آب کج خرف دهند و بکفنه اندم استقاع
 کند و اگر سنگ در معده بود مانند بطلک علاج سنگل اندر جابجا هوش
 کند اید و اگر سبب از حر فزون باشد سبب عانی اندر سرکه تر کند بکشی
 پس سلاسه داران سرکه سلخه شین سازند و مراباداد بدهند و داروها که سنگ
 مثانه برادرند باغ اید و بهر ت کرم خشک کوفته بکفنه ساه را باغ اید و از حر
 فزون دار و رک باک کند سرنی هم با سدرم با حلاب اما العسل دهند
معجون حرافی اندرین باب نیز دارد بکنند اندون فزون چند سدر
 سنگل و عفران رخنل دار حلی دار بلبل لبریک چهارم هم کج هم دوم
 رخم بلبلان مار و عفران باغ کوبی سه هم امون فزون عفران سراسر
 کند تا عسل یا سرنی و داروها بدو لبرینه سرنی بکشد با یک مقدار آب
 کرفش با آب کرب و روغن سداب اندر اخلیل حکا کند و طبع حنظل
 و طبع فظرون سنگل و روغن خوشانیل چند شده سرنی و روغن کدو
 واجب اید و باغ بود و اگر سبب مادی باشد عطوطه مار ۱۲ صول دهند
 روغن سد الحمر مار و غر بادام تلخ و اگر سبب صمغ قوت مثانه باشد هاب کوکب
 نشاند و روغن ارمنی را کحل کنند و با حلیل فرو جکانه و روغن کادو و زهر
 برنیک اب تلخ انج حاصری باشد و جکانه باغ اید و بهر ت که در حاصره نه
 تواند که با اخلیل اندر نهند بول کشاکش شود و عفران رینه لبریک در اخلیل

نهار که نیم بول بتافرد

سبب بکفنه کرم بزنند و در آبها برهم فشار و خون کای با شود این صناد بزنند
 بکشد کد و سر و سوراخا صمغ عربی مار و بار بوسند کاند و فزون بکوشن برین کفش
 کران با حلیل برک منساری کوفته بکفنه سرنی بکشد و برین کفش طلا
 کند و بران موضع بکشد و بکشد و بکشد که خون سفید و دیگران بپوشند
 باخای من تحت شمع و بکفنه کون نگار داشتن شعله دار **باب**
هفتم اندر بیماریها که مخصوص است بمرکز اما س قصب و خایا کد
 حرافی باشد رک یا سلقین ریند و در آب کشتیزند و آب کسبه برک
 بکشد و در حرارت نشاند و صدت باشد اندر باغ حله با بونه بهر طبع
 حکا اید و سبب خون حصص کند و برینند و اکلیل و ارد کلام با سبب و زرد
 خایه اندر سبب محان حصص کند و برینند و صمادها که در کتاب دخیب اید
 علاج اما س نشان ماکره اید اندرین باب **باب** است **باب** حایه **باب**
اما حور را از اندیشه مسارت خلای باید داشت و اگر شورت عاک بود
 کا و تمام باید کرد و در هم رخم و غوطی کردن این علت را و همه اما سها را باغ
 اید **مرهم رخم** مرد است که بر رود او برک تلخ هم کشترا اش لبریک ۵۵
 عاکس البطم رخم لبریک هشت هم موم سید و سدر اسن و سرکه حل
 کند ترزد و موم بر روغن اید کلا را در داروها بدو لبرینه و بکار دارند
ریش قصب و خایه علاج ۲ لبریک یا سلقین ریند و در طعاهما کوفته بزن
 بریدیز کند و صبر کند و عذروت و کلانار و سرد استل کوفته بکفنه
 بریداکد **حارین قصب و خایه** ۲ لبریک یا سلقین ریند و در حایه باغ
 بهر ت که

و سردی دانهها حاکم کند مایه بوجه برآید و اسان سرکه تر کردن
 هر روز یکبار مایه بوی شونید و همچنین بر کف و سرکه بر کف می شوید و اگر لخته اند
 روغن کلسین خایه طلا کند **بالا بر شدن خایه** علاج خود را از آب سرد
 دهوا سرد نگاه دارد و هر روز از آب گرم می نشیند خاصه آب کوکورد
ساراملین و دی و مدی علاج فرغون خند بند بنبر سعد عا فرور جافط
 داربلبل از بریکل یک جزو مشک ربع جزو کوفته بخته روغن باداب اندر کنند
 و گرم کنند و زهار و خایه و حوالی آن می آید و کونی و دودا مشک یکبار دارند
 و یک کب برمان کون ادرین مایه بوی و با طیف که از یکم شمدان کنند
 شور دارد و از زبشی و از حره هاتری شراید بر هر کنند **صفه فوت**
و مباشرت سرخند که مودم محروم دارد و کرم بشر خور و اندرین کار ضعف
 تر باشد و از دوع نان و حره نان و امرود حنی و خود خام و آب
 آب اغشته و منبوت مثل فوت بمامز باید و کش باشد که از نبی کالنه
 و یکم حرفه خندان فوت باید کی غیب ماید و میرود و مرطوب و سخت
 مانع آید و نیم گرم آید و مانع عذر خایه مرغ مانع آید و عذر انلیه خشک
 مایه ادر حنی کبابه حوالی مانع آید و جداوند سراج معتدل فله بر کفی
 و روی لرو و بسیار و مانع آنکی بود و لختل مانع بود و نوش دارد
 و زبناج مانع آید **روغن فرغون** بر زهار و حوالی آن کردن ماه
 زاسور دارد که در فرغون آید و بلبل حردل چند سد سر عا فرور خا
 بطرفین که بر کف یک گرم مسک دایک کوفته بخته روغن قسط حل اندکار

دارد

با

باب هشتم

در بیماریها که مخصوصست بزنان بسیار
 آمدن حیض اسباب آن یا بسیاری خون باشد یا کمی و تیزی خون یا
 قرحه باشد ادر رحم **علامتها** ای از بسیاری خون باشد نبض عظیم
 باشد و رنگ روی سرخ و تان و همه تن قوی باشد **علاج** فصد کند و طعام
 ارتماق و نار دانه و عدس با گوشت کوساله و یا بجم بر آب مار و
 تر کون باشد بن ضعف شود و خون روغن باشد **علاج** تسکین حرارت
 بشریتها جشل و طعامها غلیظ از عدس و یا بجم جنایک با ذکر کند
 ادرین مایه طایف قرحه باشد خون عض و کند باشد **علاج** رک
 با سلین زنده مارک مایه بوی ماء العسل شود و در طبع حله و فرور
 کالنه و شادق البزور یکبار دارند و آب کوکورد نشستن مانع آید
باز ایستادن حیض بوقت اسباب آن یا کمی خون باشد ادرین یا
 غلیظ و سردی خون بود یا زبخی مایه اطام اما علامت کمی خون نیست
 و بدن اران استفرعها بود باشد خون بر عاف و عرق بسیار
 و مانند آن و تن لا عرو و ضعف شد باشد و رنگ روی **علاج** مرور و زبمان
 و آب زن نشستن و طعام معتدل نوری دهند خون ماء الح
 و زرد خایه بر سته و ساد کامی **علاج** علامت غلیظ و سردی
 خون آنست که اندامهاش با من سرد باشد و فریجی آن پی باشد
علاج لذ گوشت **علامتها** طعامها گرم لطیف اندک خورد و در ناصت معتدل
 کند مرور و زبکافان و سحرینیا و فلا نلی و کونی و سخن و ج بکار داند
 فاند

طوطی بزرگ
 و فان قوی و موافق
 و شان اول و دوم
 و شان دهم و اول
 و شان دهم و اول
 و شان دهم و اول
 و شان دهم و اول

نیم کوفه اندر صدی دوم روغن نیم با کام کوی کنند و ده گرم زدن در ساعت
 بکیرند در و کنند و ده هفته در انساب رها کند بوقت حاجت می آید و اگر بخواهد
 بدندان مانا سداب مالند مسفت بیشتر کند **سفوف** کی حذا و در مراجع سرد را
 مانع آید هر یک کام نیم خرین رین تا خوله نیم گرفتن نیم مغز کام نیم مساوی کوفه
 بخته سرتی بکیرد اندر طبع بر سیارشان و یک سفال نیم با دام نیم کوفه آید یک
 و نیم میبخت مانع آید **حرب** **شبان** علامتها بول سخت یا خوش بوی بود و بیست
 مثانه خارد و بیرون آمدن بول یا دغدغه بود و در بول بول همچون شبنم
 باشد **علاج شیرتان خوردن** و کشکاب در وعین با دام و لعانهای آبی
 اسفند هاندم حرب و شهر بار مرغ فریم خردن و روغن کل حفته کردن و با خلیل
 جکاندن و سادین آلر و در مانع آید **ساق** **الرو** **عرب** هر یک خرین و ده گرم
 نیم خشار نیم ده مغز نیم کدو شیرین نیم حرد نیم حطی مقشر مغز کام شیرین
 ساسنه کنراد سوسن نیم جشاش کل له منی نیم گرفتن نیم به سبید
 در سرتی دوم کوفه بخت سرتی دوم اندر شراب سفینه و شیران
فتیق علامتها سرگاه که بدست مار حسد های بار شود فراق که اندر روز
 فرو لعل بود اگر فراق های بار شود آن به باشد که اندر اثر کوبند که
 فرو لعل باشد **علاج** از هر کفها و کاد های سخت مار به هر کف خاصه
 از سن طعام و بیای رفتن و ارطای های حسن و جبری گران و بیوه ها با فلفل
 برداشتن و آوار بند کردن و اسلا مباشرت کردن و بیوها با ذاک خوردن
 اجسوار کنند و آن موضع را سه داشتن و اگر فراید و دشوار بارهای
 شود سبب

محلا صماد رادع بکیرد طحلت ترا سفوف سکره کوی کوی کوی کوی بر
 دهند و بر ساعت بدلی کنند تا بکیرد سماق باز بوسه است و شراب بکیرند
 و در بخت و اگر در سخت بود اسیون و عفران برابر بشیر لسانند و محوم
 روغن کل بکیرند و طبع کنند و لوسا ارباب بخت بلویند و ضحاک کنند و در نشانه
 و طحلت کند و اما من سرد و اگر در روز دوازده باز آید بکیرد سحران
 عدس مقشر له میل بکیرد استخوان شوحه داکلی نیم سکر چند و در سرتی دوم
شیانی که در نیم مع موضع نوع طبع براند و در طوبی فراید نیم خطل جبار هتکله
 سرتی دوم نیم عرطیسا بکیرد کوفه بخت مای دوم سوسن شیان و آینه بلویند
 و سبب سارند **صماد** **حماد** کوی له رادع و منعه و محدر و محلا رادع
 آن بود که مان باز دارد و محدر در ساکن کند و منعه بزا زد و محلا کوی
 کشانند طبع رادع سرد و خشک و منعه گرم و محدر سرد و محلا گرم و خشک
وجع المفاصل و بقری سرد علامتها موضع در چند نیم ن باشد و گرم ناشد که اگر
 بکند و اگر ما سردی و تری باشد کرانی کند **علاج** فراید و مالطه ضوول
 دهند و روغن با دام نیم با روغن سد اخبر و کلنگ سن دادن و اسفراج
 محسوس گان برک و جب سن و جب شیطرح کنند **سویجان** **مدل** بکیرد
 اما راج فیض بکیرد سبب آن بر زردان مای زهر سفوف لدر میل کل داک
 نیم خطل فطر بون لدر میل دودا که سمها با برف منحل کند داروها کوفه
 بخت بر و بکیرد و جب کس و این کل بخت بود و اگر در محسوس مای سودا مر کوبند
 داکلی خرین شیان و زیاده را اگر از افراط بر شند خرین های سفوفیا کسد و غذا
 خود آب

و صمد ازین نوع باید بکند حفظ بشراب و روغن زیت بسایند و طلا کنند
 و اگر حاجت اندیش با حفظ بار کند و اینجا که محله باشد مرفون بر روغن زیت
 بسایند و طلا کنند و سر کفن کا و صمدی باغ محرابست و متعلقا و شراب
 که اخته صمدی محله است و حله اندر سر که بریند با هر اشوب و اینکین برینند
 و جوی دیگر دهند پس ابراهون عاله بسایند و طلا کنند و دو نور بکند از آنکه
 خشک شود و روغن کل هرب می کند و حله و کف و نیم کمان کونیه یاد
 محله است **عرف النساء** علامتها در دوا سرین با را نود تا قدم فرو اید و علامت
 او بگویند علاج مفاصل و بعضی بوی بخند و طعام کمتر خورند و بعد از طعام حرکت
 نکند و سر بامداد و بامشب معتدل کند و جداوندان علت و نفوس را و
 مفاصل را شربت خورد و سرگاه له صبح باید با حصار فصل بروی بکند
 سراب نشاید خورد **دولای** علامتها در کها علیط باشد و سبب و بکند برسان
 مای بدیداید و سبب وی از امتلا در کها باشد و فراح شدن آن و از طعامها
 غلیظ خوردن و از پس طعام حرکت کردن و این علت پیشین حلال
 و سکا نزا باشد **علاج ۲** و مایند در او و هائی که بلفم و سودا سود دارد
 و وارد رک با سلبی رند و اسفراع بما الحس طبع انهمون و مانده از کینه
 و هر صفیه ابارح و عا و نفون و انهمون و حرا و منی بر کینه و بدهند و ازین
 طعام هر که بکند **دالفصل** اس علی اینست که سبب وی بگویند سبب دوا
 باشد و دم سان مای علیط و سبب سودا و بگویند سان مل لیکن ان این علت
 و حلا و مای دوا بوی ازین بکند و دوا بی عفن نباشد و درین بکند و درین
 این علت را رعایت حال

تر کبکد و مرد کرون بروی بریند و بکند و وارد جو بسکله بریند و طلا
 مانع آید **بخت اندر بستان در امدن عدها** بکند و روغن سفینه زان
 خاب طلا کند و دردی سرکه برین مالند و بعد و برک سعال و بول سداب
 صمد کبکد مانع آید **اماس بستان** اگر کرم باشد بول با سلبی رند و سرکه
 باب گم سامرند و بکند کبکد و سلبی رند روغن کل ارد با قلا هم بریند و فضا
 کبکد و اما سر دمانه مایونه کوفته بکند ادراب با دیان و آب کرفس
 سرکه صمد کبکد مانع آید **نور نام** ادر روغن المفاصل
 و نفوس و عرف النساء و دولای و دالفصل و **علاج** و نفوس کرم باشد
 و اینست که سبب این علت از صغیری بود و عصب بود که در دمنه بود و از
 بسیاری مای و فراخی سفیدها و در کها علامتها اگر مای کرم بود موضع
 درد کرم و سرخ بود **علاج** اگر مای خونی بود بکند رک رند اما اندر
 و جمع المفاصل رک اکل رند از مردود است و اندر نفوس و درد
 اندامها مردوسون رک با سلبی رند از جانی که درد باشد و شریفا
 خنل دهند پس داروی سهیل دهند اگر سهیل دفع نوازد کرد با اندر
 مارون نفی بدیداید دفع کبکد و موضع درد دمنه اندراب کرم با سرد
 مایاندر می دهند مای آرام گیرد و داروی سهیل با سوبخان و سنا مل
 و صطربون دهند هر سه مای متشابه واحد کبکد اما حاصبت کرم
 است که خلط سرد را با سهیل از مفاصل دفع کند و سفیدها و در کها را
 قوت دهد با خلطی دیگر اندر ان سفید کزرتوان کرد و مفاصل با رتواند
 و کب

و بسترین داروها اگر چه حله دفع کنه اما سفدها را که یکی بگذارد تا اختلاط
 هم نهان سفدها بگذرد و بمفاصل آید اما سرکه کان با این خاصیت معطر را زیاد
 دارد او را اندازد و هائی معطر را فوت دهد دیگر باید دانست خورین
 نیک و کفیل صبر سفونی باید داد اما اسهال نفوس باشد و بسیار خورین
 سرکه کان خورین عسل را تحت کند بدست هرگاه که بسیار خورین شود
 مفاصل را نه که نه نرم باشد داشت هم روغن و سه بط و سه مرغ و مانند
 و از سر داروی مشتمل باد و از مشغول باید بود تا مان او جاع مفاصل بکشد
 پاک کند اما داری مسهل ترکیب جان باید کرد که صفرا و بلغم دفع کند
 اگر اسفراع بلغم تنها کند در حال شود مندر باشد اما دیگر بار صفرا بخند
 و رطوبتی دیگر بگذارد و بدان عصب و باز از **مشتمل نافع** سرکه کان بوزید
 هر یک بکشد و نم ببرد و نم مای زهره و دو دانگ و کفیل زین گمانی
 نقل سفونی از سرکه کانلی ح این مای یک شربت است ماد و دوقه
 حلاط بدهند **مشتمل دیگر** سرکه کان هلیله بزد و در لبریل چهار دانگ
 سفونی سم خطل از سرکه کانلی و نم مقل مصطکا انیسون از هر
 دانگ کنه نیم دانگ جب کنند و بدهند **مشتمل دیگر** مای بود جهت او جاع
 معاصل صفرائی و بلغم را شود دارد و در کفیل بلبله دار بلبله مرینقل
 مصطکا عود خام مار مسک خویو از سرکه کان دو دم تدبیر آنکه در سرکه کان
 به دم سفونی سه دم انکلسن و سندر داروها کوفه بجهت سرکه با انکلسن
 سرینی دو دم باشد هم و صمد کس را دغ بر و خند پس مرکب مسک

خالی نباشد و درش کرم **علاج** این علت خون علت دوائی باشد استغ
 کردن با الحین و طبخ انیسون و پس از اسفراع خاکستر خوب سر
 و الحیدر خاکستر خوب کند و از حله و سرکه کن در و نیم و نیم هر هر
 کوفه بر روغن زیت سرکه طلا کنه و بندد و در و در رنگ ساندیس کشاید
 و نان کنه **معالج سوم** اندر علاج تب ابا و حصیه و مانند آن **تب**
 باید دانست کاتب هر از غریب است کی اندر دل برافروزد و با
 موال کی اندر تجویف دلست و طبیبان اندر روح کویند با میز دباخین
 اندر لکها بگذرد و اندر مین بر آکنند شود و مین را کنه و بد جانم
 که مفرات آن بدید و بدید و طبع بدید و فعلها شصت طعام شرب
 است و هضم آن و فوت خاستن و نشستن و رفتن و خواب و بیداری و مانند
 آن اما کرمین و کشارند و حسان باشد که مان افزونی اندرین
 کرد اید و حرارت عوری از هضم آن عاشر شود و از آن کی بخاری بد
 اید و روح اندر شریا بقا غلط کند تا بدان سبب بدشوار کی گذر تواند
 کرد و بدشوار کی هم تواند در بدن سبب کرم شود و کرمی لبریل باز دهد
 و از دل شریا بقا ماناید و اندر مین بر آکنند شود تب بدید اید و در
 اکل هرگاه که سوالمراج کرم اندر عصبی بدید اید سر یا بقا و روح
 ان عصب و روحانی اندر کرم کند این حالت تب ان عصب باشد از هر اکل شریا
 عصبی کرم شود کرمی ان اندک اندک بدل باز اید و هوا که اندر کوفه
 دلست ان حرارت غریب و آن سوالمراج را قبول کنند و اید اید و در
 و مین باز

ماحون باشد و گرمی و بسیاری چون **علامتها** رنگ روی خشم سرح باشد
 و در کها بر جاسته و محتلی و طعم همان شیرین و حرارت است حرارتی باشد
 لدع مگون حرارت کسی که از گرمای هرون **علاج** فصد کسه و خون بسیار
 در جود فوت و غمزد و فصد سال هرون کسه و پس از چند روز عطوب
 هلبله اسفراع کند و نسکله فتن سال نسکین دهند **تب عرق سوه**
 سب این تب عقوق صغرا سوخته باشد و درون رگها هه برانند
 رگهای که نزدیک دل و کمر و معد لبت با عقوق بلغم شمر بود که
 با صغرا سوخته سامزد و صغرا سوخته ابراکم کند **علامتها** حرارت
 این تب لازم باشد و باطن سرد است از ظاهر باشد و نسکلی عظیم بود
 و زبان درشت و رز و ما سیاه بود و در ورخران ادر اعات و تراشا
 کند و هر احر عرق کند **علاج** ادر نسکین حوارت مالعن باید
 کرد و هوای خانه خل باید داشت و بن کاه تو سدن با نسیم هوا خل
 می باری که و حرارت محلی می بدد و بداند و بن مار کرد و
 سکسپس سالی سراب عموم و در وواح دهند و حرارت دل را بشرا بنده
 سر و سراب صندل و مرص کاه نسکین دهند و معوص عدا اب
 کد و اب فرین هندی اب حار برش کشکا به رین دهند و اگر
 با سفراع حاجت اید ملوس خیار سدراب حرما هندی دهند
عقب این تب لبت که مکرور باشد و مکرور نباشد **علامتها** در ک
 مدت هفت ساعت بود و بدست زین دوار ساعت و کمتر از چهار ساعت

و مرچ

حه اردوار ساعت بگذرد و چهار ساعت باشد و بدان اندان
 ارجا لصد هه باشد و اگر بدست صواب رود عدد بر بهاس هفت بدین
 ما بدو باشد و چهار نوبت بگذرد و بسیار باشد که سبب لطافت
 با آن بکسار پس نباید و مانی عرق مانا سهال صفر بگذرد و بنص عظم
 وی مختلف باشد و ماری سرح و ماری و رقی باشد حرارت این تب
 مویا سوار حرارت دیگر مویا باشد و سرمای اندرا عارتب باشد
 محسوس بدن ادر و در ساکن شود و باید دانست که سبب سرمای در اعرار
 میخاید ادر حرارت باشد که رطوبتی باید مکرور اید و بد عصب
 مریس موزد با سرما ان رطوبت محسوس کرد و نباشد و سبب کامل بشر
 ادر سکا لوجه ان رطوبت ادر تب باشد سردی ان محسوس نباشد انست
 که ان رطوبت ادر بن ساکن باشد ارجای محالی می گردد از حان محالی
 می شود و مرچ ادر بن ساکن باشد اهرای بن ما احرای ان حوکره باشد و در
 حال میر جایی که دو حمر با یکدیگر اندر یکجا و بدماند میان ایشان
 نسکلی که بداید لازم لبت بن مرطوب این رطوبت در حال محالی شود
 و ارجان محالی هر که کند سر سردی ادر و ادر ارگاه حوش محسوس
 محاور سوخته هه احرای بن مایه احرای رطوبت مکرور و مر جوی
 را اهرای بن حسن سردی ان حور رطوبت که مان خورک نباشد مانز
 کرد و مویا محسوس کرد و درون بداید **علاج** مویا ادر سکنه بنز
 سرد کردن دهند با سراب عموم با سراب رواج مانر اب الو شیا و در

نویسند

المخلوط من طبخ
وتجفيف الثوب القوي
والنوع الذي يبعث الدم
والسليم والسواد
من مثله

دواء يجب الاسترخاء اللسان
من كل واحد ثلثه درهم ساج وناخواه وزراوند وبزر الكسوفس وبزر
الثبت ومصطكي وساليوس ودوقوا وانيسون وكون من كل واحد
درهم لؤلؤ وكهر بامن كل واحد درهم بدق ونخل وعجرج بعسل الشربة منه
وزن درهم بيا فانزل بشراب عتيق م دكلر ذلوك لنقل اللسان
يؤخذ نوسا درم وعاقرقها وفلفل ونخل اجزاء سواد بدق ونخل ويدلك
به اللسان عدة مرات حتى وفوقه ثم يمسح بها حفظ ان كان ضعيف المعد
من سوء المزاج البارد فبالجسم التدبير بالحار بالزنجبيل والدار فلفل
والناخواه والمصطكي من كل واحد خمسة دراهم معجونة بالفلفل المصطكي المصنع
والعنداء اسفندناج المعول بالطفل والدار صيني وآن كان من احتياج
البلغم فبالجسم التي بعد الطعام الذي يتوقعه الفجل والنخل ولبس عليه ايضا
شرب كثير ماء ورق الفجل المعصور في صبة ساعة حتى ينحل الطعام ويسقط البلغم
ثم يشرب عليه شربة كثير من الماء الحار ثم يتقيا من القالة لبقراط الفجل
الساوون في الفالج والقوى والخدر والرقعة والتنج من العلل محدث من
استرخاء العصب او ضعفها من الرطوبة البلغمية او من سوء المزاج البارد
وعلاجها بايارج فيقرا او بايارج لوغاديا والترقان القارون والمجون
البلاورث وبالحقن المصلح للبلغم الغدا سوربا العصافير و
الشرب العتيق من مثله

باضف
لها

دواء لوجع الظهر
ان الناصب
اميل الى الصنف اعشدة درهم
لبطخ اربعة دراهم صمغ
عشر دراهم زنجبيل درهم نقل
ودار فلفل وخردل اسفند واحد
نخل درهم شحم الخنظل واحد
دقيق من كل واحد مثقال
دقيق من كل واحد مثقال
عقرونيا درهم بدق
فخر بومن بيا وخبث
الشربة ثلثة دراهم
من عمود الحبيب

باضف
لها

حال کس را در طوبی بیدارید سکنجین باب که دهند با ماشه کما
 که در ماک صغرا بر اندازد و اگر بکند بقوت بهوع و حرکت اهرات
 عریضی حتی حرکت کند و مایه تب بکند دارد و بدان سبب لوز و دساکلر
 شور و هرگاه که تب گنارین شور اندکی کشکاب دهند و روز دیگر
 بوی نشانه آب انا رتزش و شرین دهند با شحه انا ر کوفه و فشاره
 سکر بدهند که هم حرارت ساکن کند و هم بقوت سی صغرا را دفع کند با شراب
 الوشیاء دهند با شراب کل مکرر با سکنجین یا آب سوهامی و سرد کرده
 با آب هریاء هندی تا اندکی حار سدر یا مغله یا زرد هم سفینه برده
 اندر کلاب کداحنه و مالوه یا مقدار دوم برزق طونا با آب الودشکر
 و سروده از آب عجم یا از آب الوبیا از منشونا از بر هندی تا از کشته
 زرد الویا از کسکه حومه یا شیر بادام و اگر مایه صداعی و ناسه باشد
 طبع را حقه نرم کند محمد کینه یا شیانی که از سفینه سکر سفونیا نشانه
 و در هر حال دیگر همچون بدترین محرقه باشد **شرط الغب** این تب و غیب
 عر حاله ارجاء سفاست که از بد کند صغرا و بلغم بولد کند و کما
 من هر یک را از دوع و حکو یکی بد کند ابراحد که بوان نهادر از هر یک
 بلغم کامی غلیظ تر باشد و بسیار بدو کامی رقیق تر و اندک نزد کامی
 صغرا بدتر باشد و کامی بلغم و کامی صغرا سوخته و کامی با سوخته و کامی
 هردو ماه از اندرون عروق بر و کامی بیرون عروق بدین تبها
 مرکب و اما بی خاصه نیست مگر سطر الغب و عر غیر حاله که اندر
 نامی نهایی اند

اند علامتی مرق سان بشرط الغب و عر غیر حاله انستکی
 مان سطر الغب اگر چه صغرا و طوبی باشد لیکن هردو بهم امیخته نشانه
 و چون یکی حرا باشد بدن سست نوبت مریک جدا باشد آن روز
 بود حرکت صغرا باشد آن روز گرمتر و اسفنه تر باشد و روز دیگر که نوبت
 حرکت طوبی باشد تب اهنه بدو هزار تر باشد و مایه عر غیر
 حاله هم صغرا و طوبی باشد لیکن هردو بهم امیخته بود و حریک
 کینه باشد بدن سست فعل مریک جدا گانه بدن بتوان آورد و بسیار باشد
 اندرین هردو تب اندر یک نوبت لوبار باشد مایه یا سرد و فراشا
 بدید آورد و بار گرم شور و علامت علیه هر خلطی از اعراض و احوال
 مرتب بوان دانست **علاج** طریق جواب اندر علاج این تبها انست
 که تدبیر طبع نرم کردن و تند تر کردن و بدیدارد بار بول و تدبیر مشام
 کشانی و عرف آوردن و بدید عرف از نای من راباک کردن و این تدبیر
 حرمه سبکتر و سهل بر لطیف بد کند بدان طریق که اسان تر بود
 و اسفراع قوی از بدن بدید آمدن و صبح کنند و اندر اعراض تب نگاه
 می کنند و دفع مان غالب بدتر از آن کوشند که با غیر او و اگر حاجت
 سکن حرارت بدتر باشد سکنجین ساکن دهند و اگر بدو یکی
 باید بدو یکم کنند و مع او و یکم کسوت کنند و با حریب از نیم
 حارین دهند و اگر سلطیف و طوبی و بدیدادن آن حاجت افتد
 کشکاب دهند و اندر کشکاب خود و یکم یا دمان سحر و دفع بود و نونا
 خشک سنبیل از پنجهای

در جود باشد در افکند و بش از کشکا - سکنجین ساک دهند با
 ماسکنجین نزدیکی و بزرگ عقد از خاست گشته و آب مادمان و کلشکر
 در وی کراخته و سکنجین مکنسین ساک عسل و سراب عموم عسلی و
 عسلکو سکنجین سرشته این سرینها همه موافق بود و اگر حاجت
 اندن سکنجین حرارت که بدست ریاضه سکنجین شکوی دهند و اگر بزرگی
 کنند بزرگ کشته و به او کسد و اگر کج حصارین زیان کنند صواب باشد
 و اندان و در طب شرینها بر طب باشد و حکم مشاهده تصرف کنند
 می کاهد و می افزاید و مرکب که اگر نصیب بدید اید استغراق کنند و نفق کلشکر
 کراخته ماسکنجین امخته موافق بود و شراب افعلین صواب آید
 و نیم دوم ترید مانیم دوم عاربتون ما به دانک سقمونیا اندر شراب کل
 مکرر یا با کلشکر سرشته مسهل لطیف و سبیل باشد و اگر با استغراق
 و بی حاجت آید معجون حصار سدر دهند و از پس استغراق موصی کل دهند
بین صفت برک کل سرح ۵۰۰ سدر ۵۰۰ اصل سوسن ۵۰۰
 مغز حصار کج کاشته در مرکب حصار و دوم سرینی کل منقال با کلشکر و اگر
 صغیر و بلغه یا یکدیگر برابر بود بکوبند کل سرح ۵۰۰ نیم کشته به دوم منقل
 دوم مصطل مکرر شربتی کل منقال با کلشکر **تب بلغی مرکب**
 که حرارتی عرس اندر طوبی طبعی اندک کند عفوشت اندر وی بدید اید
 با طبعی شود و بلغمی تواند کرد **علامتها** سرما و لرز قوی و باید
 نزار سرما دیگر آنها باشد و کاه باشد که بیمار سردار که در میان برفست
 و دیگر گرم

گرم دان نوع سرما از بلغه علیل باشد که اگر بلغه رجاتی کوبند و طعم همان ناخت
 و نیم معول صغیر و سهوت باطل باشد و ماسه و عشان و عشی بسیار و روغن
 صغیر و صغیر و متفاوت باشد و مارون رفیق و سدر باشد و با حرس و بن
 شود **علاج** مدت یک هفته سکنجین عسلی دهند و کشکا به که در وی کج یا کج
 بخورند کج باشد یا با ماسه عسل ۵۰۰ در وی روزانه بخند باشد و از پس یک هفته بفرماند
 حصار و اعانتی و بی سکنجین عسل و آب گرم فرماند و از پس یک هفته کلشکر
 دهند با مصطلی و انیسون و طبع بمسک کلشکر نرم کنند با ۵۰۰ کلشکر
 کراخته با سی ۵۰۰ سلیسیس یا میرد و دهند و نبرد و مصطلی در کج منشا و
 کوفه بخت شکر خند و زنی به شربتی کل منقال یا دو دوم طبع دوم کند و باغ
 آید اما بعضی به بلغه باشد که با آن سرما و لرز نباشد و کشاریدن آن ظاهر نباشد
 و مانند سدر دق باشد و اندر علاج وی سرینها بر اسن و لطیف کنند چندان
 داری نباید کرد که بلغمی باشد از هر اکل می باشد که لطف کرد و در باغ
 براید و سرسام تر آید که حصار کد صدای باشد با طاع صغیر بود و صواب
 باشد که آن کلشکر و سکنجین ساک اندر کد درند با سکنجین و آبل با مادمان
 بخت ماسند و این تصرف حکم مشاهده توان کرد و **بقراط** از هر آن گفت الحی
 للشاع لینه و لا تغیر فیهم سلا الحی و لینه و لا یقدم علی السحس الا بعد
 الحیات و الذی و اگر طاع قوی باشد استغراق بلغم تخم حنظل کسد
 و اگر در بول یا الصول کسد و از پس استغراق موصی کل دهند **تب**
 در نوبت از طعام و سراب باز دانند حصار و آب سرد اگر اسهال تب
 و توان کرد و صواب

در درخت شوره و آج بملوها دارد و هم پوسته باشد و نفس را شیرین نماید
باشد و بر سینه و بر شکم بسیار باشد و در پیرون اید و در کتف شوره و خطر
ناک بود و اگر خست اید بر وزن اید پس تب اید تحت بد باشد و اگر
اید بزیاید و تب کساری نشود هم بد باشد **علاج** سرکه که در شهری اید
بسیار بزیاید کسائی را که نایل باشد فصد با حجامت کند و اگر کوفت
و سیری و جگرها گرم بر هر کس و آب سوه طبع بر داند و خون اید بید
اید هوای خانه معتدل باید داشت و بن حمام پوشیدن و هر چه مرغه
اب سرد دارد و صدل و کافه بر باندن و کلاب و سرکه سفید بر کشیدن
و آب کسیند با بفع سماق یا سحر اما ریش و باز و کلاب سوره
سرمه بکلاب چل کردن یا اندکی کافه بحکم اندر جگانه و اگر جلی گرفته
شود بر آب خرگوش عرق کند و آب و عداست جویند و عذر
با هم استیمه با آب انار ریش یا اید را آب عجم و اندکی سکر و طفیل آب
عجم یا بر سرکه شمر معربا دام و کشکاب از جو و عدس مفسر سازند
با مانع اید **حب** لعاب اسببول و لعاب دانه ان و کناب و فخن
باب کدو و آب حرنه هندی و آب کیم حرفه و آب عجم و آب ربو آج
و آب انار ترش می دهند **باب معالجت حیاتم** اید را اما سها و ریشها
و جراحیها اما س کرم علامتها شرح باشد نامرمان و سوزش **علاج** فصد
و حجامت و اسفراغ بمطبوخ هلیله یا اما الفاکه یا بقرض بپخته و طبع
نادر صندل شرح سید فوول باب غیب الثعلب و در سینه ساه فایضا
حضرت

۱۰۰
در عفران و مراب کسیند و حل کرده طبع کند و اگر ترسند صلب شود
کسیند و کوفت با روغن گل بسیارند خون مرهم کند و بر نهد و اگر سب
اما س رچی با سفت باشد صندل شرح در عفران بر اید باب کسیند
ترسود طبع کند و اگر ریشم بان بروغن گل حریب کند و بر نهد و دیدن
اما س سرد علامتها اما س کران باشد و گرم نشاند و هم کل تر با شد
علاج سمانی اید سرکه حل کند و ان سرکه با آب پیامبرد و بدنه
بد و بر کند و بر نهد و بدند و بروغن و نمک بمالند و آب حال سفر خوب
ملوط پیامع بود و اگر حاجت اید بر اسفراغ بلغ کند **سرطان**
دلی باشد که انرا حنک بسیار باشد بخون سرطان اما سرطان بود که مای
ان سودای حال صی بود و باشد و سوره و صرا امینه باشد و ناله
و سوزش و صریان بود و هر دو سرس مایان انترش صفر بود اندر
لسان و در حنک بسیار افتد و نبرد خایه افتد و اندر روت خست خند
ما فیل بود که بداید و لون ان نرس بود **علاج** صواب ان بود که
نکاه دارند تا سحران بماند و بیفزاید و ریش نشود و اسفراغ کند
سما الحن و هر چند روز چهارم افیمون بدهند یا سکنجبین فایضا
علاج علاج مالکولیا و علاج حدام کسد و بد بر طب و بد پیر اعتدال
سازند و حکاکه سکل اسبا و سکل انسان و حکاکه سر ساه را آب
کست و آب کسیند و آب کسیند و عصان کول و عصان بر کخرنه
با لعاب اسببول سوره طبع کند سوره دارد و انرا نصف که صبر اسفراغ
اندر

علاج دمل گفته **دمل** فصد و حمامت و استغراق بهلله و نذیرها لطیف
علاج اوست و عدا غرقه لطیف بر سکار دارند و حست اسهول بر که
اعسته بر یخته و مار پوست کوفته بخنه بموم روغن سرینه بر یخته و سر
لده روز و دو روز بماند و بر یخته خون ارد کنند با مان خشکار اندر
روغن بخنه با حر دل با غمر حشک فرو کوبند و بروغن بجم کتان بسترند
و بر یخته و حله با خرما کوفته و سرینه و بجم کتان و بجم مرو و بجم کوفته
باشین الخیر یا با خرما سرشته و با زرد کش با انگلیس و روغن سرین سرینه
و بجم کتان کوفته با سر کتی کوبند و هم بر پیش سرینه بر یخته و رو
بر اند و بدک کوبند کوفته اندر حرفه بر یخته و اندر انش نرم نهند با حله
شورین او را با روغن کاه و کهن بمالند و بریم کسد و بر یخته **شرا**
سلب سراناسناری خون و صفرا بود با بلیغ شود **علامتها** ای خونی
باشد سرخ باشد و حرکت وی در روز و شب از بلیغ شود بدید اید حرکت وی
اندر آخر روز بود ماه را حشک و بیم رکتش بود **علاج** ای شرح باشد
اب غمر خورنده و بیم با غمر طلا کنند خون شود رک رسد و طبع
باب بیوها و هلله زرد برم کنند و روغن ترس و اب انار ترس و شیرین
و فرس کاثره یا فح و آگه مدست در از کور دوم هلله زرد و یک مثقال
قیصر سکفین سرینه بدهند **اما بلیغ** را حست رک دهند و بیست
بکلسا کر مسهل با با طریقل مسهل طبع مروارید و انار ح فیهرا تا نذیر
عادر معول یک هندی اندمون و بجم حنظل نر کند کشته و بدهند
و براب رفیق

رفیق مانع بود **حمه و عله و نار فادی و کاوره** این سه شویات و اما سها کرم
باشد **اسانما** بر های سرد باشد که دریم بکونه می شود و بکن باز می شود
و با حارس و سوش باشد همچون گردن سرخ و بعضی باشد که کل بدن باشد
و باشد که بر آنها باشد همچون ثلثول **اما حرس** برای باشد کرم و سوش
و زرد سیاه شود و ترک کند از رو **و انش فاری** برای باشد در اب رفیق
و حارس و سوش صعب **و کاوره** شویات باشد سرد و میل و صلابت دارد
از هر اکل ماکه او علیط باشد **علاج** مهر بیکه کر نذر نکست حست تسکین
صفرا کند با بعمه و اب انار ترس و شیرین و مانده ان و از پس فصد
کسد و مانده و طبع هلله و با الدما بین و سر حست استغراق کند بر
بهندل شرح فوغل شیا ف یا سدا کل لایق اسفیداح از ریز
باب تسفر تر و اب کسفر و اب کوک اب غنا الثعلب و کلا
و آنکی سرک طلا کنند **و حمه و اب** پس از فصد استغراق کنند پس بهندل
شرح بمالند و مار برش بمحان یا بهت شحه ایدر سر که بر نذر دوم بپشاید
و بر حرفه طلا کنند و بدوی نهند و شبان روز سه بار مان کنند **و کاوره**
بمخاض علاج کنند اما استغراق بطبع هلله کابلی کنند و از نذر و افشوی
حالی بکدارند **کروخاوش** کرم حشک باشد و بیم شود **علاج** کر حشک کر ماه
خوشاب و اس حذر و ارد خود شستن و استغراق بمالین بکیرد
بجم روغن مغر زرد و الوان از هر یک که دریم بکل طعام سیماب کشته
در هر یک که دریم نیم شامیر و سر که بر کند و بکنی دیش کرون بر سینه با حشرات
و سه روز میتواند

در کرم باطل کدش بشوید و اگر ندر باشد فصد و طبع شهرت استغفار
 کسه و اطریفل شهرت مکار دانه **اطریفل شاهن** جداوند کز خواثر
 باغ اید هلیله زرد چهل درم هلیله کابلی سی درم بلبه افلا سسار سکه لبر
 کل بدست درم شهرت سی درم لوند حلی کز و خشک لبر مرکل درم کوفه
 بخت مادام حرب کد طحلام و یک شمشیر سینه سربتی چهار درم مانع درم
 قرض سکر کلی کز و حارث نایع اید هلیله زرد هلیله سباه ارم مرکل
 درم صبر هفت درم سفونیا دود درم و نیم سفونیا حد اگاهانه و طاف
 باب شهرت بشاید و حسل کد باحتد کت ی شایه و حسل ی کد
 سح ج کد سرب سی درم **دیگر** صبر هلیله زرد لبر مرکل یک درم کل
 سرح سفونیا ارم مرکل دانی نیم کشر ایم دانیل باب کاسنه باب شهرت
 ح کد کل شربت بود **طایر کت** کندی زرد چوبه لبر مرکل یک درم
 نیم زراوند طویل دود درم حب الفصد هست درم نبات کسینه یک درم
 کوفه برکه اغسته و دروغ عن کل حل کرون در جام باب ابرافان با ندر کل
 اسن - رور طلی کسه **یکیزند** یکیزند مرد اسکل راج حیز بد اید کوفه
 برکه سبانه و در خنر سفال کد و چهل دور درمن نمنا کد
 سن سرون لید و طلی کسه کد کهن ارم و سن بر کد **دیگر** یکیزند سبه
 دروغ عن کل لبر طلی کد کد و حسل باغ بود **امحارث را**
 سرکه کلاب - روع عن کل اب کرفتن طلی کد و کد سخت فوی باشد
 حله و روع عن و سیم حطل سرنه و در کرم باطل کد یکیزند اب انا رندش
 ندری لبر و روع عن کل

کل خوشاند با اندکی فوام کید در جام طلی کد و حشاش ندم کوفه
 و در سرکه اغسته در کرم باطل کد مانع اید و بحرست **والله حارث اندر دوزخ بود**
 یکیزند چوب کل درم سیم حطل نیم درم صندل سرح دود درم سنابل یک
 درم کوفه برکه و روع عن کل طلی کد **و کرا اندر دوزخ بود** شب غانی خوشه
 با طیران شسته حرق ندم بردارند **سعه فرسه** و ندر کد سعه خنک باشد
 رک بس کوش بر بند و ان خون در مالند بس برهم سرح طلی کد **درم**
سرخ درم و بشپار کرم و اک درم و درم اندامها بناید باغ بود و کوست برادر
 بردا سکل زرد و درم و درم چوبه کل حرو و درم بشایه و لبر مرکه ندر کد
 دروغ عن رت با روع عن کل مریم کد و سکار دارند و لک تنفال یکیشاید
 و بر کرون حجامت کد مانع اید یکیزند کشر حسل سوخته و سعال سوز
 کهن حشا کوفه با سرکه و روع عن کل طلی کد **و اکدر** **و باشد درم** فصد
 و حجامت کد کد و اسفراج و طبع هلیله و لح فوفنا کد سعه
 ندر دویال مس معنی روی سوخته فصل لبر مرکل دود درم کد رت
 پمان ارم مرکل چسار درم و لفظار و راوند طویل صبر لبر مرکل یک درم کوفه
 بخت برکه و روع عن طلی کد و حرز هن برند و سران اب باک بشوید
 و سعال سوز کهن کل کل حرو برکه نشاید و طلی کد سعه و کد
 اندک الکد کی رک بس کوش برند او را و رند بنای اسکار
 سرنه سرنه و بای افند یکیزند عطسایوم اید و لفظ شپاه
 خوشاند و باحاط طلی کد **و یاصع** کشر اعلیه زرد کوفه برکه حل

وزاوها دارد بشکافند و راست کنند بشع علاج کسه و از دانه ها
 نرود لایق و در روز حشک نگار دارند **در صفت اسفراع ارزیر**
 مرداسنک لدریکل یکجور مار و سوار هر یک نیم جود بسیار بند و چکار
 دارند و اگر حراحت میرانند باشد در او نه گرداند مرآت حشک
 حشک کنند و بگویند و بکنند و برمی کسه و خمیر بان حشک کردن کوفه
 بخته سو دارند **دوری که خوف باز دارد صبر کند** که پوست لخت
 باوی بود از هر یک کل جود اندوزد **در جوی** لدریکل نیم جود کوفه بخته
 نگار دارند و برکنش اسب و سگس جود سوخته و ناسوخته خون باردارد
دزوری که بیکان برون ارد در او نه کرد کوفه بخته با یکس برینه برینه
 و بی بی بختن کوفه با یکس سر سه خار و بیکان بر او در و کوست ضفیع
 نرودس باب مانع بود **اکله** داع کسه باله سمین با شین
 مانده احوالی ان داروی نبود بختند و گردا گرد او کل لینی بر که طای
 کسه و خون کوست او سه شوره کرب در برانش بخته با رخم
 کل بسیار بند و بر بختند ناسیانی سفندس سر که با ممرج کردن
 بشویند و مریم رنگار بختند بدین صفت موم علیک الدظیم مع
 ناسا به لدریکل بی هم رنگار دودم روغن دین بخت است **در رنگار**
 خدا کانه بسیار بند و موم و علیک و ناسا به با روغن دین بختان دور رنگار
 در افکنند و در هاون مالند با سوار شود **در سینه دیگر** استی باغ هم اندر
 سر که حل کنند و دودم رنگار بادی سامیرنه حسانه بقولم
 هم بود

بود و باید که رنگار سر که باشد نه نوشا **در قلعید** اقا با
 دودم دودم روغن سرخ و زرد شب عانی لدریکل سن هم لعل هست
 هم سرینه سر که سر سینه و اقراض کنند و با فتاب بختند با حشک
 شود در او نه اکا صان دهان عریض کنند **در عرفه** مطبوخ هلیله
 و مطبوخ اسمون اسفراع کنند **اطریفل** که خاصه از بهران حلت
 اند مانع اید و اگر در دودم سر که نگار دارند ماه این علت زایل کند
 بکنند هلیله کامی لیلی اما نبرد بختل قندیل در بر اید کوفه بخت
 حرب کنند و بختند که داخته سر سینه دودم کل شربت بود باب کرم
 یکم مروا سبعل اندر شای نان و لعاب بکنند و طای کند و اسبعل
 اندر طسح حله اعشته لعاب بکنند و برینه کهن طلی کسه و روی
 روی بر روغن حرب کنند و بر بختند **بای که در دودم و ندر حالین**
 گوید که حرف دودم نو کسه و بر انکست مای بیدند و حنه نوین بود
 بود کنند بختد دیگر حاجت نیاید **مقاله** **نیم** اندر علاج
 شکستگی استخوان و کوفتگی و فشار دکی و بیرون که مفاصل در جای
 جوش **علاج** مرکب که لیس نوع افنی سر که اگر مانع نباشد در حال
 رک شد و بختد مایدان تو مع بختد و خون کاهی دیگر کسته و طبع
 را بختد نرم با باب اب میوه ها و او نه و بر بختد بطوس دهند ار
 دودا کل مانع هم و بر بختد خنی اندر حلاب حل کنند و بدهند
 و عدا کشکاب و ماش بختد و اسفیداح دهند و روغن با دام **اکله**
بختد کین باشد

سلجمن ساق دهند با کبریا و بسته اند مرکل نیم دم بگیرند سبب میان
 پاک کردن و کلاب بخته نجاه دم کل سرح دم اما فاضل مصطلک
 مورد سنبل از مرکل به دم و عفران کوز سرو صبر از مرکل یکدم مایه
 لعل مرسته بر معول بریند و بپزند **اگر الم بکار مرسل باشد** بکریه و بپزند
 جلی روی باقی از مرکل دو دم که مضمول طباشیر از مرکل به دم کوفته
 بخته با سلجمن ساق شربتی دو دم بکریه صندل سرح نفثه خشک از
 مرکل به دم اردو جو سه دم زعفران یکدم کافور نیم دم بکلاب و عفر
 کل سر سینه بر جگر بخته و اگر حرارت کمتر بود بکریه کل سرح به دم و ذر
 مصطلی دار حنفی سنبل از مرکل یکدم بدک مود سه دم و ذر روغن خرگ
 مار و عن سمی حل کردن دارد و باید و برشته و بر جگر بخته **شکلات**
لا تخطل از جای بیرون کنند عفتی علاج کشیده نشت حد اقل بجای
 خویش بار نمود ولایت کنند و بپزند اما کشیدن بر فنی باید خنک در در
 عظیم نواید بکند **ارردن سدر عضو** بر روغن کل حرب کسه و برآمورد
 کوفته و بخته بروی ماسنه و بپزند و ماسه رو زنگنه بپزند و کوفه خشک نباید
 بست با گرم نشود و اما ش نکرد و مادی سازند ارارد ماش و آب
 مورد بر و حرقه بدوند کنند و سرد کنند و بر عصونند و بپزند و بپزند
 محکم باید بست و حرقه سه حار بار پیش نمیکرد اند **مفالت**
ششم از زینت **دال الثعلب** علاج امارج فیقر اما سم خطل
 و عار نفون مرکه حنه نوست بدهند و اگر کسی را امعا صعب باشد
 و شحم نتواند داد

و الفون
 الفاج
 سحر

داد بطبع افمنون اسفراع کسه و ایاچ سفرا و سجون لحاح بکار
 دارند و اگر سراج کرم باشد اطریفل کو حکل و طبع هلبه برزد دهند
 و به کپور بزنند و ایاچ فیقر از روی حل کسه و بدو عن کسه صاف
 بر جا و مرصون بزمی کا و و برشته طلع کسه و بیاز مالیدن شود داد
 خاصه سارند کس **سبوی** علاج حطی تنو و آرد خود سرکه تر کسه
 و بر روی طلع کسه و کل ساعت صبر کسه پس بشوید و اگر در فنی
 کا و و سم حنظل باوی بار کنند فویر باشد و رود دندانک کنند
ه از کردن موی ناماب جغندر و آرد خود می شویند و صبر اندر
 آگ بدک میوزد نر بپایند و طلع کسه و یک زمان صبر کنند پس
 بشویند و موی را بپایند با مایه و هلبه سیاه می شویند و روغن بود
 و روغن اما بکار دارند **بال کردن موی از عضو** بکریه اهل
 دم زرنج برزد کوفته دو دم آب مابکشکاب در شوزا شد
 و بپزند یا بشوید و نشسته بود بکار دارند و بار حبا قلا
 بشویند یا بکریه اهل نجاه دم و به زرد نشاسته از مرکل دست
 دم نرسند و در که طلع کسه **باطل شوی** مو بر آب کنند و زهر نرغاله
 بانیم دم نوشا در سارند و طلع کنند و دوجه که بنای علی گویند
 بکریه و کل بروی بپایند و در مرکه عرف کنند و بکار دارند و حاشک
 سو ۲ سن بگویند و صرگاه که موی بکشد طلع کنند و با بکریه کیم
 الحن بگویند و بار روغن یا بپزند و بر موضع موی کنند طلع کسه شب
 بکار دارند

و کلس
 الفاج

دیگر روز باطل شود سه صراج دوسه نوبت مالیدن هم باطل کند و با
 اسبغول برکه اعسنه بسیار بمالند تا بکزند فموسا اسفنداج
 از دراز مرکل کل حوض شب عمان نیم جزو باب برک مع بنایند
 با بجم به هر سرکه بخورسانند و داروها روی بپایند و بسیار بمالند
 با اصل موی پر **مع سوجن اهلک و رزیج** اول دوعی کل طالع
 پس اهلک و رود باب گرم بسویند پس باب سرد نشیند پس عدس
 معشر بپایند با کلاب و صندل و کافور طالع کسه لک و سخت حخته
 بود بریم اسفنداج بکار دانه و مژگان کل پرورد بسبیل خایه
 و دوعی کل و کافور را با اندودن **دارویی که بوی اهلک برک کل**
 برور و خمرها خوش بوی مالک با سرکه و برک سفنا لور ایدن باب
 بعایت است و برک سا هسبرم و برک زده و خنی و معصره هر یک
 حل و آمیخته بوی اهلک بزنند **کلف** فصد کند و بطبع هلیله
 و اسهون اسفنداج کند و اناج فیسرا بکار دانه و رزیج زرد
 باب کسرت شد بسیارند و طالع کند و بجم شب وارد با فلا
 و معربادام به و مغر بجم حریز کوفه برزد آب معصره سرشته طلع
 کند پس ارا بکار کرما به برون لعل باشد با کاهار آب گرم بخاشند
دارویی کل معربادام معشر سه دره بجم حریز به درم سیاه
 دو درم سره در معادن بسیار خاک اتر سیاه نماید و معربادام
 و بجم حریز سیاه کرد و مر سب طالع کند و کل هفته روی نشویند
 و پس از

۱۰۷
 از کل هفته خون بشوید کلف پاک شده باشد **برص** بطبع هلیله
 و اسهون اسفنداج کند و اطر نفل کوکل و معجون کاج بکار دانه
 و بجم بجم تر ب کندن رونا سن شیطرح حریز سبیل حردل
 بجم خطل مازنون سقونی ساهه براد کوفه بجمه برکه طلع کرون باید
 در کرما به با براد فتاب **برص** کند و اسفنداج با یارح لوقا دیا
 با اندر طبع اسهون کند و اطر نفل ماهان بدر بکار دانه **صفقتش**
 هلیله کالی دست درم بلبله اما در مرکل درم اسفنداج اسطو
 خودش در مرکل هفت درم بریک کالی مقشر با نوز درم عار نقون
 سن درم سادج حندی به درم بلبله دار بلبله با مشکل از مرکل چهار
 درم شیطرح سعد و کحل فسط در مرکل سه درم کند و فر نفل مصطک
 اندسون خربوا حوز لوا از مرکل یک درم کوفه بجمه با کلس سرشته سرنی
 حصار درم به بیمار بها بلعی بود دارد **حالبوش** می گوید مرکه
 نمونه معجون و ح مایع مرزا خورد مرکز او را الحق و برص نماید
 و اکد ملاومت کند مرزنده او را هم نماید و طلع کوفه مد اوها بجم خون
 برک مازنون حریز سیاه بلبله و بجم به براد برکه بزنند و مطرون
 و سریش آهن کک دریا روی امکانند و بسیارند با خون بحاله شود
 و براد اما با طالع کند و حلا ملک تواند صبر کند پس نشویند و اکد
 ابا کند بکفایت و آب برون کسد و صبر کسد با خشک شود و بار
 معاود کند **طلی دنگو** بکزند شیطرح سل فن شب بمانی مغز

معنی کل سرج در دی خمر خشک شد کوفته بخته بزرگه بپزند پس
 بکندند و در سینه و سینه بپزند پس این دایو باب فو حل کنند و طبع کسه
 بدست روز **حب** **لوی الحش** **ترکی** بکندند و بپزند و بپزند سفید حرق
 سیاه ابارج فوسفور و زرد و زرد شراب حل کنند دایوها
 بدو بپزند سینه سه روز **این طبع بزرگه** **لوت** **سپهر** **سرمه**
 نازد لستخوان مایه سوجنه راج سرج بزرگه طبع کنند **رنگ روی** **روغن**
 ارد با فلا آرد خوشاشنه کثرا بجم آب آرد خود سه کوفته بخته
 بشریان بپزند و آنکه شکاب و اول سب طبع کسه و امداد
 با کرم بپزند و آنکه اندرین آب سوس کندم و سفید خشک حبه
 باشد و بالون و شیرین و شیرین و شیرین و شیرین و شیرین و شیرین
 و معالجه خواها و مار شری و زرد و خا به هم بپزند و بپزند خشک و بپزند
 کند با و آنکه بکند و آنکه بکند و آنکه بکند و آنکه بکند و آنکه بکند
 و در سینه کینه و در افروزانند **بوی ادا** **عمق** **حش** **بزرگ** **هلیون**
 حریف که ساری بکند کوفته و در الود و بپزند آن و بپزند خشک و شراب
 دکان بوی اندام و بوی عرق خوش کند و بپزند و بپزند و بپزند
 بوی صان و بوی عرق خوش کند و بپزند و بپزند و بپزند
 فو ت دهد و طعام بکوارد و بدش طعام و پس از طعام خوردن
 رو بپزند و نشانها بپزند که در بپزند و بپزند و بپزند
 کوفته باک لستخوان با آب جوش کسه و طبع کسه و سوس و سفید
 و بپزند

و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 در بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 باک دانه و صمغ عربی و ما زو کوفته و بپزند و بپزند و بپزند
 با بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 شود مایه آید و این علاج پس این کسه که بای و اید و کرم باک بپزند
 باشد و آنکه بای و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 در میان آن کند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 کسه و آنکه سلیم مان کند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 استغفار کوفته بخته در میان آنکشان کفنه کردن مایه اید و آنکه کفنی
 در سینه بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 در سینه بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 طبع او بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 مایه اید **کفنی** **لب** **مرشپ** **مان** **بپزند** **بپزند** **بپزند**
 مایه بخته مایه اید کل شرح مایه سوس و صمغ عربی حل کردن
 در آب طبع کند اید **بوی** **بعل** **که** **با** **حش** **بزرگ** **کفنی** **کفنی**
 ممکن باشد و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 بوی بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 و بپزند

نوسا بکلاب برورن مکار دلایه **دفع سبش** که ازین موپها
 براید نخست بن مطبخ اسهون مال کسه بن بکینه و صبر و سر
 کوفه مطبخ افندین بریند و حمام طلا کته و یک ساعت صبر
 کنه پس با یک مود مالان که برک منو بر روی کته باشند
 بشویند **دیکر** مویج رزق شرح لون مان مه براید سرکه و روغن
 شرح بیامیند و شب طلا کسه و برور و شونند و مکررند
 سندان و کندس در سرکه ساینده و سحاب دروی بکشد و دهانه
 اساکد سیر و بودنه کومی هم برند و بخور سبش را می بکشند
زبه کرده تن نخست سد لایعی باید داشت و زایل کردن
 زتن علاج و روی مشغول شدن اساکد باید داشت که نشاء
 و کامرانی و اشودکی و ستر نرم و حمام نرم و عدا بی که ازوی
 کبوس موافق نواز کنند تن را فربه کند و عدا هاسی که در طباب
 با فست هر سه و خود آب و نزع و ستر و پوست بریان کجا
 و بط فربه و مرغ خاکی فربه و کبک مایع اید **حیر حربه کتنه** بکینه
 خود سید و شیرینا عارند ما سیر اندر خورد پس خود رسایه
 خشک کسه ازین خود و مان سید خشک مالین در مریک یک حرق
 کسه جوابا کین و کسک کتم مالین برند و اندکی زین برافکنند پس
 مان خشک سکر دافکسه و فذری سیرمان دروی کته و قوای
 دهند پس در حر و معر بادله کوفه و نیم حر و خشکاش کوفته
 خوا

۱۰۹ حواکنند و هر روز ازین خشو خوردند و اول تن او را با مالند تا سر
 سوچ پس حو دهند و باید که همه با هم سی هم باشد که حشو بدند
داروی مریضی اگر ندیم نیکل بید و نیکل سیانور و آب با غارزند
 و نیکل بشویند پس خشک کنه و دروغن کا و حرب کنه و بریان کنه
 یک حرد و معر بادله معشر معر حور و سکر از مریک چهار حرد و کوفته
 هم ما میرنه و بوفت حفتن بخورده اساکد کسی را عصوی لا عریانه
 بود و حواله که ان عصو را فربه کنه مالند خاصه مان وقت که از
 خواب بیدار شود ما ه تن را با ان عصو را با مالند تا فست حادیه او
 فوی کرد و در حسانیدن و بوفت حادیه با مالیدن بود خاصه که در غم
 ریت مالند ما اندکی موه کرم کرم و سر بیلله و میرار که اندام محنت
 کرم کرد و بکرم مان در مالیدن کرم باز دارد و دیگر بار مالیدن اغار
 کته مالکمه و سرخ شود پس برین تبها که روان باشد اندر روغنی
 بکاردند ان سعاد که تمام شود و روان گردد و بر شایه اید و پس مکی
 کسره و مانس دارند ما کرم شود و بران موضع حفتشاند و در وقت
 مالیدن نگاه کنه اگر بعد سرخی می شود بعد بکرنه و اگر دیری شود
 دیر بکرنه و حسان باید کرد اگر کرم بریند خون سرد شود
 بر کینه یکبار روان می شود که پیش از انکه دقت بکرنه و در موضع
 میزند ای کرم نفسانید بران عصو بریند پس دفع دهند و ابها
 کربنی که براندام بریند عدا را بکونه کشد **جالبینوش** می کینه عاسی
 را دیدیم

کی علامی داشت و کوهست تنش اندک بود برین نهر بسیار
 گفتند که در فربه شد روزگاری آمد که در بهترین وقتی که دارو بر اندام
 آمد آن دم بود که طبعش عدا خون خواهد کرد ایند و بسیار
 که خون این شهرماری چند میکنند و با شرب نیاید این بر کردن بلکه
 باید که معجان موافقت مماله و بر کوبانها و صفت دای
 گرم و خست کی مماله با عذال باید مالبیدن سرخ است
 مماله و دقت بر اندانند و باشد که حاجت آفند لاله که خون را
 سرون کنند مماله بلک بدوری سرخ کنند و خون عاقر و جا
 و کرم و مانند آن و این پیوسته است بای و سرون و قضیب
 و لب و بلی و اینک کسه بدن صفت که باد کردیم و بنور باید دانست
 دارو ها که خون را از اندام بندد و دارویی بود سرد و حذر کنند
 خون نکل و حیاض و الج بدن مانند **پیرا غر کردن تن** حذر ها
 تلخ و شور و ترش باید خوردن و نان خشک و ارد و جو اندر خمیر ایشان
 و آب گرم کردن و بر کرسنگ و بشک صبر کردن و حمام و دهنش بشویند
 و بر ستر نر یا حفن و اندر شباندری طعام بک نوبت خوردن
داروی مرکب که بر دماخول سداب رین کیم لک معسول
 لدریکل یک جز و در زکونین لدریکل ربع جز و کوفه بجنای
 سری بر روز یک مفعان یا سلیمان یا با کلسکر یا اسیرای موافق
ما معالمت مضمم اندر علاج **زهرها** اما کشانی را

دشمن و تهمت زده آن باشد که ایشانرا حنری زبان کار دهن
 طریق احباط کردن آن بزیست و خست بکی اما اندیشه جایگاه
 نهیم طعام و شراب که طعم آن سخت قوی باشد خوردن مثل
 هم خون حنری که سخت شیرین باشد یا سخت ترش یا سخت شور باشد
 یا سخت تیز بخورند از بهران کی طعم حیرت را زبان کار و بوی آن در
 حنن طعامها و شرابها پوشیدن و آن راست طریق دفع است
 که ایجا آن نهیم باشد بکرسنگ بروند و حاضر نشوند از بهر درد و حایر
 بکی اما اگر شهوت طعام باشد و حنری زبان کار دهند طعم و بوی
 آن بسبب شهوت طعام بر مردم پوشیدن مانند دوم اکل حیره های
 زبان کار و حال کرسنگی و بسکی زود و بایشو کینه و اندر آنها
 و کدرها بماند و زود بگذرد و قوت آن بدک باشد و اگر طعام
 و اگر طعام و شراب خورده باشد بوی آن نخست از طعام آید
 و او هر اکل و گاه مبتلا باشد زهر کدرشاید بدیدل نرسد و باشد
 و قوت آن با قوت زهر باز گوشه **طریق سوم** اکل بوسیل
 احباط فصد کند و نخست چیزی خورند که مضر است زهرها
 دفع کند و قوت آنرا از دل باز دارد **صفت داروی**
 حنن غذا باشد و مصرع بشن من و هر ما مار دارد و در رک
 مصری باشد بکرسنگ معزنا کلام جوز پاک کرده سن دوم بدک
 سداب خشک و نمل لهرنت لهریکل بکدرم اخر خشک لسنکرها

داروها بگویند و برشته و نیم سبزی خند حوزی و کهنه تدبیر
 را سوله او را تارکی این عسک کونند حاصل بدترین زهرها
 دفع کند و در میان برک و مشرود بطوس و بریان لیمو و تریان
 نایب و تریان الطین به هم میزنند و پس از آن حضرت زهرها دفع
 لیکن باشد که مراجع مرخصی بود وقتی این مخوفها احتمال نکند و حضرت
 بر خولشتن نقد شاید کرده و هنوز حضرت دنا برنا رسید اما
 قانون علاج زهرها است که هرگاه که حسن آن باشد
 که زهری دادند و حاله نکند پیش از آن که زهر در بدن بر آید
 سوخ و آب نیم گرم و زرد عن شرحی می خورد و وقتی میکنند و طریح
 شنب و اندکی بون و زرد عن بسیار و بدست دارد و هرگاه که بی
 تمام کرده باشد شریان بسیار خورد و اگر شرحی افتد
 نکل باشد و اگر شرحی نباشد مسکه مان و زرد عن که اخته
 حای آن باشد و لعاب بجم کتان و سه بط که اخفه و شراب شرین
 سود دارد و اگر از مخوفها برک خون بریان و مشرود بطوس
 و عن هر اوست تواند کند اس و زرد عن کل می باید داد و بدایه
 فرودن و اگر در خواب شود باید که است و هر بدی که ممکن
 باشد مدار باید داشت و اگر طعام بسیار خورد بهتر باشد
 تا اگر بیغه بسیاری طعام بدان حیرت کند و باشد که
 معد متلی گردد و در آن شود اما داروها که از بهر زدن

شاید

امروز

جو کردن چانه زدن و بان کا دست شراعه است کی از این بان
 بو منجه گویند که بده افغی را مانع آید و شراب انگور که در آن
 افغی اندکی باشد و مشرود کردن همه بخانه از این بوی و مقدار دو
 درم تخم ترنج صدقه زهرها را جابجا است و به انگوران باز هر سه
 زهرها است و داروها بی که طبع کسد نطفه سبب است و شیر
 خام و تخم بار و عن کا و سرشته و چند بید ستر بار و عن زیت سرشته
 و نکل و سرکه کن و نیم سبزی و قصاب کردن باز هر سه چانه از آن کردن
 است این مختصر بدین احتمال بکن و السلام نه است
 المختصر المعروف بالخیر العلاء فی الطب بحمد الله تعالی
 والصلو علی نبی و محمد و آله الطاهرین

این نسخه خوب بحرب کی دستور چکماست
 من یصاب به سید اسمعیل رحمه الله علیه
 دفع فرائضه علی يد العبد المذنب العاصی
 الدعی محمد بن محمد والدین بن محمد الدین بن محمد الدین
 رحمه الله انکاد عفو و لوالله و لجميع المومنین
 و المومنین فی اوله عاکفی العظمی بعد التوفیق
 اللهم اعف عنی منظره و دعای کاتبه
 الخیر بمقام شریف

۱۵	۱۲	۱۲	۸	۲۴	۸
تدرج مخون	قاعه کبیر	زنجبیل	بانیل	امیج	سبغ
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
بسیار	دار و سبزی	سکر ۳	مقدار فی مخون		

نرم	نستونیا	فلقار	افادیا	کسار	دارمی
۲۳	۲۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳

۱۲ نرد
 ۱۳ صبر
 ۱۴ کمال
 ۱۵ کمال
 ۱۶ کمال
 ۱۷ کمال
 ۱۸ کمال
 ۱۹ کمال
 ۲۰ کمال
 ۲۱ کمال
 ۲۲ کمال
 ۲۳ کمال
 ۲۴ کمال
 ۲۵ کمال
 ۲۶ کمال
 ۲۷ کمال
 ۲۸ کمال
 ۲۹ کمال
 ۳۰ کمال
 ۳۱ کمال
 ۳۲ کمال
 ۳۳ کمال
 ۳۴ کمال
 ۳۵ کمال
 ۳۶ کمال
 ۳۷ کمال
 ۳۸ کمال
 ۳۹ کمال
 ۴۰ کمال
 ۴۱ کمال
 ۴۲ کمال
 ۴۳ کمال
 ۴۴ کمال
 ۴۵ کمال
 ۴۶ کمال
 ۴۷ کمال
 ۴۸ کمال
 ۴۹ کمال
 ۵۰ کمال
 ۵۱ کمال
 ۵۲ کمال
 ۵۳ کمال
 ۵۴ کمال
 ۵۵ کمال
 ۵۶ کمال
 ۵۷ کمال
 ۵۸ کمال
 ۵۹ کمال
 ۶۰ کمال
 ۶۱ کمال
 ۶۲ کمال
 ۶۳ کمال
 ۶۴ کمال
 ۶۵ کمال
 ۶۶ کمال
 ۶۷ کمال
 ۶۸ کمال
 ۶۹ کمال
 ۷۰ کمال
 ۷۱ کمال
 ۷۲ کمال
 ۷۳ کمال
 ۷۴ کمال
 ۷۵ کمال
 ۷۶ کمال
 ۷۷ کمال
 ۷۸ کمال
 ۷۹ کمال
 ۸۰ کمال
 ۸۱ کمال
 ۸۲ کمال
 ۸۳ کمال
 ۸۴ کمال
 ۸۵ کمال
 ۸۶ کمال
 ۸۷ کمال
 ۸۸ کمال
 ۸۹ کمال
 ۹۰ کمال
 ۹۱ کمال
 ۹۲ کمال
 ۹۳ کمال
 ۹۴ کمال
 ۹۵ کمال
 ۹۶ کمال
 ۹۷ کمال
 ۹۸ کمال
 ۹۹ کمال
 ۱۰۰ کمال

قد بلغ الجون
 براجله انت
 برد و تم طورا انت
 بو جمع قنيد
 سويي سوز
 اوج كنه دكن
 متفكر
 اوج درم
 على الكام
 دايما فائز
 دايما فائز
 دايما فائز

با قوت میل نورعی باید بود
با ملل و کون عورعی باید بود
این طریقه ترست که عیب هر ادعی
می باید دید که ورعی باید بود
بوما چون است نفسها زود نیست

بود ما چون عداست نفسها تو در عداست
 از ما چون عداست کنی طوسهای تو در عداست
 بلکه که هزار بار چون شد جگرم
 از دست جفا و سخا تو در عداست

شب بخرم باد و باد خرم کلاری
لفتم که بنشستم در عشقش قدری
تا که بگفت خرم باد من لفت
ای خواجه در آتا بتو گویم خبری

از کجمله توان خورد می عسوی خرم یازد

کز بود وجود تو نماید اثر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْعَاقِبَةُ
 لِلْمُتَّقِينَ وَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى
 الظَّالِمِينَ

این کتابست مختصر کرده از معالجه حکیمان
 و از رای طبیبان مشتمل بر صد وجه و هشت
 باب و این فهرست است این کتابست و مواهله
 باب اول در انسترا فرینش مردم
 باب دوم اندر دانستن انفرینش سر و مغز
 باب سوم اندر دانستن صورتها مردم
 باب چهارم اندر دانستن انفرینش مردم
 باب پنجم اندر معرفت بیماری مردم
 باب ششم اندر معرفت پیشه اب
 باب هفتم اندر معرفت برکیرها مردم
 باب هشتم اندر نشان خط و بیماریها

باب نهم اندر علامت مقدمات بیماریها
 باب دهم اندر نشان انفرینش لامتی بیماریها
 باب یازدهم اندر علامت مقدمات بیماریها
 باب دوازدهم اندر فایده و لقوه پیدا آمدن
 باب سیزدهم اندر صرع کی پیدا آید
 باب چهاردهم اندر دوا نکی کردن مردم
 باب پانزدهم اندر کایوس و علت او
 باب شانزدهم اندر زکام و منزله
 باب هجدهم اندر درد سر و نیم سر
 باب نوزدهم اندر سردی و سردی
 باب بیستم اندر سردی و سردی
 باب بیست و یکم اندر سکت و سبانه
 باب بیست و دو اندر لرزه کردن مردم
 باب بیست و سه اندر تشنج کردن مردم
 باب بیست و چهار اندر درد چشم مردم

باب سی و چهارم اندازله که بر چشم افتد
باب سی و پنجم انداز سبیده کی بر چشم افتد
باب سی و ششم انداز ناخن بر چشم مردم
باب سی و هفتم انداز موی افرونی چشم
باب سی و هشتم انداز سب کوری مردم
باب سی و نهم ^{انداز زخوری} انداز اب در آمدن چشم مردم
باب سی و دهم انداز خارش و سبک
باب سی و یازدهم انداز طوطه بدید آمدن
باب سی و دوازدهم انداز انتشار و غیره
باب سی و سیزدهم انداز رد کی شش مردم
باب سی و چهاردهم انداز خون آمدن از بینی
باب سی و پانزدهم انداز چشم که بدید آید
باب سی و شانزدهم انداز کرم گوش مردم
باب سی و هجدهم انداز درد دندان و دایوی
باب سی و نوزدهم انداز کوفتی ز بان

باب چهل و یکم انداز حنای گرفتار
باب چهل و دوم انداز سرفه کردن
باب چهل و سوم انداز بوسام و سوسام
باب چهل و چهارم انداز رنگ و ریسش
باب چهل و پنجم انداز حتن دل مردم
باب چهل و ششم انداز خون آمدن از گلو
باب چهل و هفتم انداز هضمه امتدادن
باب چهل و هشتم انداز اماس و درد معده
باب چهل و نهم انداز فوافت امتدادن
باب چهل و دهم انداز مار که حکر
باب چهل و یازدهم انداز علت زردی
باب چهل و چهاردهم انداز اب و اماس
باب چهل و پانزدهم انداز علت اسهال
باب چهل و شانزدهم انداز قلیخ امتدادن
باب چهل و هجدهم انداز اسهال امتدادن

باب سجده ششم اندر خون لمدان ز سر
باب سجده هفتم اندر سنگی اباحت
باب سجده هشتم اندر سنگها که اندر زهار آمد
باب سجده نهم اندر علت کینت
باب سجده دهم اندر سوختن اباحت
باب سجده یازدهم اندر ریش مشانه
باب سجده دوازدهم اندر ادرار از البول
باب سجده سیزدهم اندر سه گونه کرم که اندر شکم بود
باب سجده چهاردهم اندر بوسیر و علاج او
باب سجده پانزدهم اندر اماس مقعد
باب سجده شانزدهم اندر گشودن حصص
باب سجده هیجدهم اندر بستر حصص کسوده
باب سجده بیستم اندر خون آمدن از زهران
باب سجده بیست و یکم اندر احشای برار حام
باب سجده بیست و دوم اندر بادفتق اندر حایه

باب سجده یکم اندر درد زانو ها و پایها
باب سجده دوم اندر یک روز
باب سجده سوم اندر تب روز و شب
باب سجده چهارم اندر سحرها
باب سجده پنجم اندر یک مطبقه
باب سجده ششم اندر تب دفت بد
باب سجده هفتم اندر اسه و سر حیره
باب سجده هشتم اندر بروزه که تب باشد
باب سجده نهم اندر ریه ها بدید آمدن
باب سجده دهم اندر جراحتهای بد
باب سجده یازدهم اندر کرم و خارش
باب سجده دوازدهم اندر اشی از شکم
باب سجده سیزدهم اندر داء الثعلب
باب سجده چهاردهم اندر موی روی و یا سدر
باب سجده پانزدهم اندر موی رنگ کردن

باب صد و پنجم اندر باز افتادن موی
باب صد و ششم اندر جوان از ما
باب صد و هفتم اندر از خمد شدن
باب صد و هشتم اندر سر بوند
باب صد و نهم اندر کشش نرم بداند
باب صد و دهم اندر کند و هفت
باب صد و یازدهم اندر اشکش و رشک
باب صد و بیستم اندر آبل مد از دهن
باب صد و سی و یکم اندر مود نگاه داسی
باب صد و سی و دوم اندر نگاه داشتن و علام و کمر
باب صد و سی و سوم اندر باخش کج شد باشد
باب صد و سی و چهارم اندر حکیدن دست و پای
باب صد و سی و پنجم اندر فروه کردن تن
باب صد و سی و ششم اندر برار کردن بنز و در
باب صد و سی و هفتم اندر آب حشت آموز شدن

باب صد و یکم اندر آب لب کمر کردن
باب صد و دوم اندر بزرگ کردن قنص
باب صد و سوم اندر سبک کردن فرج
باب صد و چهارم اندر بدید کردن استن
باب صد و پنجم اندر تدبیر استن
باب صد و ششم اندر باز داشتن استن
باب صد و هفتم اندر رود حست شدن
باب صد و هشتم اندر دیر حست شدن
باب صد و نهم اندر حمار شکستن
باب صد و دهم اندر تدبیر مسافر
باب صد و یازدهم اندر در یافتن
باب صد و بیستم اندر نگاه داشتن تن
باب صد و سی و یکم اندر مسعت جماع کردن
باب صد و سی و دوم اندر حضرت جماع
باب صد و سی و سوم اندر فی کردن

باب صد سابعده اندر رفع و ضرب دار و خوردن
باب صد سابعده اندر رفع خون حروفی
باب صد سابعده اندر کر ما و مصرف کردن
باب صد سابعده اندر ریاضت کردن
باب صد سابعده اندر تدبیر کردن زایش
باب صد سابعده اندر تدبیر کردن کوزک
باب صد سابعده اندر دگر زهرها و شرح آن
باب صد سابعده اندر کز ندسک دیوانه
باب صد سابعده اندر رحمت چندگان
باب صد سابعده اندر زهر خوردن
باب صد سابعده اندر زکریا و باق
باب صد سابعده اندر طبع کوشتها
باب صد سابعده اندر طبع حایها و غان
باب صد سابعده اندر طبع شیرها
باب صد سابعده اندر طبع ماهیها

باب صد سابعده اندر دگر میوهها
باب صد سابعده اندر طبع ترها
باب صد سابعده اندر اسرار عمها
باب صد سابعده اندر شکر آبها
باب صد سابعده اندر طبع دگر انوارها
باب صد سابعده اندر طبع ریحانها
باب صد سابعده اندر زکریا و خاصیتها
باب صد سابعده اندر خوردن ماهیها
باب صد سابعده اندر طبع شیرینها
باب صد سابعده اندر بادها و هواها
باب صد سابعده اندر دگر شهرها
باب صد سابعده اندر دگر ریهوار کردن
باب صد سابعده اندر بیماری و با که افتد
باب صد سابعده اندر سقوط افتادن
باب صد سابعده اندر از مایش بز شک

باب صد حشر در مخرقهای یارسیان
 باب صد حشر اندر شرابها و طبوخها
 باب صد حشر اندر داروهای مسهل خرد

دادوی خنجر نوسه حله در ده مغف مثقال
 سیبای کلی افقی موی استخوان شاه نوز
 حباب معال سه معال سه معال سه معال
 شربست نوز الخمس خورای صد
 ده مغال ده مغال ده مغال
 در دهن آب فرو تانوس و شربست است که معال همانند صدای
 در دهن حشر و بر اندک در دوی حشر و صدای کند و هم در دهن
 در دوی حل کنند و با ستاد و صاع بخورند بعد سه روز بر میزد
 تا نافع اندر اسه نعلی

علاج ریشها که بر اندامها بر آید
 بخند تور را بر آتش بدارد تا در کبر و نیم سوخته
 شود آنکه در دهن عن کنجد اندازد و بر ریش
 بکشد تا شفا یابد انشا الله تعالی

شحم حنظل خسته در ام بصمل العنصل مشوی وغار یقون و سقونیا و اشق و اسقور ذیون
 من کل واحد در میان و نصف افتمون و کاردوس و منقل ازرق و صبر من کل واحد ثلثه در ام حاشا
 و ساذج مندی و سونار معون و فراسیون و حود و سلج و فلفل ابض و اسود و دار فلفل
 و زعفران و دار صینی و جاشیر و بنفاج و سبکبج و چند بیدستر و حنطیت و مرصاف و فطر اسالیون
 و زراوند طویل و عصارة الافستین و قزنبون و سنبل الطیب و جاما و زنجبیل و جنطیانا و اسطوخودوس
 من کل واحد در میان بیدق الادویه و محل و محل الصمغ و بنید عتیق و بجن و بصل منزع و عرق الزعفران
 الشربة اربعة مثاقیل تقویة لم بسفاج و افتمون و سبکبج کابیه و لسان الثور و
 اسطوخودوس من کل واحد خسته در ام زبیب منقا عشرة در ام یغلی و یصغ و یثنا و یل
 فصد الغیغال نافع مجمع علل الراس و الرقبه و داخل الخلق و خارجه اذا كانت دمویة او او زاما حارة
 و فصد الباسلیق نافع بمنزل من العلل اذا كانت في البطن و الاضشاء و فصد الاخل منفع من الحمیز
 جمعا و لنصف کل واحد نفع منهما و فصد لاسیلم و سوزة ظهر الکف البسری بین الحنصر و البنظر
 منفع من اوجاع الطحال و اورام حارثیه و فصد من العرق من ظهر الکف البسری منفع من اورام
 الکبد الحارة و فصد الصاقرن و سوا العرق الموضوع علی الکعبین الجانب الايمن و فصد عرق النسا و هو
 و منفع من اوجاع الکلی و الارحام و الاوجاع المزمنة و الاضشاء و فصد عرق النسا و هو
 موضوع فی الجانب الیخشی و قد یفصد من بین الحنصر و البنظر منفع من عرق النسا و اذا کان الوجع
 و الورم فی الراس و العین و العنق من الجانب الايمن فتنفع ان یفصد من الجانب الايمن و اذا کان
 فی الجانب الايسر فتنفع ان یفصد من الجانب الايسر و اذا کان الورم و الوجع فی الجانب الايسر و البطن
 و الکبد و باجملة ما تحت الحلق فی الجانب الايمن فافصد من الجانب الايمن الباسلیق و کذکر فی البسار
 الا ان یکوز و رم و وضع فی البدن اما فی ظامر البدن فافصد بما فی الجانب الايمن من البسار و البص
 و اذا کان الورم فی الرجل الايمن فافصد من البید البسری و اذا کان فی الرجل الايسر فافصد من البید البسری
 و فصد من العلل ان فعلت الدم الی الناحیه المقابلة فاداعلت فاخرجها من اعقب
 عرق الموضع الوجع او من فیه و اذا کان العلیل ضعیفا و احتجت الی ان یخرج دم کثیر فاخرج
 فی عرات کثیرة قلیلا قلیلا و اعطه و اخل بها من بعد بسیر لقمه خبز بآء الروان او قطعه من
 الفروج فی ماء الحرم و اما عند العلل العظیمه و النوق الوافرة کالخوانسق و الحی المطبقة فاخرج
 من الدم اخراجا کثیرا الا ان یحدث الغشع

بسم الله الرحمن الرحيم
 وبه نستعين این کتابست مختصر اعرام
 طب جمع کرده از گفتار حکیمان هند و روم
 و عرب و فارس اختیار کرده سخن ها مقتد مان
 و مختاران اندر شناختن مزاج مردم و محسسه
 و شیشه اب و افروزش و طبایع و ذکر داروها و در
 مائنها و علتها و شغلها که اقتدا از کتب ارسطاطالیس
 و ارجاجا نیس و ارسیباسینوس و بقراط و
 سقراط و مام حنوس الحی و لقمر الحکیم و یوحنا بن
 سراسون و عیسی بن ماسویه و یعقوب بن اسحق
 الکندی و یونس و لهون القیس و محسن و
 جالینوس و اعلوق بن حسین بن اسحق العبّادی
 و علی بن زین الطبری و ابوبکر بن محمد زکریا راز
 و ثاقب بن حمزه و حارث بن کله الثقفی و سرباک
 و لهند و ابوعلی سینا و دیگر استادانی مختصر

حکیم زردکیم و ترجمه کرد سخنهای که باسته تر بود
 و نافع تر و ارجح زیاده بیفکند تا ملالت نیارد بر عرض
 واقف شاید شدت و مراد حاصل آید استعانت
 از ایزد تعالی خواست و تعاقب تمام کردن این کتاب
 سنایش مراد را اجل **حالا له** که بیافرید این جهان را
 بدن جمال و کمال و بیاد است بدن رنیت و بها و صرح
 خواست کرد و هر چه خواهر کند و نیست هیچ مانعی
 مرافعال او را و وجود او را اندر عالم خلایق بسیار
 از حق و انس و ذوند و پرند و خزند و حیوان با طق
 و غیر با طق و بهره کرد از علم و عقل و خلق و قوام و نظام
 مراد میان را خواند در کتاب خوش یاد کرده است و لقد
 خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلْجَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ
 جَعَلْنَاهُ نَظْفَةً فِي قَرَارٍ مُكِينٍ ثُمَّ
 خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً
 فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظًا مَّا طَسَّرْنَا لِعِطَامٍ حَمِيمًا

ثُمَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ الْخَرَفِيَّ بَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ
الْمَخْلُوقِينَ خَدَايَ تَعَالَى مَن كَوَيْدَ بِنَا فَرِيدِمْ بَارَ
طَفَه خُورْ كَرْدَانِمْ اَنْدَر اَرَامِ كَاهِي اَسْتَوَار
بَارِ طَفَه خُورْ كَرْدَانِمْ بَارِ خُورْ كَرْدَانِمْ
بَارِ اسْتَوَارْ اَبْكَو شَتِمْ بَارِ اَز سَرِ اَزْ حَلَقِي
دَكْرَانِمْ كِه بَرِ اَنْ جَاهِ اسْتَوَارْ وَ حَايِ كَر
كُوَيْدِمْ وَ فِ نَفْسِ كَرْمِ اَوْ لَا تُبْصِرْ وَ

وَجَايِ كَر كُوَيْدِمْ سَبْرِ بَهْمِ اَبَا نَبَا فِ اَفَا ق
وَ فِ نَفْسِ كَرْمِ حَتَّى سَبْرِ بَهْمِ اَبَا نَبَا فِ اَفَا ق
بَدَا شَتَانِ شَتَانِ مَادِرْ قَدْرَه وَ عَظْمَتِمْ بَعَالِمْ اَنْدَرِ وَ تَهَايِ
اَبِشَانِ اَنْدَرِ اَبِشَانِ مَدْرْ عَزْ وَ جَلِ حَقِ اسْتَوَارْ
خَيْرِ اَبَا نَبَا نَصِ طَفِي مَحْمَدِ صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ
عَرَفِ رِبَه وَ عَرَفِ رِبَه مَنَاحِيْنِ اَنْ بُوْدِ كِه حَقِ
تَعَالَى مَحْمَدِ اَوْنَدِ بَدَا مِمْ وَ خُورْ كَرْدَانِمْ اَبَا نَبَا فِ اَفَا ق

وَحَبْرِي كَرْمِ حَتَّى سَبْرِ بَهْمِ اَبَا نَبَا فِ اَفَا ق
كُوَيْدِمْ اَسْتَوَارْ اَبَا نَبَا فِ اَفَا ق
دَرْ سَتِمْ فَرَا صِ نَوَازِ حَبَايِ اَوْرَدِمْ مَرْدِمْ بِيَا
اَزَا مَرْدِمْ اَبَا نَبَا فِ اَفَا ق
وَ خَبْرِي رَسُوْلِي كِه اَزْ خَالِقِ حَلَقِ اَبَا نَبَا فِ اَفَا ق
يَعْنِي طَبِ اَبَا نَبَا فِ اَفَا ق
كَرْدِمْ اَزَا نِمْ رَهْبِرِ بِيَا فَرِيدِمْ اَبَا نَبَا فِ اَفَا ق
اَبَا نَبَا فِ اَفَا ق
صَنَاعَتِي بَهْتَرِ اَزْ طَبِ اَبَا نَبَا فِ اَفَا ق
وَ صِلَاحِ نَفْسِ خَلْقَانِ دَرْ وِ كِلِ اَسْتَوَارْ اَبَا نَبَا فِ اَفَا ق
اَبَا نَبَا فِ اَفَا ق
بِرْمَتَانِي شَارِ سَتَانِي كِه مَرَا نِ شَهْرِ سَتَانِ اَدَا زَا دَه
دَرْ بَاشَدِمْ وَ حِيْزِ قَهَارِ كِه مَادَا مِ اَزَا نِ دَرْ هَا مَرْدِمْ اَبَا نَبَا فِ اَفَا ق
كِه صِلَاحِ تَنْ دَرَا نِ شَدِمْ وَ دُرُوْدِ بَزْ كِه بَرْدِمْ
وَ اَزْ هَرْ سُوِيْ صَدْرِ هَسْتَا دِجُوِيْ كِه اَزْ وِيْ

که از وی بهی بردارند و دوست چهارهست یادیان
و با نصد بست مزرعه **نصد** این شادستان
از جمله روارده در دو چشم است و دو گوش و دو سوراخ
بینی و یک دهان و دوستان و یکی ناف و دو سوراخ و این
مزرعه با نصد بست بودند و این دوست چهارهست
هست یادیان استخوان نزل است و نهاد اند روی
هفت اندام و پوست و شصت تار و مای و منحرک
کرد و ارواح از آن مسوی گوشت زوی بر و بایند
و با نصد هفتاد و طره خون بیافزید هر و طره
شقای و ارواح از آن عطار د کرد و شش هزار
چشمه بر مویافزید و ارواح از آن حل کرد و بصد
شست مسالی مفر یافتید و ارواح از آن قمر کرد
و پوست یافتید و ارواح از آن نغم کرد و هم چنانکه
چهار آباد از چهار جانب **جنوب و شمال**
و جنوب و شرق اند از آن مردم جهان یاد ساخته است

و چنانکه باها جهان بر چهار گونه نشدین و شور
و نال و کنده چنانکه خشت سال بر چهار حال است
بهار و تابستان و خزان و زمستان حال مردم
نیز بر چهار گونه است از آن تعالی چون مردم را بیافزید
بهارگاه بود و شب روز راست بود و افتاب
بحسب درجه حمل بود و بهارگاه گرم و تیز بود
و تابستان گرم و خشک بود و خزان سرد و خشک
و زمستان سرد و تر و زندگانی گرم و نرم است و
مرکب سرد و خشک است و چون بهار بود همه نباتها
از زمین بالا روید همه جانوران حرکت کند و خونها
و اخلاطها اندر رگها بچنبد و بند کرد و برخاستن
جانوران و قی باشد ناچار از جهت آنکه افزینش
جهان از قی باشد و بود است با اول این سبب را
حکیمان و طبیبان را زسد و دارو خورند و معالجه
کنند و از چهار باد که گفتیم جنوب **گرم است**

دوم و شمال سرد و خشک است و صبا کرم و خشک
و در سرد و در اما جنوبی است راست و قله ابد
و شمال دست جبهه و صبا سوی مشرق و در بود
از سوی مغرب کوه که حوزان شکم ماز پیروز ابد باد
شاهی جنوبی باشد تا بالغ شدن طبعش کرم و شر
باشد و جنوب بالغ شود باد شاهی صبار ابله تا هلد
شدن و طبعش کرم و خشک باشد و از اینجا
باد شاهی شمالی ابا شد تا پیر شدن و طبعش
سرد و خشک بود و از پیری تا آخر باد شاهی در بود را باشد
و طبعش سرد و تر است و از چهار آب که کتیم از وی
اب شور چشم اندر است و بارک تعالی بعبایت حکمت
افزید از جهت آنکه چشم پاره بیه است اگر از آب
شور نباشد سه نکر از دوا اندر است آب چشم باز نتوانستی
کردن و تا دیکه شد که آب تلخ که بکوش درست
و اگر تلخ نبود که کسر دوا در رفتی و مغز بخورد که

و آب خوش در دهان است تا مزه طعام و شراب
دسترسد و آب کننده اندر رشت است این سبب را
اندر تعالی فوضه کرد است و سر جنابت شستن
ما ۴۴۴ افروزش سرد و بیشتر
جاء الینوس گوید اندر عتر و جل سر ادما را بیاورند
و مغز اندرونها در همه حس و حرکت اندر مغز افزند
و مغز را چند خشت بنهاد یکی جای عقد دوم حای
حفظ سد نگر جای فکر و مغز را در میان همسپرده
بنهاد تا انتهای دوزن رسد زود اما پرد و درون موی
است و دوم بوی است و سد نگر گوشت و چهارم استخوان
و پنجم بویستی و گوشت که بیوسته بر استخوان است **طیسان**
ام الخانیة و ششم بویستی ضعیف و نکر افزید
از مغز طیسان ام الرقیقه گویند و هفتم مغز است
نیز همه استواری بیان در تا باد کرم و سرد و جو
و سنگ و امها را نکر کونه زود بوی نرسد حه مغز و زیر
درست و در باد شاه تن و از دوا مغز شریف تر

اندامی نیست اندرین مردم وزید کانی اندر دل است
وعقل و حرکت در مغز است و موی را از فساد خون میزد
و هر چند خون غالب شود موی توت کبود و بیال و آن
از فساد خون سوخته باشد از آن جهت که خون خوب
صافی بود زید کانی حیران و گوشت موی خمر و هر که
موی نیک دارد بعلیانی باشد و هم صفراوی بود بیشتر
اصلی بود پس مردم خرد و شرم اولی حشمت دارد و اگر
هم گونه تناسلی رسد در خرد و شرم خدایتند و بر مثال
دوانه شود چنانکه به از نرند اند و بود که اینک شود خون
مغز بدست بسته است بحجابها و سلسلهها استوار
و اگر این تناسلی به میان حشمت افتد فراموشی بدید
مغز رسد اندیشه و میسر نتواند کردن و اگر در حشمت
بسیار افتد فراموشی بدید که هیچ یاد نتواند داشت
حسن براسم الحباری حسن گفت که من کسی دیدم که
ویران علت بداند نام خویش و نام پدر و نام مادر

خود فراموش کرد **وعلی بن زین العابدی** گوید
عجایب نیست که من دیدم این علت بدیدم حشمت را
کردی فراموش کردی دهن من از عاندی و ثواب آن باشد
که مردم خوشتر سال زد و دهن را زدند و این علت بیشتر بدیدم
بود و از طبع افتد و از مغز تابداست هست که ایشان بگرد
دیدار کنند خون را از بستنه شود این فسادها اندر مغز
تولد سکته نیز هم از آن باشد و بسیار باشد که مردم
لی عقل و بی هوش شود و رنگ روی بگرد و هم چون موی گردد
بس **چون بر شکلی** فاضل نباشد تا بداند که اند است علاج
نکند و هم حنات کرد که ندارد که مرده است چون مرده
باشد و مغز از دل آب نتواند خوردن و نور زید کانی بدو نتواند
ایستادن و اگر تیش و نور دل نباشد مغز زود افسرد
شود و اگر تیزی سردی مغز نباشد دل زود سوخته
سود پس این در غر و جل مغز را سرد و تیز اندید و دل را
کرم و خشک تا هر دو طبع و تنه خوشت بگرد بگرد بگرد

وسلامت می یابند **باب سیم اندر دستن مجربها**
 بدانند اندر تعالی از معر مردم چهاره درک یافتند بقدرت خویش
 و هر یکی را باند بهاست تا آن اندام بدان درک را کند و فقه
 کرد و بوی حسد و کیر او گویا و بینا و شنوا کرد و
 ازین جمله چهار حشمت اندر دست تا دور و شنایی باشد
 و در حشمت از آن دو چشم و از آن دو که در شنایی است
 مجوفست و فوک و دیده بدان از مغرب خود و چون
 باصل این یک شود و دست را از اعتدال افتد و وقت افزونیش
 مردم اندر شکم ما در این کس همه عمر خویش از دور بهتر بیند
 و از نزدیک بیند و اگر گرم و خشک افتد از نزدیک بهتر بیند
 و از دور شکم بیند و چون این راها کشاد باشد مردم همه حری
 یک بیند و خون منته شود ناپیدا گردد و دور که سوی که شش است
 و مع مجوف است تا او ازها می باید و از تعالی لغایت
 حکمت آمدن این سوراخ گوش چنانکه سوراخ مناره
 تا ناگهان اندر مغز نشود یا پخته یا چرند مغز را

مغز را تباه نکند سر آن را راه بسته شود با آب بسیار بدو
 در شود گوش نشناختن شود و تباه گردد و دور که سوی بینی
 است تا بویها بدان راه بشنود و افزاین بینی استخوان
 نهاده است مانند مساس که خون کرم خانه ز بهور
 که مادام لطوبت و ترک زاید از مغز می بیاید و بدان
 لکها و سوراخها بینی بدو می آید با مغز صافی می شود
 و امن شود از سکنه و سبانه و برسام و فاج و لطفه
 و صرح و حدر و محصور و علها کی مغز اندر امتند
 و چون اندر استخوان مساسی با اندران راهها در کسبگی
 افتد علت خشم بدید و حشمتان بود که هیچ کند و بوی حسد
 و یکی که سوی کام شود تا مردم بدان طعم باید و ناله و شور
 و شیرین و مزه بداند و یکی سوی زبان شود تا از قان بدان
 گویا شود و هنر زبان همه گویا نیست چه کرد اندر
 طعام اندر دهان او راست و البته از بودی که زبان طعام را
 اندر دهان می گردانند در اندنها بر طعام اسیر می گردان

هرچه خایک بود بر بالا ارد و ناخایده با فراز سر
دندانهای برد تا اس می کند و از بن پس و هر که می آید
دو شاخ می شود یکی شاخ سوی دست جیب و تا
دستها و بایها حرکت کند و یک که قضیب نا و را حرکت
دهد و آن سب است که چون قضیب سست
شود و حرکت و برخاستن و سختی کند باید علاج
سرو مفر کردن و اگر که مفر را بدوی رسد تا غرض
حاصل آید و طالع مفر قمر است هر چون قمر زیادت
بود مفر زیادت بود و هر چون قمر کاست افتد
مفر کمتر شود و اندر تن مردم همت اندامست که
مردم بدوزید باشند و اگر بگویم شود مردم هلاک شود
اول ایشان دلت و دوم مفر است و سیم جگر است
و چهارم کراه و پنجم معد و ششم شش و هفتم

اسیر ز جای زندگانی و نور و توحید معرفت
دل است **و طبعش** گرم و خشک و بوی
روفت سرخی و زردی روی از بود و نشاطش
اندک کرباشد و طبعش گرم تر بود و گفتن بسیار
و خشم و شجاعت و حمیت از ره است و
طبعش گرم و خشک و خورد و یاد داستان چیزها
و حرکت اندامها از مفر است و طبعش سرد
وتر و خالت و کن کشیدن و است پزه کردن
از اسیر است و طبعش سرد و خشک و نفس
زدن و دیدن و آواز کردن از شب بود **و طبعش**
سرد و تر بود و هر چون این مزاجها حنتر افتد علاج
اسان بود و نیز شکر را اسان بود اندر حنات تن
تصرف کردن و علاج بسر اگر خلافت کند بگرفتند
حنات مفر گرم و خشک و دل سرد و تر یا حکر سرد و خشک
یا زهره سرد و خشک یا شر گرم و خشک و دل

اینرا تعالی بقدره خوشتر و حکمت خوشتر اندکی کو مست
باره بگام باز بسته است با خون سلبه باشد سر
قصیه شش را یا گاه غلط اندک طعام و شراب
که معد فرود خواهد شد و شش فرو نشود اگر
مثقال ذره بیشتر فرو شود خفه می کند تا بر
افتند و اگر بریناید مردم هلاک شود فرو سوی و گاه
نیست و شش بسته است نه چون معد است
که زیر سوراخ و راه دارد و شش را حکیمان **مروحه**
القلب همانند یعنی پلا یزن دل چه اگر شش
متواتر باد سرد از هوای ستاندی و مواد ملکی دادی
و چون گرم شود برون نگردي تا از راجت می
یا و کس که صنعت بسوزاندی و مردم هلاک شدند
صعب گری دل و اگر نه گرمی دل باشد که شش بدان
نور زندگانی می یابد هیچ حس نتوانستی کردن و حکیمان
این یاد را برون کردن و باد سرد است در این سراط

و انقباض گویند و اعتمادش درستی و عمارتی
و زندگانی و مرکز مردم همه بدن بشاید
دانستی **و نیز شش کاز** دست برک
نهندان خونند و حکمد اقسام البدن گویند
از جهت اندک طعام و شراب اگر معد بسته شود
و عصیران جگر بکشد و دام باره سرد و بسبب
هر چه خون صافی و پاکین باشد بد رساند و هر چه
صفر او کش در بود بنهر رساند و نخست سله سودا
با سپرز رساند و هر خون که قوی تر و تیره تر
بود جگر از بهر خویش بردارد و اندکی ترک و صفر
برودها رساند و با فوشتند تا ثقلی که از معد بدید شود
بدان سبک مارک تر شود و با سانی فرود آید تا نیز تر و گرم
تر از حد اعتدال باشد هم بود که خون نیز مان صفر تیره
از جگر آید و از ایشان نیستی در آید و شره طعام کمتر شود
و چون این صفر بنهر بتواند دادن علت نیز پدید آید

و چون بگویم بکرده تواند فرستادن آب و اماس بدید
 لای و چون سوداها سترز تواند دادن زر بر سپاه
 بدیداید و این همه از رخ اعتد کی اخلاطها از خورتن
 دفع شوند کردن تا اعتقاد تن درستی بر جگر باشند
 با معالغ شود **ارسطاطالینس** ^{باری افزیش مردم} گوید که نخستین
 چیزی که خلایق تبارک و تعالی در تن مردم بیافزید
 در رحم مادر بود که معد زردی گمانی بود و سر مغز
 افزید **بقراط** گوید اول سزا فرید سردی از همت اندک
 معدن حس و فکر و حرکت از معز است و دلیل از در
 انچه مریغ که چون جایه پشیکستی پیش از تمام شد
 نجه سر و مغز تمام شده باشد **جالیپوس** گوید چنان
 موک و پوست و گوشت و دانه مد رخ حاصل آید اندکها
 بر مد رخ حاصل آید قدره باری تعالی و حلما از صفت
 گفت که چون آب مرد و زن قوی چهند باشد بر حال
 اعتدال و سرد و بیک حال سکد بگریا مردی شک موزند حاصل

و انج حاصل نیاید از خلایق و علی باشد با از مرد یا از
 زن و نطفه بجهارده روز علقه شود و مدت
 هست و یک روز مضغه کرد و دومی پنج روز خلقت
 تمام شود بیج روز از نه یابد روز از همت اندک ماده
 سرد تر بود و سر هم گرم و خشک نیز که ماده را یکی زیاده
 است و از همتان و چون خلقت سی و پنج روز تمام
 شود همتاد روز بخشد و بدوست ده روز سزا آید
 همت ماه بود و حکمش زرد کافی بود و چون چهل روز تمام
 شود همتاد روز بخشد و دوست چهل روز نوزاید هشت
 ماه بود بنریب البشه و چون خلقت چهل و پنج روز تمام
 شود بنود روز بخشد و دوست هشت روز نوزاید نه
 ماه تمام بود برید و سبب آنکه مسمی ماه بزد و هشتم ماه
 بنرید و بنهم بنرید **ارسطاطالینس** گوید که از
 همت اندک بیشتر ثبات طاقت و لقا **قراط** گوید
 کو ذکر در شکم مادر بیشتر ماه تمام شود چون در هفتم

نخندد و راه جوید که بیرون آید خون کوزک قوی و تن
درست باشد و رسید بویست بدرد و بیرون آید
بقا بود و بود که حسدن کوزک از ضعف و بیماری بود
بر سر و نتواند آمدن و حسدن قوی نذار (کی بویست بدرد
و بیرون آید اندر زهران مانند تا ماه هشتم و اگر از بیماری
شود مانند تاقی و کوفتی و نه ماه بر آمدن و خون قوی باشد
بیرون آید پس اگر هشتم ماه بیرون آید هنوز ضعف و بیماری
باشد راست خون محار و حار حسدن و بیرون آید خون
هوای و تابید در حال پیرد یا روری چند بگویند اما
تا جای پیرد **حالیته** می گویند از سبب آنست که هشتم
خانه و مرکب است و سزد که اهل فوج حیوان است که
حسن و طیفه که اندر رحم سالد و بحم کشته شود با دشام
زحل را باشد و دوم ماه شترکی و سیم ماه مرغ داو و چهارم
ماه و امتا را و پنجم ماه زهره را و ششم ماه عطارد
را و هفتم ماه قمر را باشد استان باد شاه و خوش

بر آمده باشد خون از سلطنت ماه بیرون آید حکمش
بقا بود چه ماه سعد است پس اگر دهم ماه بیاید
دیکو مار و روز زحل را باشد و زحل خسر است و طبع
مکرر دارد و سرد و خشک خون نهم ماه رسد بید که نوبت
شترکی باشد و شترکی سعدا کبر است و گرم و تر
است و زرد کانی را و نطفه اندر رحم زنان خون جانب
راست افتد دلیل فرزندان کند و خون لخت جانب چپ
افتد دلیل فرزندان بود و بزرگی و جکی فرزندان
سه چیز است اما از بزرگی زهران و کوچکی
اما از سیاری و اندکی آب و از مقدار طعام و شراب
مادر و هر استن که روی می بگویند دلیل فرزندان
باشد و خون دست نشونده باشد دلیل مادر کند
و خون سبکی بود دلیل فرزندان کند و اگر گمان بود دلیل
ماده بود و اگر قدی را در شیر زن است و افکی بر سر
بناستد دلیل فرزندان کند و اگر شیرت بقدح فرو شود

دلداد ماذه کند و اگر زن استن نخست بای راست
پیش نهاده و سوک راست نکرد دلداد نرود و اگر سوک
چپ نکرد و پای چپش نهاده دلداد بود و اگر
استان راست و یک برکت نرود دلداد نرود و اگر چپ
نرکت نرود دلداد ماذه بود و بالله التوفیق **باب هشتم**
اند در معرفت بیماری مردم مردمان چون از خواب
برخیزند و هانشان تلخ باشد دلداد صفر و کشتن زرد
زرد سردی و تری میل ناید کردن و اگر شیرین طعم
بود دلداد خون کند خون ناید گرمتر و اگر ترش بود دلداد کند
همه جوی و شیرینی باید خوردن و اگر شور بود دلداد
بلغم کند بکرمی و خشکی میل ناید کردن و اگر ناخوش
بود دلداد کند که در تر علیها استاده بود دارو ناید خوردن
ناغم ناید کردن چند ثوبت و عنبر کردن و بیماری
که بروز رنجور تدا شد دلداد سردی و تر کند و هر بیماری که از
گرمی و خشکی افتد چون برسام و سرسام و تبها و قوی

روز چهارشنبه صعب باشد و شتر و هفت
مخاطره باشد و دوازدهم و چهاردهم مخاطره باشد
و بیست و یکم و چهل و حوزان بن بکزد و سلم بود
الاکه خطای صعب کند و اگر بیماری خون باشد
ترشی از زرد کند و اگر از صفر بود آب سیاه خواهد
و اگر از کشت سیاه بود جوی و شیرین خواهد و اگر از
رطوبت باشد تیزی و شوری در خواهد **باب نهم**
اند در معرفت مازوره که بقیه طبعه **باب دهم** ششده و آب شست
که شیشه ایکنه اسفید بود و بوی بهن بود
بر مثال دانه آنکه باید که کپزه و شیشه باشد
و حوزان بیماری را که در یکی ساعت تمام زنده
آنکه در روی نظر کند اگر آب زرد و بالا چون خون بود
سرخ علامت سرخ بود سوخته واجب کند
که علت مرده از سپرز بود و اگر دینار کون بود علامت
صفر بود و حرارت بزهده باشد اسوب آنها

بر چهار گونه است یکی سید و دوم زرد و سیم
سرخ و چهارم سیاه هر جز آب سید باشد
از سردی بلغ بود و اگر زرد بود از لث زرد
بود و صفرا و اگر سرخ باشد از خون باشد و اگر
سیاه بود از سودا بود و آب معند از آن ترش شدن
بود ترخی باشد میان سید و زرد و سرخ و میانه
باریک و سیرا ما سرخ و روشن از تنوری صفرا
بود و سرخ و سیرا از خون بود و سید و سیرا از
بلغ بود و سید و روشن از صغیفی بود و از آن
پیران بود که آب کسی باشد که آب بسیار خورد و آباحت
سیار کند و آب زرد و روشن از روده باشد و یا از
غی و ترش را از پی که روزی باید و روزی نباید و ترش
غیب خوانند و از آن باشد که امتاب در شیشه ناید
سیار سرخ و سیرا که آب از شواب گوشت
خوردن و خرما و انجیر و جوز هندی و آب سیاه

در تب کرم و قوی باشد و از سردی و سرخی سیاه
گشته باشد علامت سوختن اخلاط بود و دلالت
میکند و اگر در بیماری سیرا از لث تب چهارم
یا از سردی بوانگی یا از بس علت های سودایی یا از لث
از آن تا دیرگاه بود که جیص پیسته بود زنت بر نارا
ان همه دلیل شفا و راحت ان علت و بیماری بود و بز
تنگان جاهر و نا استاد بسیار بر سید از آب سیاه
سر خون از بدن علتها بود و باید رسیدن شفا
و راحت بود و آب سیاه باید یک باشد الاستبر و آب
زر استبر چون جوش بر سر شیشه استاده بود
علامت دل باشد و دل بیمار بود و اگر لث تب عظیم دارد
و ناسه بپا رکند و تشنگی کند و آب سید باشد علامت
مکر بود از جهت آنرا که هم گرمی سردی و عفزداد بود
و دل نیز قوه ندارد که آب سرد را ببلد و هر جز آب
رسوب باشد علامت بیک بود و دلیل سختی و رسیدن

ورسوب حنجرها را گویند که در میان آب می خورد چون
بشم یا بنفشه و لیکن باید که سفید بود و در بن شیشه
باشد فراز یکدیگر از جهت آنرا که زرد یا سرخ بود در آبی
علت بود و بر سر شیشه بود علامت عا جری طبع بود
و قوه علت و اگر سیاه بود علامت سوختن خلط بود
دل در مرک بود و شیشه ز آب باید که در آن بود و بر شیشه
گردد بود از جهت آنکه مثانه که آب روی بود هم برین شکل
بود سرالت هم بر نهاده می باید تا طبیب معرفت
تواند دانستن و اگر آب حنا زایل شده که خون آب در نیم
علامت ریش مثانه بود و از راز البول مستبر گونه
علامت بواسیر باشد با علت اسهول آب سرخ
و کف زرد بر سر شیشه استناد علامت زرد بود و اگر
آب باول روشن بود علامت اول بود و خوف بیماری
و چون باول روشن علامت اول بود خوف بیماری و خون
باول روشن باشد خون یک دو ساعت بلیق است بر شود

دل را کند اغار کردن سخت علت در میان غلبه و رختن
علت و خون با و لا ستهر باشد خون نهی به حناب
استبر باشد و چون ساعتی نهی روشن شود دل را مال
و راحت و زایل گشتن بیماری بود **و نوشتگان این چهار**
درجه را ابتدا و تنهید و انتها و انحرطاط و اندر ابتدا
او تنهید و انتها و انتها و انتها و انتها و انتها و انتها
هرگز خطره نبود مگر که خطا صعب کند و علت اسهول
آید و آب هر چند کند و بوی بستر کند و شوار و تنهید و انتها
این جمله تا ملایم کردن و تحقیق کردن تا معلوم شود
باب اندر معرفت انگشت برک نهان هشتم
چون انگشت بر محسوسه رک نه هر چهار انگشت بر باید نهان
نه سخت و نه نرم نرم الاستیه اگر قوی و در بر چهار انگشت
غلبه خون کند که باید زدن و اگر دیدید و ست سنگین
دل را صفر باشد حنجرها گرم باید خولان و اگر سرد
چند و تنهید دل را صفر کند حنجرها خنک تر نشاید خون

و اگر خون زه کمان کشیده بود و سخت جهد دلید سودا بود
 در کرم ماه به سبب تر باید شدت از عادت و تدبیرها بخارداست
 و در بار طبع دوز استاده جازه نیست نیک تا ملاک کردن
 تابدا اند اگر حناان جهشت که مرغ همی پرد و دلد مرک بود و اگر
 نکر زمان جهد و دوز زمان جهد هم علامت مرک بود و اگر
 حناان جهد که موری جهد نرم نرم هم علامت مرک بود
 و اگر در کار جهد و زمان در نکر کند باز جهد دلد بود و اگر
 تیز جهد دلد بلغم بود و اگر سنج جهد و خوش نباید دیگر
 باره سبب جهد دلد بلغم با خون بود هم از امتلا بود و اگر
 در حناان جهد که موری هسته همی رود در طبع
 برقرار نباشد و الله اعلم بالصواب ۵
باب اندر نشان خطر بیمارها ۹
 حالینوس حکمی گوید هر آن بیماری که خبر ندارد
 خون یا نکر زنی جواب دهد و باز خواب رود
 علامت سرسام بود و خطرناک باشد و هر بیمار

که دست هر جای می برد علامت مرک بود
 و هر بیماری که در شناسایی نتواند دیدن و رو
 بیشتر سوی دیوار کند خطرناک بود و هر بیماری
 که تب قوی دارد و تاسه صعب کند بستر ناگاه تب
 زاید شود و تاسه کم نشود علامت مرک بود و چون
 یک چشم کوچک شود اندر بیمارها گرم بد بود و دندانها
 خاییدن علامت بد بود و فراز نگریدن بد بود
 و فوافت بدیدادن اندر بیمارها گرم علامت مرک
 بود و نفس نتواند زدن نشات مرک بود ۵
باب اندر علامت سلامتی بیمار ۸
 علامت نیک اندر بیمارها عقل بر جای بود و قوه
 اگر در نگر روی بر جای بود و چون طعامی خور خوش
 ایدش و خواب بر نظام کردن و طبع بر جای
 بودن این همه نشانه های نیک است و الله اعلم
باب اندر علامت فقرات بیمارها ۷

در درسیار بودن مقدمه راب در چشم آمدن
بود و روی و لب کزیدن و کج شدن دلیقه
بود دست و پای کج شدن دلیقه فالج کز چشمها
سرخ شدن و رکها و سر بر خاستن و از
روشنای کوکب تنی تاب و در درسیار دلد کز سر سام
و غم و پیمار خوردن و سخن که تر گفتند دلد و الحو
کند چون مکس و شش شش چشم بریدن علامت تاب
سیاه کز ز کام و نوله و بسیار دلد و سدل کند و سدل
بماری شش بود و عرفان مدز و خواب دلد تنی آمدن
باشد حسرت ل بسیار مرک مفاجات کند کرانی
از سوی راست علامت علت جگر بود سوختن
بول مقدمه ریش مثانه بود خارش مقعد
دلد و اسیر کند اسهال که مقعد را بسوزاند دلد
بر در دین و زحیر شهوت طعام که شدت نماید و
کود دلد کند برقی لبح بهی سید دلد مقدمه بیسی کند

الکون یا لکیم علتها که از سرتابای و علامتها
و علاجهها انگشتار استادان و از انک دیدن شنیده
و بنشته و از مود و ام و صر صر کنیم صوب تا اسان
باشد حوند را و یاری از ان دلد عالم خواهیم **باب ۲۱**
دوازدهم اندر فالج و لفسونه فالج دو گونه باشد
یکی اندک که بیدارید و ممکن بود که درست شود
دوم ان بود که بکار بدیدد با از اسب بیفتید
و مفلوج کرد دیک بار و هرگز درست نشود و علا
است که هیچ شیرو ماهی و تیره و خایه و بیوه و تر
خورد البته خورد و آب سرد و هیچ سردی و ترکی
خورد و لا گوشت بخشد بچه و کبوتر بچه بریان کرده
بروغن جوز و کباب و خورد آب بروغن جوز و
و مغر فستق و مغر جلفوره و مندف و جوز هندی
و از ترها بودینه و سداب و اسن خورد کند و
خاید و مادام غر غر مکتد بسرکه و سهر و مایند و

و پیاده بنقرا و عاقرا و روجا و روغن قسط بقفا
و سر و پشت می مالند و کند سه کوفته به سی یازی
دارد تلعه طسه پیارد و خورش کمتر خورد و بجای
اب انگین خورد و حب **قو قایا** خورد چند بار و
مخچونهای کرم خورد و جوز خجیل برورده و دیوشکی
و مفتح کرم و لوغادیا و شلیتا و جوز بویاید
کرد و خوشتر با ب شور بشتاید و اب لیم و کبریت
و اب شیب و ابها کرم و خوشک و سیکی نخورد البته
بسر اگر ناچار بود جوشیده با خلط خورد و مقدار
صدا در سنگ ستر خورد البته معالجه ساشد و
لحظه کرم و غایله بکار دارد و طلیها کرم و خشک
بر سر قفا و مهره پشت می مالند کرم بکرده و جامه از
بوش کرک و موی سمور و پوست رو به و حواصا بوشد
و بشم و بپزند بوشیدند هم نیک باشد و لغوه را علاج
هم این باشد لکن علاج لغوه کمتر باشد و صفت باید

و فالج این بود که نیم اندام از سرتا پای سست گردد
و سست غلبه یلم باشد که در دماغ بدیداید رس
طبع قوه کند و نیمه تن در د که اگر همه دماغ
فرو گیرد سخته باشد خون نیمه مغز باشد فالج بود
مخربها و راهها سر و مغز و نور و در بند صرع باشد
تا دانسته اید ان شاء الله تعالی **باب سیرام**
اندر دانستن صرع خوانند صرع چون از دست بخ
ساکلی گذشت صبح علاج نشاید کرد تا شاید
که از بسیاری کم اید و صعب نیکو کند و رج کم نماید و
خون که خداوند صرع در وقت افتادن کف بش
ارد علت عسر تر و صعب تر باشد و علاج وی هم خون
علاج فالج بود چه این نیم از یلم خیزد و عوض
فاید و اسباب را بدست و البته در آن خانه کوفت
در نباید بردن که در وقت صرع دارد و این علت اسودا
لاحت باشد پس از آن جهت در داروها این علت

احاطه ها در باید امحتق کم سود ارا سود دارد حوزاب
 کاوزبان و مفرح و دیرمتر که ماسد این **خداوندان**
 علت دو گونه باشد یکی از بود این کس مذوبانگر می کند
 و می خندد و گونه سرخ باشد و رکها برخاسته اند
 کسی را که باید زدن محبت با سلیق و حخته بپوشه و
 هلیله و اقیهون بدلان و مادام شیر زبان و روغن
 جوز و بنفشه و کلاب و آنکس که نهاده و بایها باب
 اسیر غم سرد و تر حوز بنو فر و بنفشه و شنبلیله و شاه
 اسیر غم شیر شاید و نر کس و شاه اسیر غم کلاب برورده
 بیوی باز می دارد و با کسی هستی خوش اندیش نشیند
 و از برها کاه و کسکی و بیلنگه شش و بودینه خوردن
 و از میوه ها ساو و انار شیرین و اسیر و سکن باشد و از
 رنده ها که ششود و کرد و ستاب و اب روان و سبزه
 دادن و البته سفر و غم و رخ و خشم نباید که رستنی
 و هر یا مدادی کلاب و کسکاب و سر و اب بپوشه

اندر دوزخ
 اندر دوزخ

و اب کاوزبان و مفرح و شراب سب خوردن
 تا شفا یابد ان شاء الله تعالی اما دیگر حنان بود
 که جمله از سودا بود و علامتش است که پیشانی
 ترسان باشد و چیزین و بشیر بکنیها بشیند و سخن
 کم گوید و از طعام سیری نیابد و هر روز خشک تر و نرا تر باشد
 و اشکم بهر سه روز یا چهار روز اهاست کند و هر دو حشر
 در کو امتداد بود و اگر مادی سخن گوید جواب که دهد
 علاج وی حخته اصمورت باشد و بغداشور بای بکوشش
 بره و مرغ و معز بره و زرده، خایه و شکوفانید و حوز
 هنرک و روغن کدو و متواتر بکار دارد و در مسکن دادن
 و طرب نشاندن و سماع فومردن و مرغ گوید این
 بشر او و یومها خوش نهادن و شش او جاسها
 رنگین پوشیدن و حوی و شیرینی خوردن با راحت
 یابد ان شاء الله تعالی **باند** **باند** **باند**
 کابوس آن بود که خواب اندر کسی ندارد که ورا کسی با حبیب

بروی اختیار است و هم باشد که نفس فرو کرد
 علاجش آنست که در کباب سلیق بزند و داروی شکم
 زان بخورد و هم آن ترتیب نگاه دارد که دیوانگی را
 گفته آمد است **باب اندرز کاه ساندرم**
 نوله در او را بید زان صفایالسته گوشت و شری
 خورد لا ماش و اسفناخ و کشک مضر باد ام کرده
 و شراب خشک و حلاب خورد و پوست خشک باشد
 و سفشه و کاه و کشنیز و رویدک بیلوفر و کدو و خیار
عنب و کشک و شنبلیله جو شاند و هر وقت
 سر و گوش و بینی باری فرامی دارد و کشک آب و شراب
 سفشه خورد و نقفا باز خنسد که بتر باشد و غذا
 هر چند کمتر خورد بهتر بود **باب اندرز در سر و نیم سن هفتم**
 این از خون باشد یا از صفرا اما اگر از خون باشد علامتش
 آنست که رویش سرخ باشد و در کاه روی و بناوش
 برخاسته بود نداری که از کرما به سر و زامه است

و دانه کدو و سبزی آب و سرکه و اگر در دصعب
 کند اندکی فیون بر و غزن کل بساید و بر در دمالد
 تا در ساکن شود و حخته هلدله و خرما هندی
 و شیر حشت خورد مزوره بنکد ماش و اسفناخ
 و کدو و کشنیز تر و مضر باد ام کرده خورد و بیوها و
 اسبغها سرد و تر بود **نوع دیگر** از صفرا باشد
 علامتش زردی روی بود و خشکی سر و چشم و
 تسبکی کند و از کسرح دافتاب بسیار بسته باشد
 یا رنجی صعب کشیده بود یا حنک و لجاج کرده باشد
 یا خشم و خورن بود یا داروی قیز خورن بود یا غذای
 گرم و خشک خون سرد و انگین و شونیز و زیتون
 و مانند این باد کرما به بسیار بسته بود علاجش
 مشیزان یا روغن سفشه و اندکی کلاب و نیم درم سنگ
 سرکه هم در مکرر در تا خون خلجی کرد پس بر میان
 سر نهد و کشک آب و حلاب خورد و در جای خنک نشاند

وینلو فرو شنبیلد می بود و میوه ها سرد و تر خورد و اگر
حاجت باشد اندک هیلله و شیر حشمت خورد تا
صفر آید و البته شوری و پیزی و شیر می خورد و
طعشیره و عدس و ماش و کند و پاکشت و تر و گاه هوکا
و مغز بادام تا شنایا بد **مادن نوح دیگره** که آن سیم است
از بلغم باشد و علامتش آن بود که روسسد بود و ز
نان و پیر از اسهال افتد و درد نرم کند و عسیر نریاشد
و این کس شب بسیار طعام خورد و ماهی و شیر و
خایه و چیزهای بلغمی و تر خورد و در سرش کراف
کند و در علامتش آنست **حب قویا** باید خورد با بلغم
و طوبت سارد و اسهال می باید کردن از پودینه
و سداب و مرزنگوش و بوی مادران **و اکلیل الملک**
و بانوخ و هر وقت از آب بر سر می باید ریختن کرم
و از باد سرد بر روی باید کردن و شک و غایبه بیوی باز
کستی و روغن سداب و کرفس و فستق کجی در مال

و خجری خود آب و قلیه و شور با و کباب هیچ چیز
دگر خورد و هر وقت کند روی خاید و غرغره می کند
در که زریک و آب گامه و سسدا از و یا سمن و سسدد
بود و هر شب یک بار حب شب یا رنجور و قدر سعال
و غذا کمتر خورد **جگالم نوح** از سودا بود علامتش
خشکی چشم و رنگ روی بسیار دارد و آب دهان
و سوراخ بینی خشک باشد و غذاهای سرد ای می شود
خورد و باشد چه کرم و عدس و باز بخت و گوشت
کاه و گوشت شتر و باقلی و از آنک در مجامعت افراط
کرده بود یا سفر دراز و جوشت کمر خورد و کمرش
بسیار ورم و اندوه و محنت و مصیبت بردن علاجش
چربی شیرینی خوردن است و روغن های کرم و
مالیدن اسهال **اکلیل الملک** یا بوج و خشناس
بوسته کرده باشند و بر کتک فرو کاه و زان بروی می
ریختن و کرم مابه خوش بکار داشتند و جلاب

باروغن بادام خوردن و شوربای مرغ و گوشت
بره و مغز بره با شکر اسفید خوردن و بویهای
معتدل چون **لجنه** و در بره بوییدن و آب
کاذبان و مغز و شراب سب و شراب کلام
وزرله و خایه بر نیم کرم کوده خوردن و سبزه و آب روان
دیدن و رودها و خوشنواختن و مردم نیک روی
و جامه های رنگین دیدن و نوشیدن و نفسهای
خوب نگریستن و البته بهج علتها سرو مغز آلوده
نکردن و شراب صواب نبود از جهت آنکه در وقت بخار
بر سر زرد و مغز را تپه کند و هر چند که بعضی **ان**
بزشکان روم بلغمی را و سودای را اندکی شراب
جوشیده و اخلاط جوخته فرمودند خوردن
غرض ایشان از این بود است که باب کمتر خورد و بلغم
نکارد و غذا بهتر گوارد ولیکن بهج حال از بخار
سرو دماغ بردن جاره نیست پس ازین سبب بزشکان

روم میکنند و نا خوردن و اگر این درد سر از سودا بود
در بره ارد سیراب باید خوردن تا جلاب و اندکی
افتیمون و اگر مقدار سبج درم یا هفت درم سنگ
افتیمون یا شش خشت و حیار جنبه و آب کاذبان
خورد تا سودا بیاید سحت نیکی باشد **باب سبب**
اندر سبب زوکرد اگر با کوان و سرخی چشم رکها بر خاشته
بود رک قفالی یا زردن و به لیل و بنفشه و شیر خشت
اشکر براند و بز در خود آب و کرباسه و ملش کردن بود
اب کرم و انگور باید خوردن و قی کردن و سه بار و اگر با کوان
و خیرکی حشر باشد و سست است و بای حشر افتیمون
و حشر قویا باید خوردن تا معد و دماغ پاک کند
و طعام مرغ برشته خورد و کلش کن یا کشند
خشک یا با مغز بادام رکا دارد که سحت موافق
باشد **باب اندر علت سرسام** **نوردهم**
سرسام در سه جای افتد اگر در مغز افتد بیشتر از سه

روز بنماید اگر در پوست باریک که در مغز نهاده است
این نیز هر صعب خطونا باشد از هفت تا چهارده
روز بگذرد اگر از محال گذشت فایا بدوسیم اگر در آن
پوست قوی باشد که زیر کاسه نهاده است این سلیم است
بلشد با سست بگذرد و ندارد و که خطر باشد اگر از سبب
بگذرد و سرسام آسانی باشد که درین جایها بدید آید
و بوی که از خون شد علامتش از بودگی تب طوطی دارد
الته سست بگذرد و روز نباشد و روشنائی تواند دیدن
ورکهای پستانی و بناگوش بر خاسته بود و بود که سببها
یا و گوید و نیز بود که هیچ نمند و بسود و اگر پیش از آنکه
این علامت ببید این در حالش خون باید که در بسیار
و شیر زبان و کلاب و اندکی سرکه و روغن کلیمیان
سر نهادن و بعد از کشکاب و جلاب هیچ دیگر با حرم
و بایها باید سست و بایدن و سرکه و کلاب
ترمی کردن و واسه بر غمها و سرد و تر نیز دیگر و نهاده

بسیار و پیوسته باید که نوید شفا مابد از الله تعالی
نادر سکت سایه سیستم
خون بینی افتاده و هیچ خبر ندارد و دست پای
جنبانند چون مرده افتاده باشد تا چون خفته
و هر چند خوانی جواب بکنند بدان که سکت است اگر
بانی علت رنگ روی سرخ بود و رکها بر خاسته در وقت
هر دو قیفال باید کشادن و بسیار خون بر کمرست
و بود که اگر سست نیز نباشد تا خون از بالا نیز کشد و بر ساقها
سسته و حجامت بر نهند و متواتر باینها می باید مالیدن
سخت تا از همه شیء را پدید سر حلاب دادن با نذکی که کباب
غرغره کردن بر سرکه و کلاب و اگر از هوش از هوش ساید
نذین تدبیر حقنه باید کردن و شافه نهادن تا ماه
از بالا نیز کشد و هر چند در سکه و وساتنه او از نکر
نکند بگذر عظم تر و نهنگ تر کشد در خاک خطرناک تر
باشد و نذاری غلیظ خواستد و اما انکه البته گونه

سرخ نباشد و رگهای رما خاصه بود بلکه چون مرده
افتیده از بلغم باشد و الا ازین طوایف اندک کند
و سرور دارد حنا نکر باشد و معذ دهد سر را زده و ابهامه
با سرکه زبرک و عاقرقرا کوفته بکام و دهن می مالند
و سکه و کند سه کوفته و مشک به بینی باز باید داشت
و در سنی کردن تا مکر عطر سه فرو آورد و زانو و رانها
بخت سخت بیاید سستی بر ستهاد ران تا از هوش در آید
بسرحت قویا ساندادن و دوسه کوفته شامها گرم
و نیز بر کوفتن و حقنه بکردن و غذا بکوشر لجه و کنجک
و انکبین و روغن خربانه خوردن و نتواند سر زنگوش
و مشک بودینه دسنتی و حیزهای گرم و خشک می خوردن و
مشترک ازین اگر اخلاصی یا وند یا فلاج افتد یا خرو معجون
شلیش و مشرود و طوس و دیر مشک باید داد
تا بهتر شود و از حیزهای سرد و تر بپزد باید کرد
از سبب الله تعالی **باب اندر لزوم تفحص**

لرزه من سه گونه باشند یکی ز صغیر باشد و علامتش
از بود که مرد بربا بود و هر چون خشم بر آید ششتر
لرزد و خون کز سینه باشد یا تشنه یا گرم برود یا چیزک
حکم و خشک یا لکه حبابه شود یا در افتاب مقام کند علاج
وی هیلده حخته باید خوردن و طفشیره از عدس
کرده بمغز بادام و سرخ مسوس و کوشک کوساله و بر عالم
و ماهی تازه بمرکه و ناروسب و زرشک و سمات خورد
بقل دوم از بلغم باشد و علامتش السنت که این کسر مدین
السکر و شراب با فراط خورده و طعام و دارو که خوردن
باشد و قی نکرده بود هر چند که ای مرطوب باشد و
میل تر بسیرگی دارد علاجش **حب الهمان است**
و حب استم حیقون و حب شیار و حب قویا
و غذای برشته و شراب جوینده یا خلاطی تمام و اندک
خورد و روز دسنتی و یا مداد ازین با صنت کردن
نیک باشد حنلانک عرق بیاید و تن گرم شود و معجون

شلیت او قلاقلی و در کوما به کرم کشیند و آب
سیار بر دالته سیم از سر و ضعف پیهها باشد
علامتش آنست که همیشه یکسان باشد هیچ علاج فایده
نکند انرا الی برفق زید کافی باید کرد و غذاها برشته
خوردن تا توه کند بهتر و کلنگین و معجونها گرم خوردن
و روغن قسط مالیدن تا ضعیف نتر و برزیده تن
شود **باب** در تشنج ان بود که رویها حوزنه کمان در می کشد
گاهی بغراخی تن می شود و گاه در ازکی و ان علت از
تدی بود یا از خشکی اما انج از خشکی بود علاتش
دشوارتر بود و پیر انداخته بود در وقت عمارها خطرناک
بود که نرد یک مرک بود یا کسی که بر حبه صعب بوده باشد
و اشکم شد و صعب بدید آمدن باشد سر خود در
تسبیخ بدیداید اما داروی صعب خورده باشد
و قوی و اسهال کرد بود ان جمله با خطر باشد علاتش

روغن بنفشه و بیلوض و عرف داسن و جلاب
و روغن بادام خوردن و در آب در ستن تا نرم شود
بسر بر روغن مالیدن و بعدا مرغ فریده خوردن یا شور یا
یا اکوشت بره و انج از بلم بود بیشتر کوزگان را بود
و علاتش اسهال باشد و روغن قسط در مالیدن و آب
بادیاز و کلانگیس فاسد و جور خوردن و قلیه کوششت
حتی تا شفا یابد از ان الله تعالی **باب** **سیستم**
اندر در چشم اندر چشم درد ان علت را تاری مد
گویند و رسم کچیلان روم و مصر و عراق آنست که هر
سه روز یک دفعه بکشانند مادروی شکم را از خورد
از صلیله و بنفشه و کل سرخ شترخشت با آب دونا
تا بهتر شدن و منور الی و ما ش با اسفناج و برک
خزند و کشیند تا یا خشک و مغر بادام کرده باشد می خورد
در ان بحری در چشم کردن حاجت امتداد عاب سپوش و
سیدر خایه و کلاب و شتر زبان که کوزک را شتر دهند

قطره قطره در افکند بر الک کوشش زیادت
نمود و کهاست بر تر اندکی شاف کافورک
نا انزروت شیر زان ساینند و در افکند و کلاب
و صندل و کافور و شافه ما میثا و بل هندی
و بوشی رمنی و کشیز تر بر پیشانی می نهد و الله اعلم
باب اندر ابله که بر چشم افتد بیست و چهارم
تاری قرجه خوانند و این را داروها بسیار است
ولیکن اینج استادان احتیاج کرده اند است که چهار
روز بسته دارد و هر روز لعاب اسپیش و بدان
در می افکند تا محته شود و رنم باید بر خور اطلال
اغار کند شیاف کند و در افکند تا درست شود باز
لا اله تعالی شیاف کند و کند کند رو بچ در مسنگ
واسی و انزروت هر یک در دم بیم و زعفران و پسند
هر یک در می کوب و تخور کن لعاب حله پیا میر
و شافه آن و اگر لعاب حله بود اسبید و خایه

بالعاب با نسید خایه می سای و محتم اندر کش
باب اندر رسیدگی در چشم افتد بیست و پنجم
این علت است نواز ابله چشم باشد که حوز درست شود
نشان ما ندوان نشان سید باشد و اسان تری
ابله بر سید است که از دیده دور باشد و اندر از دیده
بود و تا سید مارکو و کوجک بود لحس باید کردن که
نزدن قدر زاید شود و لحس پسند زان شد زان نخست
باید که اندکی کاسنی بخاید با شکر و طهر زد تا زان
درست شود و پیر زان باشد زان درست تر بود
انک چشم خواست از سید نیک بند و زان در چشم کشد
و انجا یکه بمیسد روزی چند بار و خاصه با سدا و نا
شتا اگر سید قوی و بزرگ و مست بر شده بود و نزد
کفایت نشود سافیا نار و با سلقوت بکار دارد و
هر روز چشم بخار آب گرم کند یک ساعت نیک دهند
خلاصی و تویای رخا رندی و پوست زعفران و شکر

طهر زد نرم نرم بپاسو در و برسد افکند تا شفا یابد
باب اندازنا خانه جفت **بست هشتم**
ناخنه یا نیک یا صعب باشد علاجش هم چون علاج
اسید بود چون قوکه و استبرکشت باهن بر باید
داستنی و گازاهن از بزیشکی سر و لست و الله اعلم
باب انداز موی از زنی در چشم **بست نهم**
این علت بخار معد بود و از جگر چیزد اولاد او سهیل
باید خوردن و اگر این کس کرم مزاج باشد و چشم
سرخ بود و پدکها اما سردارد شیرخشت خرماهند
و معشه و گل سرخ و تخم کاسنی و صلیله زرد را بدارد
دادن و علی الحاک طبع نرم باید داشت و موی
افزون بکند و خون کهوندجه در حاکا پزند با خون
در اج با خون یکس رنگین که درست بود بر اکو زانک
نشود این موی با مستکی بدبو موها نباید ماسیدات تادر
چشم بخورد بر اکو این زاید نشود قشیر باید کردن و قشیر

ا باشد که دست چشمش کافند و اندکی گوشت سر و کند
و بدوزد تا لکهای چشم باز آید کور و زشت
شود و لکن بر راحت افتد و بود که بن موها بر اع نکند
و این موی و طب است **باب** **بست دهم**
انداز شب کورکت این علت از رطوبت است و قد حب قویا
باید خوردن و دار بکسودن باب نادیا نه و در چشم
کشیدن و صبح تر که خوردن خون ماهی و شیر و حنایه
و میوه تر الا که خود آب خورد و گوشت برشته
و شیرینی انگبین و باید و روغن جوز خورد و حب
شیر هر دو شب باید خوردن تا شفا یابد از این **باب** **بست یازدهم**
اگر این علت از معد باشد اسان تر بود زاید کردن و علا
است که هر دو چشم بکسان باشد و دیگر وقت سیرک
و کرسکی تر بود و بهتر بود چون بدن سان بود دار و باید
خوردن که اشکم براند و قی کردن و پرهیز نکردن و اگر
یک چشم بود و مادام بر یکسان بود دل کند که از دماغ افتاده بود

و عسر دشوار تر بود و علاج آن کردن اما دوسه کرت
حب باد خوردن از حب شیار غره کرده کردن و
حیزهای که بخار بر سر برزد خوردن
باب سیام اندراب در آمدن چشم اگر بشت
از انکاب فرود آید در بای سل سویان بیاید کردن
وسل از ناشد که رگها بناکوشش کشافند و دماغ
کنند تا راه بسته شود کلی ب معز چشم نیاید و اگر در آمد
الاقح کردن هیچ فایده نکند و قلع آن بود که میل
چشم فرو کنند و آب نشانند و این از صناعت
بزرگی است **باب اندر سبب سی و یکم**
این را باب غوره بورد در چشم باید کشیدن و طلاها
خنک بر پشت چشم نهادن و معر اسر کردن
و مزوره کردن بجا هو و کشیز تر و شراب
خخاش خوردن و گاه گاه هلله زرد بکلاب سودن
و در چشم کشیدن و طبع نرم داشتن باب میوها

حون پیشو و الوسیاه و زرد الوکشته و سنجید
کرکائی و کثمتش سبز و طعام اسفناخ پیشو
و بر کجند و کشتک خوردن تا زود بهتر شود
باب اندر طریقه سی دوم
این نقطه باشد سرخ در میان چشم امتداد یا از
رخی یا از سببی دیگر که زرنخ سرخ و کند و
و مزوره بکود و با اسباه امحسته کند و بروی نهد
باب سی و سیم اندر انتشار و شعیره انتشار
و شعیره فواخ کشر دیده بود و هر چند دیده شد
ترباشد و شنای چشم پیش بود و هر چند حد
چشم فواخ ترباشد کمتر تواند دیدن اگر از صدف
بود یا از جایی معتاد باشد یا از چیزی در آمدن
اندکی از دماغ یا کوزه یا کلاب و آب تل بر دست چشم
باید نهادن و اگر از طبع بود **حب قویا** خوردن
تا دماغ صافی کند از سردی که در سر بود باشد

صبح علاج کردن فایده کند و چون مادام چشم تنه باشد
و اشک هم می یزد کرم ماه به یکا د باید داشت و سرخه
که از تنه تپا باشد و سبک بصری کرده باشد و ارسلد
و هلیله زرد و ماسران غمیری بکار دارد و چون از کنار
چشم بماند دلد کند که سوراخی در باشد و جز از داغ
کردن هیچ فایده نباشد و سعه سه عددی باشد برست
حشمت اندکی حصص مکی یا زعفران شراب کهن
ساید سودن و بروی بالیدن ناخسته شود و مرهم
داخلیون بر نهادن تا سوراخ در کند و بلیدک
سارد و اگر عسرت کنار بخش کافند و برون کند
اسانیا شد از دیگران بود از جواب دراید حشمت را بتواند
کردن بزودی و اگر احسا گویند علاج حشمت است که هر
روز یک دوسه گرت در کرم پاش شود و هرگاه سر و چشم
به بخار آب کرم فرازداید و هر وقت اسپیوش
و شکر سفید خوردن و کشیدن و خشک هیاردی

سیاری بخار برد اندر خورشها **باب سی و چهارم**
درد در کتب اگر این دردی صعب باشد و میم حوتیر
همی زید که مغالان در دهن و لعاب اسپیش و
وروغن کل و کلاب و شیر زبان و اندکی کافور بکش
در افکند و اشکم نرم باید کردن با سفناح و بر کفند
و لبه اب و ماش و سوکاه گاه شیر زبان در باید
و حقن کرم حنائک از دستان در دو شند سر اگر زایل
نشود اندکی فیون بروغن بنفشه باید سودن و دروی
افکندن تا در وقت ساکن شود سر اگر زایل نشود
بیه سرخ باروغن نکذاختن و دروی ساید افکندن
که این علامت چیزی بر آمدن باشد نرم کند و نیز
در درم پیارد بر آب درد بود روغن سداب در باید
افکندن و طعام نخود آب و شور یا خوردن و اگر بدین
زایل نشود اندکی فیون بروغن سداب باید گذا
حتی و در افکندن و علامت دیش در گوش است

که خون و ریه را پدید آید باینکه بپزند نه مصلح در باید
 امکنند سرانیز روت و خون سیاهشان و کند رو
 و صبر نیز بسودن باینکه بپزند خوب بکودن و این در
 باز گردانیدن و در گوشت نهادن تا درست شود و این
 علت دیگر از خشکی باشد باز بخارها و معده اما این از
 خشکی معده باشد علامتش الت است که وقت کمر سنگی
 و تشنگی بیشتر بود وقت سیرک بهتر باشد علاجش
 در طعام و شراب افزون بکردن و اندکی اینون
 سوده بار و عنقش در امکنند و شوروی و بزرگ
 خورد الا که شیرینی دیگر گونه که از بخارها و بلغم و صفرای
 باشد علامتش الت است که بوقت شراب نترسد علاجش
 حب شب یار و حب قویا خوردن باشد و اسهال
 اب و **اکند الله** با بونج و قیسوم و موز نکوش و سب
 نیز و شاه سپر غم سرور محقق و کرمایان فرادا
باب سی و پنجم

خون در گوشت کرم باشد خارش و قناسه کند ما چار آب بوشنه
 در باید افکنند باب بوی ک سنغال و بار و عنق و انه سنغال
 ما اندکی صبر بر و عنق سداب باسیکی کهن در گوشت افکند
تا شفا یابد باب اندر خون بیف سی و ششم
 بیشتر از علت از ریاضت خون شد که مصلحان باید ران
 و این سود سود بر سر رختی و کانور و کل سرخ و کل نار
 و این در روج به منی در کردن و خورش سردی باید خوردن
 و هر چه بلغم و رطوبت خیزانند اندکی باید خوردن
 که از گرمی و یزی خون افتد که خون را بکشد باشد خون
 است بر کرد و بهتر شود **باب اندر خلیشوم سی و هفتم**
 خلیشوم آن باشد که صبح کز و بوی ک سنغال و این علت
 از آنست که از استخوان مشاش باشد که در مقدمه و دماغ
 باشد نهاده است و این از بلغم و بخارها لایح و علیظ
 خیرد و علاجش آنست که شونیز و مشک و فوفیون
 و کند سه و عاقد قرها نرم بکوبد و بساید و بهر وقت در

ویوسته سرکه و گهن ترش می بود و غرغره می کند
 بآب باره سرکه و انگبین **باب سی و هفتم اندر**
 اندر درد دندان **باب** اما سبب دندان باشد و درد فوقی کند
 و خون تری می زند زود حمامت باید کردن یا اگر قبضه
 بزدن با ن جانب که درد دندان باشد و هر وقت سرکه و
 کلاب مضغه می باید کردن پس اگر زایل نشود کافور
 و عاقرقنح باید سودن و در میان نیمه گرمی و سردی
 نهادن ناروغی کل و اگر ساکن نشود بن دندانها باید
 از دندان یا مارچه بروکذاشتن تا خون عاقل کشد و اگر
 درد نرم نرم کند و اما سبب عظم نباشد و حرارت و گرمی
 نکند دلدلیغ بود و سودا و بادعلا حشر حب غرقیا باشد
 و عاقرقنح و شیطرح و فرقیوب و پوره و دلدل کومته
 در دندانها باید مالیدن و هم این داروها سرکه زین می باید
 جوشانیدن و مضغه بکردن و اگر زین زایل نشود
 تیال در باید گرمی **باب سی و نهم اندر درد دهن**

انوکس را از شیرین و سوری و تیری برهیز باید کردن
 و زور عدرس و ماش و اسفناخ و کشک حوزدن و تخم
 کل سرخ و عدرس و طباشیر و تخم برهمن کشنیز و سماق
 و اندک کافور این حمله بگوید و دهان افتاند و بروغن کل
 بمالد و اگر دندان بیدار شود حمامت بکند یا اگر قبضه
 بکشد و شیرخشت و آب نارخورد و فوراً بدن
 از دندانها کل سرخ و هلیله و کلکنا و کومته و اندکی
 زرنیخ زرد و سرخ در دندانها مالیدن یا درست
 شود و آب مورد و کلاب مضغه کردن و از شیرین
 برهیز باید کردن **باب سی و دهم اندر**
 حوز زین کران شود و دیگران نام سلامت باشد اندکی
 نوشادر و ملک نخسد و اسندان و عاقرقنح
 و پوره و سعتی و موز و ملک هندک و شونیز و سولنکوت
 کومته حمله را با آب جوشانند مادام بدان آب غرغره کند
 و ازین داروها بزبان درسمالد و اگر کودک باشد و دیس

و در سخن در آید بسیار باشد که بن زبان بسته باشد
 اندکی بپاید بودن و زح شود در کردن تا شفا یابد
باب در جنات و اماس بلو چهل و یکم
 خون کلو اماس کند خنود شوار و شود هر دو دست در ک
 قیفال بناید کشادن و شراب نوت عز عز کردن
 و کلاب کسین و نود اندکی خیار چنان بر در دخت
 کز ختن و خور و اسنخ و بلاب و برک جعند
 بروغن بادام حوزدن و اگر بود ارد و ترک از دهن بیاد
 اید و درد نرم بود علامت بلم باشد ساره فیترا
 و عاقبت و حار عرو باید کردن و اندکی بپندار
 در و کند باشد که از گرمی خشکی باشد کشکاب باید خورد
 باب بنفشه شکر و طعام از باقی با بروغن بادام
 اسفناخ کرده بخورد و مادام حب السعال دهن
 می دارد و اگر تب نرارد مرغ بشور با و مسکه و شکو زرده
 خایه نیم گرم و اگر هیچ گرم و حرارت و تبش نباشد رطوبت

این کتاب از کتب معتبره است
 و در آن کتب معتبره است

قوی و استنبر باشد و این کس مرطوب باشد این
 حخته باید دادن انجیر و سبج کرفانی و طایفی منقا
 و سفشته و سبستان و تخم حنظل و به دانه و کشک
 و پر سیاوشان از هر یکی شش بخوشاند و بپزند و بنا
 بر نه قدر سی در سنک و نرم بخوشاند تا جود حلاب
 کسند شود و هر روز که هست در سنک بخورد و طایفی
 و شراب و خشنخاش و لعاب اسپیوش و آب
 خربزه و هندیک و کل بشکر نیم گرم کرده خورد و دانه نبات
 در دهن دارد و کثیر اسید و صمغ عربی و به دانه و اگر
 این سرفه از رطوبت باشد استرب و لزج شده باشد
 اب در بیان با آمد با انکین اب خورد و بطعام بخورد
 خورد بروغن شیر خشت کرده شور با که خم با دیان
 در کردن باشد و حخته و زونا باید دادن هر روز که در سنک
 با شفا یابد باب در برسام چهل و دوم
 خون کسین آب بود و بهلو برد اید و سرفه کند بر سام بود

و تازی **ذات الجنب** گویند در وقت رکبفاله
سایر لادن و از گوشت و شیرینی بر همین کردن و تشنگ
آب و جلاب و شراب هفته خورد و اگر روز چهارم آغار کند
بسیار مدتی و آنج باسانی باید و سدا باشد روز هفتم علت
زایل شود و اگر هفتم آغار کند عسر و خطر ناک بود و در چهار
دمه اگر روز چهارم باید زرد باشد یا سرخ خطونا کاشد
و ترسند قدس اگر آنج بیاید سیاه بود کشتند بود و اندکی
چهار جنبر باب سستنان و عناب بر باید نهادن
و بدادن تا طبع محب گرداند اسفناخ و بلبلاب بر عین
بادام خورد و البته طعام بخورد لا تشکاب و غذاش عین
باید که بود و اگر سر از هفتم از آن حرارت و تب مطبق
ساکن تر نکرد و تا سه سیاه کند و نفس نتواند
می زند و در سینه خو خور در قند و رو بهاشت سرخ گردد
و دلیر مرگ بود **باب اندر بیماری یارکند و نشانی چهارم**
چون کسی را تب نرادر شود و مادام تنی نرم دارد و سرفه کند

کتاب می باید خوردن **باب اندر جستن دل چهارم**
این علت از گرمی دل باشد یا از ضعف دل اگر باوی
تب و حرارت بود و حیزک گرم خورد تا سه کند ه
علاجش اینست که رکاسلیق بکشاید و بسیار کرت
خون بردارد تا ضعف نیاردش و قرص کافور بدهند
باب سستش و طعام بری را خورد و سرخ و دوع و آب
غوره و ترشی تریح کرده باشد مسوس هم جنب برشی
کرده اما جستن دل که هیچ تب و حرارت
نباشد دوال مسکن باید خوردن و آب کافور با آب و شراب
تریح برورده و مفرح کرم کی از مشک و مصطکی و دارچینی
جینی و قویقل و ابرشتم و مروارید بسد دروخ و تخم زرد
روح و بونک مشک و سیاس و سنبل هندکی کردن باشند
و اندکی عود و عنبر در هر روز نیم مثقال با شراب بخورد
و سرخ و گوشت کوفند و پیچوج و تدر و و دلاج و کپک
ورزده و خایه و شیرینی و جری خورد تا شفا یابد

باب در خون آمدن از حلق چهارم

خون آمدن از انفاز کی خج و قی باشد هیچ خطر نباشد
و سلیم بود کل ارمنی و صمغ عربی و کلنار و تخم سبب
و اندکی خون سیاوشان و تخم بوبل و هندک کوفته و بخته
باشرباب غوره باشرباب به پاشرباب مورد و طعام
مزوره از سفاق و زرشک و عدس و آب غوره خورد پس
اگر سرفه کنندیم باشد که اسلیف بیاید زدن و ترص
و کهر یا خوردن ارکل ارمنی و صمغ عربی و کهر یا و
خون سیاوشان و کلنار و کلنار و افیون باشرباب
به مادام می خورد و صندک و کل سرخ و کافور بر سینه

باب در هضمی باشد چهارم

این علت از ضعف معد بود یا از بسیار خوردن و اسهال
قوی باشد و فطرناک خاصه کودکان را و بیدار او اگر
هیچ گونه درد و بخت بود آب گرم باید داد و باغی کند
و اسهال تا معد را بال کند و در آب گرم نشیند پس اگر

پس اگر در اسهال فوط افتد دست شود شراب
انار یا شراب غوره و اندکی طیار شیر بخ سرد کننده
خورد اگر طعام خوردن شهوتی است از بر افشرد از
انار دند و موز و بودنه و کشمش خشک کرده بدهند
و اسامه برنج باید خوردن دست جو یا دیخ کا و خوردن
الته نان و گوشت بخورد این روز و اگر ست کرد صندک
و کافور و کلاب بر سینه باید نهادن سرد بکرده و بخ
و مرف هر چند که خواهد خورد پیوسته و اندکی بلش
وی نهاد بود پس اگر ضعف معد باشد اول علامتش
انست که هر وقت می باشد و اگر چه بسیار خورد و علاجش
کوارش زیره بود و کل شکر و صطکی و بادیان دوی
و غود خام و هیچ طعامها بر غلط و ند کوار خورد الا کباب
در شیدی خورد و موز سیاه طایفی و طعامی که خورد و ختم
بادیان و کرویه و زیره و ناخواه در کرده خورد باب چهارم
در اسهال اگر با درد معد منش کرد بود آب گرم باید داد

تاتی کند و پس زان دو باب پاسته باز ایا زه
 مفقرا بخورد و اگر باد درد معک زروع باشد و
 بسیار باشد و باد کند کوارش زیره خورد کک
 انگبین و عود و مصطکی و بادیان رومی و
 طوام همه برشته و ریشیدک و کباب خورد
 و اگر با این درد اما سبب شد تب و حرارت بود
 و کمی بسیار داب کاسنی و آب **عنب الثعلب**
با خلاب و سکنجبین باید داد و بطعام
 مرغ و گوشت دراج و کباب و پیهوج و کردن
 پره خورد و اگر اما سبب قوی باشد و رو در کند رک
 با سلیق بیاید زدن بنفشه و خیار جنبه
 و شیر حشت و آب کسوف دادن با اجابت کند
 و بنفشه و حطمی و کلاب و برک کاسنی بر سینه
 نهاده اگر ان اما سبب سخت باشد و بدن تدبیر
 زایل نشود الملامک و بابوچ و سمید هندک و معاح

ادخر شراب کهن بخوشاند و بر نهاده و آب
 بادیان و جلاب خورد و روغن نار دین هم مالده
 باشد فایده **باب اندر فواق** **جهل و نه**
 اندر فواق اگر این علت از بسر طعامها بد کوار یا از بس
 شراب اعتداب کرم باید خورد که اندک زیره و بودنه
 و کروی و دروخت باشد و کند و رو می خاییدن
 پس اگر از ان تب یا از بس طعام کرم اعتد و یا از بس دونه
 لعاب اسبیوش باید بار و روغن بادام و چیزها بر سر
 و یکی کوفه فواق باشد که از ساور و دمل چکر باشد و
 علامتش آنست که تب مطبق باشد و بهلوی راست
 درد کند و فواق هر اید **و بر شکران** چاهل بسیار
 از چیزی حین بیمار را بکشند نداردند که با دست
 و چیزی کرم بدهند یا در تعهد و رک زدن تقصیر کنند
 و علاج این رک با سلیق زدن است اگر چه بیمار سخت
 مست باشد و آب کاسنی و عنب الثعلب باید دادن

تاشفایابد و ککاب و سکنجین دادن **باب محام**
اندر عمارت ککاب کسی را که از سوی راست بر بهای
اماس دارد و در دکند و رنگ روی بگردد تا سرخ تر شود
علامت اماس و ریش جگر باشد و در وقت رک یا سلیق
باید زدن و آب گاسنی و سکنجین و قوص ریونند
دادن و مزور یکشک و زرشک و اسفناخ دادن
و آب گاسنی موسته دادن و منوات کلاب و صیداب
و کافور و آب سیب و به و کاسنی **و عنب الثعلب**
بر جگر می نهادن و اگر طبع خشک باشد آب لبلاب
ترهند و سیاه الو و عنباب و خیار چنبر
دادن پس اگر با اماس تب نباشد و حرارت نکند و رنگ
برنگ عاج بود زرد سپید و اماس گونه دارد و بلکها
چشم خنپید باشد و پشت بای برآمده سگ انگین
نام دادن و قوص ریونند و مصطکی و عصاره
افسنجین و انیسون در کرده و قفاج برادر خرو و دایم

اندکی نمک و شراب کهن تر باید کردن و بر جایگاه
حکمری نهادن و موم مال را را با صبح کوی و موم
لاصول دادن و بادیان با سکنجین و صمغ
سردی ساد دادن **باب پنجم** و ککاب در عنباب و زرشک
و کوباز و بر تب باشد آب گاسنی **و عنب الثعلب**
ساده دادن و سکنجین و ککاب و بطعام
زرشک و کدو و اسفناخ و خیار و گاه و گشت پزتر
و میوه های تند و سرد و آب تخ دادن و دایم
صندل و سید و کلاب و کافور و ریونند با شراب
نار و شراب ریواج بدادن و اگر کها قوی باشد
و آب سرخ و پیره بود رک یا سلیق باید زدن و
چون درست شود در چشم زردی بمالد سرکه کهن
پیوی باز گرفت و کلاب و نار و آب سماق در
چشم باید افکندن یا سرمه و زرشک و آب نیک
باشد و اسکنجین کمتر چیزی سه هفته

باید خوردن و خون تبدیل شود بطون کوی ساله
بسرکه و قلاچی سرکه و یکک تیهو و مرغ جبه
مسوس نیک باشد اگر با این علت حرارت و تب عظم باشد
سردیها کمتر باید دادن و قرص که از کل روید و عصاره
وافستین و انیسون کرده باشد باب کاسنی
وجاء اصول الخوارزمی نیک باشد باب ۱۰۰ و دوم اندر اطفال
این علت سکونه باشد یکی را رقی کویند و اندر وی آب
باشد و دوم را طبلی کویند و اندر وی باد باشد و سیم
لحم عسرت تر بود و اگر با این علت اباحتی سرخ باشد
درست نشود و اگر با او طبع یخ بسته شود حبت رویند
بباید دادن و ابایدان و اب قاقله با سکنجبین
و اما اصول ۲۰۰ و حیزهای که از تاحتی بیارد
خون بخود اب و باد بان و تخم کور و کرفس و شبت
و حبت مازنیون نیک باشد دیگر هر ابی که
حتی نیک بیاید رقی و طعام هر چند که متخورد

بهم تر بود و در افتاب مد نشستن و بود که کسی را
در میان یک نهند که منده بیکه شد و شراب نرسک
نیک باشد و اگر قوه ندارد و ضعف تر شد و مرغ
مسوس خوردن با نان کاک **باب پنجاه و دوم اندر علت اسهال**
اندر علت اسهال اگر با علت اسهال سرخ بود
در اسهال باید زدن و اسهال نیست که میان دو انگشت
است بر دست حبت و اب کاسنی و سکنجبین باید
دادن و قرص رویند و زرشک و اکاب سرخ باشد قرص
کبر که از رخ انگشت و تخم کاسنی و خیار و خیار بار یک
کرده باشند بدادن و اگر اسهال زیاد کرده باشد با سکنجبین
و اب بادبان بدهند و اندکی اسفناخ با مملک و سرکه
کهن و سیسک کهن تر کنند و گرم کنند و بر حای اسهال
از سوختن حبت بزنند و اب جوشیده خورند و البته
چون طعام خورده باشد برود بسیار خنید و بترط
کوید هر کرا اسهال نزارد و تن خیره بود و چون اسهال

تف نزار بود و اندر تن آدمی اندامی هست فی برتر و حقیر
ترا سر بر و ازین سبب راست که اندر علتها اسیر
در کمترین بود الا که گوانی و تاسه کند و طعام کمتر
خوردن این علت را علاج نیک است و معده
و حکم را بحیر سکر کی سی سر که یاد در شراب
که غشیه نیک است اسیر را **اکلیل الملک**
باب بطلی کند لوم کرده بجای اسیر بر نهاده تا
شفایابد **باب** **نخاع و چهار**
چون بستی شکم منش کرده بود عسرت بود و اگر
قی کند خطر ناک باشد پس اگر هیچ گونه نفعی نزار
نیاید علامت مرکب بود و بز شکان این علت را
اللاس کونند پس خون سه روز برای صبح طبع فرو ناید
بدانکه قولنج است و اگر صبح گونه تب و حرارت
باشد شیر حشمت باید دادن و خیار جنبه را
نمادین و یکی شافه که از سته و بوره نان و ترد

و ترید سید و خطمی و حقی و سقمی ناکرده باشند
و حار بود و در آب رزقینند و اگر گرمی و تب نباشد
حبی که از نیت و سکنجبین و غار یقون و شمر
الحظیل و سقمونی ناکرده باشد باید دادن تا بخورد
و شافه از **سجی الحیطل** و سکنجبین و ترید سید
و سرکن مکن و سرکن کبوتر و سرکن موش و سرکن
باشند بن بر گیرد و سور با و آب خروش که بسیار بتاحت
باشد و ترید سید و سفلیج نیم کوته خورد و تخم بادیان
و بلاب در لخته باشد آن بخورد پس اگر زاید نشود
اب الحیر و اب جعد و بر کجعد و سقمی نیا و حقه
کند معجون شهریاران اسهاری خورد تا شفا یابد
باب اسهال **نخاع و پنج** کسی که هر طعام که خورد اسهال
کند و نلخته پیرون آید دلیل گرمی کند و خاصه که آن
حیز که فرو داید رزق بود یا سرخ و تشنگی کند و ناف
نجد و درد هاسوزش کند و می بخور علاج او قرص

طباشیر بود یا شراب غوره و ریواج و بنه افشرد
ناردان و آب غوره و یکد قبضه و گوشت خرگوش
و لاهو مسوس کرده خورد و دوع تازه و عدس و ناروا
و آب ماست نهشتن اگر اسهال غرور آید و
سبید باشد و هج در دوسوشت بکند و سنگی بیاورد
علاج او گوشت کند از کند رو و پید و ناخواه و مصطکی و اینسب
و عود خام و کلنا را کرده باشد با نکیب معجون کند هر روز قدر
سه در مسنک و خورد و طعام بچک و گوشت برشته و بر روغن
فندق و جوز بریان کرده و کوارش خورنی بپاشد و چون
تشنگی و حرارت باشد سفوف حب الرمان و قرص
کلنا را بیک باشد و خایه برشته و سرکه جوشانیده و مای
تازه سرکه بخته پس اگر اسهال اندک باشد و بدرد
صعب و وحیر بر و زاید و ناف مجد دلد کند که خلط
تراز حکم را از معده برود و بخته است و روزه در پیش کرده
و تازی قرحة را معاف خواند علاج این علت اسهال

برشته و تخم شاسپر غمر و صمغ عربی برشته
سوده بارو عن کل حوب کرده خورد قدر سه در مسنک
و طعام کم خورد و آن قدر که خورد حسوار دیا شناسنه
نشیند یا مغویا دام بایه بند که هج ملک نرسید
باشد پس اگر نرسد یا بد نشود **مقلیا تا سادادان**
بارو عن کل حوب کرده بودارد این سافه ز حیر
و کرای حقعد و درج بسیار بر خاستن غایت است
خاصه آن کس که هر ساعت بچاغت شود ندارد
که اجابت خواهد شد چون بچاغت شود اندک
حیر که مرود آید چون بنغم یا خون و ریم اگر با این علت
طبع بسته باشد و برنج فرود آید در دکنند بسیار
انست که نیست در مسنک دله و خیار جنب و ست
در مسنک شیر خشت در کلاب کرم که دارد و نیک نید
نماند و بیلا یزد و مامداد سوزد تا مجلس چند کار کند
و در دکرانی آید کند و اندر اسهال آب نشیند

واز بورد و ماز و ونار بوست و کلنار و کز ماز و
برک نیل و زار به و سیب و کل سرخ کرده باشد و خسته
و شراب خورد البته غلت رزه را پخته چیزی گوشت
باشد و اگر اسهال بسیار کند این طبیعت باید کرد
و بر شکم نهاده و سکر و اقنا و ماز و و کلنار و صند
و نار خشک و کل سرخ سوخته و بوست و ریاب
برک رز و برک سیب و به و سیکی گشت (مکته
کند و بر نهاده و نقل به و ابرود حصی و سنجید و کانی
خورد البته از سر طعام موده و خورد کی اسهال آرد
و گاو رس بوست کند سخت نیک باشد و بنیر برشته
کند و مالک بخورد نیک باشد **بهار و شسته**
امروزه خون امروزی در با از جگر باشد با از معدنه
بالزین متعدد علامت حکم است که البته دارد کند
سیاری آید و بنوت و با طعام امکته و جدا نیز آید
(خو حکم در میان خون کوسه باید و شهوه طعام

مکثر کند و سه این خون و بیشتر جدا گانه آید یا دانی
علاجش قرض طین باشد یا سراب سیب و
سلنجبین و آب کاسنی و آب خمر بونل هندی
و گشت کباب و لعاب اسپیش و آب برک بویل
و غلبه و مزه و ماش و عدس کک
و در شک و سهاق و اگر ضعف آرد گوشت نذر
و تیه و و کک و داج و تلاجی تازه بر شک بکرده
و اشکم نباید شستن کی خطا باشد الا که بیمار
باشد و اسهال بخون باشد و ضعف دارد
و هم بود که روده را بشوید از کاه ناچار باشد
بصمغ عربی و تخمها برشته و کهر یا داد
و اشکم بستر از جهت آنکه اگر درین تعافل کند
المن باشد از خون آمدن بران راه گذر آمدن روده
راش کند و رطوبتها روده را لحام کوسد این
تعالی برورده افزید است تا سفلی که برورده

نوجانندش وریش بکند پس این لحام فروامد باشد
 ناچار نفس روده را بر و سار دس خون باره
 روده خند ساسد که مانند باره گوشت باشد هرگز
 درست نشود از برای روده ازنی است خون بید و کند
 شود نروید هرگز و دوم از روده باشد علاه اش
 است بادردی صعب کردن و بچیدن فرود آید
 و هج مهلت ندهد بدان بود که روده زین ریش شده
 باشد علاه اش نشافها و طلاها و حقنه بستر آید
 کردن و اگر خون شکم بچد و در وقت فرو نیاید یکی
 ساعت مهلت ندهد که کند که روده افراز ریش
 کوه است خوردنی بید کردن دسوی دیگر که آن
 خلطی که بزیر آید بسیار بود و اگر اندکی آید در روده افراز
 تن بود و سبب آنکه روده ها زین صراح تر باشد
 ثقل دروی یک تر باشد و اگر دیگر که آنرا کس بداند که اگر
 در زین ناف در د کند روده زین باشد و اگر افراز ناف

و اگر افراز ناف درد کند روده افراز تن بود
 و علاج این مقلباتا باشد هم از چیزها که ریش روده
 که اسهال صفرای باشد از اسهال و تخم خشک اش
 و تخم زبان بره و صغ عری و شاسته و تخم مرو
 سید و تخم شک برشته و اشباف افیون و روغن کل
 و آب برنج و شیر بز و کاه خوردن اما آنکه که خون
 از مقعد آید یا شقاق باشد و علامتش آنست
 که سوزش و درد کند و حوزان ناخفت باشد و طبع
 بر حال بر حال باشد و ناف شکم هیچ کوانی نکند و مقعد
 بچکیده باشد خون می آید و هر خون شکم نرم تر باشد
 اسان تر بود و علاه اش آنست که دو پاره سرب
 بناید نیکر و قطره قطره روغن کل بروی
 هم چکاند تا سوده شود و سرب کرد آید سر اندکی کلان
 سوخته و بیه مرغ و موم سید و اسهال و افیون
 سرم کند و بروی باله سه چهار کرت تا علت زایل شود و شول

و شیرینی فحور دالته و هر چه حوائش باشد که یاد کردیم
بواسیر باشد و قصه فصل کرده اند **باب سحاه ملغم**
اند رستی آفت اگر تب و حرارت باشد قرص
کالنج که از تخم کالنج و تخم کز درشتی و فوماء و انیسون
کرده باشد و از تخم کرفس و اسارون و تخم خرنوبه سایید
دادن و آب دیان و فانید بطعام خود آب و شود با
که تخم کز و یا و ناخواه در کرده خوردن و روغن یان
و غالیه در زهار مالدن و در آب الکمل الملک و یا بونج و نسج
در کرده باشد و مرزنگوش ستر تا بکشد اگر آب
و تشنگی و حرارت باشد این هیچ نشاند کردن الا
اب تخم حیار را در نرد که رو کالنج با لعاب اسپیوش و ملاط
و شراب بقیه و روغن بادام دادن و متواتر زهار
بر روغن در و سفته گرم کرده مالدن و بر کرم کومته
و اندکی الکمل الملک و بانج و قیس و مرزنگوش ستر
تا بکشد و سپوس کنیم و تخم حلبه لخته بر زهارها کن

و بطعام آب باقلی و روغن بادام خوردن و برک
حسند رو اسفناخ و ماش خوردن تا سفلیانند
و اگر باین سستی حثانه اما سردا رود و در و صفت کند
حزن تیر می رند که با سلق باید کشادن و آب
کشک و لعاب اسپیوش دادن **باب سحاه اندر سکر**
که اندر زهد افتد کوزکا نرا منک در زهار باشد و مردانرا
بش تو در کرده باشد و این علت را از همه شربتها
و میوه ها تر و خایه ماهی برهیز باید کردن و معجون که
از اسارون و تخم ترب و قوقیا و حب الفار و سلیخه
و حب البلسان و سبند و عود بلسان کرده باشند
پلاادن و انکبیز آب دادن و اگر سخت قویک باشد
چند نیم در حسنک خاکستر کزدم بدهند و باره آبکین
سوخخته حنائک اندک به آبکینه اندر آتش افکند تا نرم شود
بر آتش آب افکند و باره آتش بدهد باز اندک آب تا
هفت بار نیم چنین بسایند چون سوسه و با شرب

بدهد یا بکس و سنک حجر الیه و دی گویند سخت
غایت باشد نرم بساید قدری اندک بدهد هر بار
روغن حنای بود که کزدم را اندر یکی کوزه، تو کند و اندر
آتش افکند تا بپزد شود پس نرم بساید و اندکی روغن
بادام بدان مالند و روغن سداب و روغن بنفشه و روغن
نار دین و بلسان و حب لعل و زیت این همه
روغنهای کزدم نیک باشد مالیدن و بقدر اشورت
بگوشت خسته و بخود سیاه و بویاد در کوزه نیک
باشد شربتی از بایند و روغن بادام پیاز و آدن
و قلیه و طبعه نیک باشد و تخمها کرم در کوزه و مادام
در آب کرم کشیند و اگر در آب کرم بودینه و حقیقت ^{قدس}
در کرده باشند بهتر باشد تا شفا یابد باذن الله
تعالی **باب پنجاه اندر علل کلینک**
اگر بادرد کرده اما سر باشد که با سلیق بیاید زدن

و از آن جانب که درد کند و آب نخم خیارد و رقی
و کز و خرد دانه و خشک است از بالاب اسپیو ش
و خل آب باید دادن و سراب بنفشه و کسکاب
و آب با قله مار و عنبر بادام و آب **عنب الثعلب**
و شاهی و حتمی و صندل و کلاب بر آن خانها
دن و ریح برون و مانند شست و اسفناخ
و کز و و کاه و کشتن خوردن خرنزه هندکی
و خیارد مادر نک و زرق را آب بکوفتن و شکر
بر نهادن و بخوردن حوت تب زایل شود حرارت
کمتر شود موم روغن باید مالیدن اریه مرغ
و روغن بنفشه کرده اگر در آلوده ماند با سلیق
در آب کرم بیاید شستن تا شفا یابد باذن الله
تعالی **باب سی و نه اندر**
سوحتن سرقصبت و مثانه مجری است از کرمی
باشد و اگر چه آب تا حتن بسیار آید هیچ کرمی

هچ گرمی نباید دادن البته که بزرگان ~~خ~~
چاهل بسیاری خداوند ابر علت را دردها
بد و عسرو و بیماری را بکافکنند و کوارش کنند و
و معجونها گرم دهند و مثانه ریش کنند تا هرگز
درست نشود پس علاج این علت لعاب اسپیوش
باشد و تخم خیار و زرنج و کدو و حشمت
و کاهو با جد آب و روغن بادام و روغن نیلوفر
مالیدن و خربزه، هندک خوردن و مسکه
و شکری سید و مزور کنند و ماش اسفناخ
کدو و چیزهای سرد و تر خوردن و موم روغن
مالیدن و اگر بدن را بد نشود روغن بفت و
شیر زیان و لعاب اسپیوش بزرافه بسوراج
قضیب باید ریختن تا سالن شود از سالن الله
باب شصت و یکم اندر ریش مثانه
اگر خون ورم آید لاله حرارت مثانه باشد قرص

طین و کهر با شراب میب و این شرابها
که کفتم می باید خوردن و این دروها که در سوراج
قضیب ریزد اندکی سیداب و سبید و زر
خایه و انزروت و خون سیاوشان در باید
افکندن و کل مهر خوردن تا شفا یابد از این
باب شصت و دوم اندر آزار البول اگر با این
اب باحتی سرد باشد و سوزش و قطره
قطره باشد علاجش اینست که لغته امروا اگر
هچ گونه گرمی و سوزش نباشد از اسکر البول
گوشت قرص را بکند و روغن عری و بلوط و کدو را منی
و کلسرخ و کشیز خشک کرده باشد با شکر و طبرزد
می باید دادن و هچ گونه گرمی نباشد خوردن و اشامه
روح بشیر و مغز بادام کرده باید دادن **باب شصت و سه**
اندر عکرم اشکم این سه گونه باشد یکی گونه
بزرگ و دراز باشد و در حمله بود و دوم هرگز بود

حوزه آنه کذب و بوسنت کرده و در رودها باشد و هم
کوچک و باریک باشد حنا نکر در سیر باشد و این کوچه
در مقعد باشد و جمله از بلغم و رطوبت خیزد و
بزشت کان هوان مزاج که در روی حیوان بدید
ایده این علت چه علت وجه اشک و رشتک
محمود بود چه طبع زندگانی خواهد بود این که این
علت بسیار باشد از شیر و سیر و سوس و رت و ماهی
تازه برهیز باید کرد تا از این وقت که دیگر رود را
خواهد خوردن که نان کرم و شیر تازه کرم نباید خوردن
دارو خواهد که آن برنگار بلی و کندار و ترس و درمنه
ترکی و نوشادر و اشق و سح نارترش و شترین و جب
النار و تربد سبید و شحم الحنظل و قنبرید کرده باشد
خورد تا علتها کرم حمله بیرون آید و بعد از آن
روزی سه چهار ترشی و سبزی میل کند اما کرم کوچه را
بشاف علاج باید کرد تا بوی نرود که تر باشد

اندکی صبر سوده و آب سرد آب و سیکی کهن در کردن
و براسکم و ناف نهادن و داروی کرم بکر سنگی باید
خوردن و از سر شش و سرین بری نباید خوردن
باب ششم در بیماری اسهال تا مادام که مردم را خون
زیر می آید سوت و دردی در رنج صعب نماید از خون
ساده است چه از آن این باشد از ماس جگر و استسما
و سوء المزاج و ماس المقعد و بلاها بسیار در رود و مقعد
افتد و سر خون ضعیف و سخیل بد بلا بد ساید
و علاجش قرص کهریاست با سراب سب و شراب
به و معجون حسی سایدلان تا هر وقت معجون و اگر
مقعد اما سرد دارد و در کندر کاسلیق را طحی باید
زدن و ارطی است که زیر با سلیق نهاده است و کندر
و پیاز خسته و انگور المله خطمی و اینون و زرد بر خاه
باید سرخ و روغن کل و سر زرد و سر باید کردن کرم
بروی نهادن و در آب کرم نشستن و گوشت گا و کرب

وعدس و صبح سردی و سودای ساند خوردن و از
سیکی و ماهی تازه و خرما و بنیر برهیز باید کرد
و جماع کمتر کند و مرغ یا شور یا خور و گوشت بره
و بومتهائی کند و حب المقل و معجز المقل باید خوردن
و هر وقت مقل بر مقل نهادن و دو کردن بعضی
از این علت ببرند و از د طب نیست **باب ششم**
اندرا ماس کسی را مقعد پیر و زاید و دشوار باز
بس شود او را مقعد نروغی کله و لعاب اسهول
سازد کردن و بدست باز بستن برفق بسج راب برک خورد
و با بونه روماری و کلنار و سکر و کلنار و حخته در نشانی
نکرد و ساعت ساندگی کلنار و کلنار و نار و سست و سر
سود و بر مقعد کرد اگر او را کندن سوزانند و خورج
کرده باشی و سه بار جنس کند و البته شیرینی و شورک
خورد تا زاید شود و زانرا از هذان سوزانند و بار پس
نشود هم این علاج باید کرد و اگر سوزد بهنر باشد

خاصه زهدانرا حاجت بستن بیشتر بود تا شفا یابد
باب سوم حیض کثرت نزار که صافی بیاید کثودن بر ساقها
حجامت کردن بسبب دادن و آب کوفت و آب راب
و شافه کردن از سلیمه و مو و ابهر و شک طرا مع
کرده باشند بر کمر و آب نخود سیاه و لوبیا و روغن خور
خوردن و هر وقت در آب اسبغ اب که از مور را
و سداب و بوی مادران و بابونج در کرده باشند
و هیچ ترشی و طبعی و کبر نه نخورد و لامه جود و شیرینی
باب ششم هفتم اندرا ماس حیض
حیض بستن را که اسلین بیاید کشادن و قروح
که با و کلار منی و طباشیر و سکر و مشک و صمغ عربی
و کلنار و کلنار و خرب نطی و مورد دانه کرده باشند
اندکی کافور در کرده باشد و ساج و ترشی و شراب
ناریدادن و طعام آب غوره و ساق و نار دانه
و سرکه و روغن ماست ترش خورد و شافه از کلنار

وما زنی و کز مازو و خون سیاه شان و اندر و تش
واسپیداب مورد کرد بر گیرد و گوشت شیرینی کمتر
خورد و بکر ما به کمتر شود و با اسب و خمر اب قابض
خون اب مورد و بزرزد و وسیب در نشیند نیک باشد
و بطون کاه و سرکه نیک باشد و یکی شیشه حمایت بر
پیرستان بپزند نهادن و بپازدن و خون بر گرفتن
باب ششم خون امل از زهدان
اگر شقاق باشد همان علاج باشد که شقاق مقعد
را و اگر ریش بود مرهم از اسپیداب باید کردن
تا کل روغن و سپید، خایه و بیه سرخ با شافه
بر کرد و شراب خشخاش و لعاب اسفینج
و روغن بادام و هیچ ترشی و تیزی خورد و بکر ما و
کمتر شود و با اسب و خمر قابض خون اب مورد
و بزرزد و وسیب در نشیند نیک باشد و بطون
کا و سرکه نیک باشد و یکی شیشه حمام بر زیر سینه

باند نهادن **باب سیم نهم اند**
احتیاط از احام این علت بیشتر کینز کان و شیرزه را
بود باز ن جوان که مرد از وی جدا شده باشد و هم
حنا که مرد را نوبسی اب شست کرد اید تاسه کنند
و درد زهار و خایه خرد و کرده اما زود باشد
کی بپزند و فراغ آن بعتادن با بقصد با احتلام
بسر خون زن جوان را اب کرد اید خرج بقتند و مرد
بپزند تاسه کند خون صرع بیداید و سوزی باشد که
بقتند خون صرع و حمله علامات صرع بر ایشان
بیداید خون سهوش و کف بر آوردن از دهان
و دست پای نشانند و خون مرد بعتادن
بهترین از باشد که مرد بوی رسد و تا این بود
اسکیم بر اندن خیار، شنبه و شرخشت و بنفشه
نیک باشد و بعتاده بود هر چنگی می باید دادن
خون تخم خیار و زرنج و برهن و اب کاسنی

وسکنجهن وکافور و جون بفتاده باشد بایها
می مالیدن و انگستان بروغن حلوت حرب کردن
و سر زهران بدان جنباسدن و اندکی کدر سه ورکوی
بر سوجتی و کو کرد و خرمیان و حاوشرو و بویها کند
مینی بازداستی و هیچ بوی خوش نباید بودن
ملک بویهای جون عود و مشک غالیه و عنبر بر سر زهران
می باید مالیدن و شافه بر کرتی و فرص مورد دادن
باب هفتم اندر یاد که در رها افتد
و خایم این یاد را منق کونند جون بعد از بلاغت
افتد درست نشود هرگز لیکن علاج باید کردن
تا صعبتر نشود و رنج کم نماید و این بر چهار کونم باشد
یکی از آن که در خایکان افتد و علامتش آنست
که روشن شود و مانند کند چنانکه یا نکر مشکاب علاحت
انست که بکشیای بنش چنانکه آب اشکم کشایند و دوم
از باد باشد علامتش چه جوزه گمان کشیده باشد

و درد کند و جون بچسبد باز سر شود و قرار گیرد
معون گرم بیاید خوردن و طلی از سروی کوزن و
مورد و سعد و مای سوس و مرز یکوش کرده باشند
و کندرو و سرد کرده بود سر سد کند و بر احاسد و از رنج
افتی بر هیر کند و سم از سه باشد که در کشد و خایه
فروشود و چهارم از گوشه روده باشد که بدان محری
فروشود بهتر از آن باشد که برسد و هیچ نسبت این علت
بهر از بدست نیاید و جماع کم کردن و هر چه باد
انکر باید نشاید خوردن و روغن مصطکی می باید
مالیدن **باب هفتم اندر یاد که در رها افتد**
نوها کی درد کند بقرس و عرق النساء باید هرگز
انکس از من نشاید و همه عمر در احتیاط باشد بهانه
حویدر این علت را معاودت کردن جون نای در دو
اماس باشد رک یا سلیق بیاید زن چند کوفت خوش
بر کرتی و خوشتر را صغیف کردن یا باد شاهی

شکسته شود چه علت نباشد مگر از امتحان و چند گونه
دارد و صام سهل و از هر گونه باید خوردن و
چند آنکه ممکن گردد غذا که خوردن با ماده روی
تمامی بستن در حرکت هلیله و بنفشه و خرماء
هندی و تربند سبید و سورنجان و یاد یانه و کل
سرخ و تخم کاسنی و خیار جنب و شیر خشک
ساخته باشد باید دادن و متواتر سرکه و اسهول
طلسمی کردن و اگر سرد و تر حاجت افتد آب کشیز
تر و آب کاسنی و عنب الثعلب و سرکه و کلاب
و شیاف یا میثاق و قوس ارمی و صندل سبید و سرخ
و بویله هندی و کافور و افیون بر نهد و گاه گاه آب
نیم گرم همی ریزد و طعام مزور و ماش یا لو خورد و کسنی
و گاه و کشیز تر و زیره یا ساده مغز بادام و اگر
در دترم کند و اماس سبک کند و رنگ سبیدگی میل
دارد دلیل بلغم باشد علاج فی خوردن شد و حبت

تربید و گوشت و آب نخود یا روغن شیرینخت خوردن
و آب سرد بسیار نباید خوردن و باری چند فی
باید کردن و روغن کجند و روغن سداب مالیدن
و اسیر غیر کرم بر نهادن و ریختن هر وقت و شب
البته باید خوردن و حب سورنجان بخورد و چند
کرت خوردن تا صفر او بلغم بیارد **باب هفتاد**
روم اندر تب یک روزه اما از خشم باشند و اما از غم
و بیم و ترس اما از بسیاری خوردن یا در کرم بسیار نشین
با در افتاب بسیار بودن یا از داروی قیر خوردن و یا از
رجح سفر و یا روزه داشتن یا نخوای بردن پس
باید دانستن که از چه چیز افتاده است و خلاف علاج
کردن اگر از نخوای باشد بختن و اگر از کرسنگی
باشد خوردن شدرج اول است و شکر باید خوردن
و آب نیم گرم بر ریختن و اساست یافتن و گوشت و شیرین
بخورد و یا باها سرکه و کلاب شتر **باب هفتاد و نهم**

اندر تب غب این تب بخوان صفرا باشد و دو گونه بود
یکی آن بود یک روز صبح باید و یک روز سست تر باشد
و این را غب لازم گویند و صفرا باشد اندر روز یکشنبه
شد باشد و سلیم باشد که بادشاهی در پیش از
چهارده روز و علاج از آب نار خوردن است با هلیله
زرد در مسکن و شیر خشت چهل در مسکن و جلاب
ست در مسکن و سقمونیانم در یک تا علسی چند اجابت
کند و صفرا یارد و تب را بد شود و غذا کشکاب خورد
و دروغ کاو و کدو و اسفناخ و ماش و عدس طعشیره
کرده بود و با مدسکنجین باید خوردن و جلاب و جلد
بر سرد نهادن و بایه ناب نیم گرم باید شیش و سرکه
و جلاب و سران آن مرغ غبه اغار کردن و پس بکشت
به و مرغاله ماهی تازه سرکه کرده تا شفا یابد ان شاء الله
نام هفتاد و چهارم اندر تب چهارم
این از سودا باشد علامتش است که یک روز زاید و یک روز

نیاید ازین برهیز سحت باید کردن کی قوت
ساقط شود و هنوز علت باوی باشد و ناچار
علت کشد را قوت باید داشتن و دیگر روزها
نباید داشتن و خود آب و گوشت پخته و گوشت برشته
و گوشت بزره و کباب اگر پیر باشد هماری سودایی
باشد یا مرطوب و الحمیت باید دادن تا دسقی
چند سودا ببارد و بلغ و آنکه اگر آنکس و مصطکی
و عود و بادبان رومی خورد در آب انکیر در نیم خور
بسر کردن علت گرمی و تشنگی قوی تر باشد و آب
سرخ و استبر می شود و یک با سلیم باید زدن و تندج
بچند گرفت خون بر گرفتار خون سودای که کرد آمده
باشد برون آید و آب کاو زبان و شراب سیب
می باید دادن و البته سر و عدس و گوشت کاو و
نارنجان و کوب و چیزهای سودایی خوردن خون
از علت عسر سودا بدین علتها از آید نشود و شیر آب

بافتیمون و بسفاج و جراحی باید داشت
 و سکنجبین و جلاب تا بری طبعی حاصل شود
 و سودای کهن و عصر زایل شود **باب**
هفتم اندک رتب هر روز این تی باشد
 بلغی علامت است که هر روزی باید و سرما
 و لرزهای باشد و دیگر کم سود و خون در کرم شود
 کرمای عظم نباشد و این تی عرو خطرناک باشد
 بد پیرقی کردن باشد و زخم سرد و ترید و شکر اسفید
 با کل انگبین هر روز مسقالی بخورد تا شد رخ طبع نرم
 شود و تان زکند و بلغم نرود و اما داحلاب
 و انگبین خورد با متکی تا معده قوی کند و آب
 کمتر باید خورد و جوشیده باید خورد و مزور ماش و خود
 باید خوردن باب کاه و سرکه بزرگ و قرص الو باید
 خوردن کمار کل و عصا زه اسن و عاص و مصطکی
 و سبلی و اسارون و مقاج و ازخرو و اینسون کرده باشد

اما اصول سکنجبین **باب** **هشتم** اندک رتب طبعی
 این تی از خون باشد و علامت است که از آن
 وقت که تی بکشد هم حنا را که البته دست بال
 ندارد و گاه گاه سست تر کند و علامت این با علامت
 سر سام مانده و علا جشیر خوست و کشکاب و
 سکنجبین خوردن و خورن و هند و وکد و وخیار
 و میوه ها تر و سرس نهادن و بنفشه و نیلوفر
 بیوی از کرم تر و اگر طبع نرم نباشد شش و جلاب
 و آب خرمای هندی نرم باید کردن و این را لرز باشد
 یا اندکی باشد و بیشتر وقت بهار بود و مردم برآرا
 بود و ناز ترش و شیرین و سیاه و لوبیک باشد و بوی
 نایهامی باید ستن **باب** **هفتم** **هفتم** اندک رتب
 این تی باشد نرم هرگز دست باز ندارد شب و روز
 و گاه و گاه و علامت جصاص اندک رتب است کی هر
 گاه طعم محو را ندک و بسیار کرم تر شود و تی

بیدار تراید و این تب خشک و نرا رکنند و عسر بود و خطر
نال و دست نرناستان اندر بود و در هوای گرم و خشک
و مردم خشک مزاج و بر نارا افتد و علاج این کس
باتر آوردن است و اگر هیچ گونه ممکن نکرد که شیر
شاید از شیر خرو شیر گا و شیر بز می یابد از آن
اگر شیر اندکی گرم تر شود کشت کباب خورد و ماه تازه
و کوچکی و دوغ گا و شیر بز و کدو و اسفناخ و خرفه
روزی یکسک کرده و گاه گاه اگر تب است بر شود و مرغ
بچه و خاکی و کشت کباب شاید که خورد و شیر آب
هر چند که تواند خورد با جلاب الله کرسنگی و تشنگی
بود کای گرم بنسبد و اندوه ترس سخت زبان دارد و چشم
بردن و صندل و کلاب و کافور و برد و حکمی افکندن
و روغن بنفشه و نیلوفر بر سر و اندام می مالند و تا تواند در
آب در می نشیند و خوره هندی و خیاری خورد و ناز
شیر بز و اسرونی سکر خورد و نگاه دارد تا طبع محسوس

و خطا باشد و اگر هیچ گونه محسوس شود قدح
طباشیر و کافور بر دهد و شراب سب و به بکار دارد
و کینا را بر روان و سبزه نشیند و اگر هوا گرم باشد
نباید که افتاب بنند الا که در خانه خنک و زیر من
نشیند یا با کوه شود که هوا سرد شود و سرد باشد
و کاه و کسیر زبان ندارد الا که همه خنکی سود
مند باشد با کاه و اگر تب قوی باشد زاده و خایه
نیم برشته و مرغ بچه و کوچکی شاید خورد و اگر کشت کباب
اسهال دارد نیم برشته باید کرد و کثیرا و صبح عرف
و کل از منی هر دو را فکند تا شفا یابد **باب هفتم**
هشتم اندرا بله و سرخیز و هر چون کسی را تبی مطلق
و روز نباشد و سه روز و سه شب دارد و سست نکند
و شست در د بکند و هر ساعتی از خواب دلرز علامت
ایله باشد خاصه که در آن وقت بسیار کسرا ایله بدید
امده بود و بشتر کوزک و بر نایا نرا بود و بعضی خنک

گفته اند که بلبه بقیه خوف است کی کودک در سگم ماذر
خورد باشد چه این شهر کی مای بییم خوشت و شیر
درستان سیدی شود که غداست و سفید و جوف
یکند خون روی مانند هم رنگ خوشت کندش و خان کان
و آلت هم چنین عدد است خون مدتی در روی بیاید هم
رنگی شود و دلدل بر آن اگر بسیار کرت جماعت بکند چون
ابست سبزی کشت از سن خون این صرطل زانک
هنور سید نشد باشد سر نزدیک بعضی نرسکان
فضل و عفونت طعامهای آن خون که این نه ماه کودک
اندر شکم ماذر خود باشد در تن وی مانند باشد تا آن
وقت که عفونت هوا با عفونت طعامهای مجاور دماغ
پار شود بلبه بدارد و اگر لطیف تر و کمتر باشد سر حیژه
بداید و ازین سبب است که دو علت هم کسی را باشد
سر خون این علت بداید در وقت رکال که بیاید
کشادن و سیاری خون برداشتن و اگر این کسی

کودک باشد و رک بتواند زدن حجامت کند و خون بر کرد
که این علت را خون گرفت شاید شکستن و من زیدم کی
یکی را تک گرفت عظیم و علامات ترسناک بدیدار امر و قیاس
حقان بود کی سر تا با بلبه باشد سر صرد و دست را رک
نفر مردم زدن و خون برداشتن چند انکاز هشت بکشت
سر بوقت بلبه برون مدت کامل کردم بکشتن بلبه
نبود و بیماری بروی اسان کشت و زود خلاص یافت
سر خون برداری بلبه زانک بلبه بدیدار اید اگر طبع
لته باشد اندکی سفید و هلیله و خرمای هندی و شیر
حش ساد دادن تا محلی به چهار صفر اوی سوجه
فرود آورد علت بروی اسان گردد پس بلبه بدیدار
بود خون نشاند گرفت و اشکم شاید گرفت کی عسرت
شود و بود که خطرناک گردد و خون بلبه است نگردا باشد
شراب کز و بهاید دادن نیم شمال است چهار کرت
کودکان را و دو مطلقه کرت بزرگان را و اگر شراب کز و ساد

کوزک را هم دیک کاغذ بنام دادن سه چهار کوزه
 سیب و سکنجبین و مردم را دیکیم یاد دیکر باید دادن
 و طعام مزور و عدس و سمات و بادام از آب غوره
 و سمات و کلاب کی تخم در روی اعسته باشد از حشم
 و سنی و دهن می افکند تا اندرا بخابر نیاید و بهتر است
 و اسان تری از بله سید و هفت و میرا سید و تری
 کوجک و کوجک و سیاه باشد و از آن به سر حیزه کی دانه
 خانه سازد باید بل که حوز کشتم باد بار بداید تری
 مردم سرخ و جبری خطرناک باشد صبر و سلا را
 و رفق می باید کردن تا حخته شود پس حوز آب گرفت
 و سید نکست اب کز و کل سرخ و کز ماز و وارد بیج
 و کاغذ و اب مورد و نمک یا در مرغ بر ابله باید کاندن
 دوسه کوزه تا سید شود و خشک گردد و البته ناهیه
 ماندن و بکر مایه نباید شدن و گوشت و شیر می باید
 خوردن که کسی که استیافت از خطا و دلیلی که

کی بسزود با حال بندرستان کوشند آمدن بگریزاد
 و بلا خاصا ساز نماید و تب بازارد و خطراقتد مادام
 اب سیرتر و سمات و کلاب غره می باید کردن
 و مضمضه می کردن تا اندر دهن و کلو مکرر براید کسی را
 که ابله نیامده باشد از آن کوزه و کاسه کی وی طعام و شراب
 خورد نباید خوردن و اندرا از خانه نباید شدن که باز
 شود این علت و هر علی کی نری دارد حوز ابله و سر
 خیزه و کز و حشم در دویا کند بفل و جذام و مانند این
 همه باشد و صرع و دیوانگی و نفوس و کوری و درد
 دندان و سلسله بیماری را یکباره میراث باز شود پس
 اگر ابله آغاز کند بر آمدن و زود بیرون نیاید و محته نشود
 الجیر می باید دادن و حلیه و سیستان تا زود بیرون آید
 و بزد **باب هشتاد و نهم** اندر لرزی که تب
 نباشد سرما که یابست باشد از بلغم باشد کج انگیس
 و قرص جاوشیر می باید دادن و البته و مایه شیر تر

میان و صبح ترکی خورد و نه هیچ سردی و آب باران
خورد و گوشت برشته و شراب کهن و مویز
طایفی خورد تا نافع باشد **باب هشتاد و دوم**
اندر ریشها ریش بلخی را علاج زدن است
و داروی شکم را ز خوردن و کافور بسیار بر
نهادن بایف و مخ و گوشت و شیرینی
خورد و بل را علاج هم خوشت و اگر درد کند اندکی
روغن کل در مالیدن و تخم مورد و انجیر و مویز
و تخم کتان بر نهادن بالخته شود پس اگر اسهال
باشد و زود بالخته نشود و سرسبز نیاید مرهم
دیاخون بر نهد و اندک صابون و خمیر ترش
و کمی زکوة بر نهد تا ببرد و سوراخ کند و هر
مکان را بشوید و خواند و آن خون سوخته
خیزد و بهواهای خشک در افتد علاج اثر داروی
شکم را است دوسه کوب و گوشت و شیرینی

و موم روغن می مالیدن و آن ارشته که از باک
می براید بر فوق می کشیدن و بر یکی باره سرب
می بچسبند تا می آید و نکه داشتند کسته نشود و در
روغن و در آب نهادن یا بر و زدن سوخته
است و کلاب و اسفند و شاستنه و کافور
و روغن باید مالیدن و زکوة یا بکشیز تر و
سبز نهاد بگر سرد و تن کردن و بر افرازا و نهالان
تا زایل شود **باب هشتاد و یکم** **اندر جراحها**
از صناعت پزشکی بیرون است و هر چه
حاجت بشمارند اما خویشتر آنکه باید دانست
از گوشت و شیرینی و شراب و بر مرز و احتیاط
کردن تا هر چه زودتر صلاح پذیرد اگر سر
لش است بر و سرخ و اما سبید باشد و درد کند
و چون شیرینی زدن خون بر باید کوفتن و هر
چند طبع محبت تر باشد از همه اما سها و رنجها

این را شد **باب** **هشتاد و نهم**
 اندک کرو خارش این علت سحت عسر است و
 اول سحت فرا باید گرفت و رک بزدن و مسهل
 بخوردن دوسه کورت و حب صبر بخوردن یا حبه
 سعه و صلیبه باب در انار یا شیر خشت و پس
 از آن معجون کشمش را برداشتن و هر روز
 پنج درمستطری فل کوجک من خوردن و متواتر
 کرمانه بخارداشتن و هر روز پنج درمستیک
 طرفل کوجک بخوردن که هیچ بهتر از کرمانه
 و ستراب نم کرم و هیچ شورک و هیچ شیر
 نباید خوردن و گوشت و شراب زبان در آورتن
 باشد اهل و روغن کل مال و گوگرد نیک باشد و کر
 خشک را میوه و سماپ و مرمر اسیداب و مر
 دار سنک و کسه زکرازی و کافور و سرکه و روغن مال
 و گوگرد و کلاب سکن باشد و علی بر احوال معد و رگها

مالکینه باید داشت و اصول و خارش عسر و کهنه را
 حزن شراب نیست و روغن بادام بالعاب اسپیوش
 و شرابهای سرد و تر و طرفل کوجک و معجون حجاج باید
 خوردن **باب** **هشتاد و نهم** این علت را خون
 نادر گرفت از زکرازی و سرکه کافور باید دادن و سینه
 همی بالیدن و اگر بدن زایل نشود مارچه یا باها افکندن تا
 خون فاسد بکشد و کم رفتن و باها فرو نهد شتر و قی کردن
 نیک باشد و همه خنکی باید خوردن **باب**
هشتاد و نهم **باب** **هشتاد و نهم** این علت از جهل کونه
 باشد یکی خوردن علامت سرخ آغای یک بود و درد کردن
 و اسهال شدن و علاجت کرباسلیق و قیفال زدن
 است و شیر خشک و سفشه و خرمای هندکی
 خوردن یا بکم کرم و شیتس دوم از صفر یا باشد
 و علامت زردی از حایک و حکی و خارش و سوزش
 کردن علاجت اب دوانا و بخت هلیله خوردن و روغن

و لعاب اسپوش مالیدن و آب نیم گرم ریختن
و اطریفل را کارد اشتن و سرکه و کلاب غرغره
کردن و سیم از بلغم باشد و علامتش سیدی اخایکه بود
علاجش جفت قویا خوردن است و بر کوی خاس مالیدن
و بایاره فیقر او عاقر قرحا و سندان غرغره و
مصمضه کردن و طعام برسته خوردن و تنه و رشک
خوردن و کل انگور و معجونها گرم خوردن و کندر و خا
بیدن و از چهارم از سودا باشد و علاجش آنست
که از جایکه سیاه باشد و شوره دارد و خداوند علت
رح و سفر برده باشند باید اشتن بود علاجش همه
چیزها اثر بود و نرم که تر مزه کند و طعامها گرم و نرم
خورد و شوربای جرب و شیرینی و بیره با حلاب
خوردن نمک باشد **باب هشتاد و هشت**
نهم اندامی بر آوردن موی بر آوردن کلاه و مکنس
سوخته و پوست فندق سوخته و روغن خایه

و روغن نار دین و روغن سوسن مالیدن و متواتر
باب جعند رشتن و آب خطمی و برسیاوشان
و شقایق و ابله مالیدن و طعامها جرب و شستن
خوردن و شوری کمتر خوردن و کرما به روغن
و از کرسنکی و تشنگی به هیز باید کردن **باب**
هشتاد و نهم اندامی رنگ کردن موی سر خضرا
را داروهای بسیار است که گفته اند چون زک و شب
ارتیان و مانند این لیکن مکران همه زبان دارد و بهترین
وسمه و حناست که هم سیاه بکند و هم حیرت زبان
ندارد و آب بر کوز و بر کوسمه و آب اعسته نیک باشد
و سر از آن بر روغن معشه مالیدن تا روشن شود
باب هشتاد و نهم اندامی خلید موی
این را صبح جیره بهتر از آب نیم گرم نیست در کرما به
و لعاب اسپوش و خطمی و به دانه و آب آمله و آب
برسیاوشان و آب شک و برک جعند و شقایق مالیدن

وهلیده برورده خوردن و طریقی خوردن و البته
شوری و تیزی خوردن و بکرما به نشدن و
جماع کمتر کردن **باب هشتم** نوشتم اندر بهفت
این را بر سر حوان از مای کوند و گونه باشد یکی مسید
و یکی سیاه باشد و مقدمه مجذام بود و سبب بقتله
بر صی باشد و سبب از بلغم و سیاه از سودا اول در و باید
خوردن حب بنفشه و حب سنگین و حب قوی قیاس
و حب اسهول و از همه چیزها سوداوی بلغمی بر صیر
کند و گوشت برشته خورد و شیرینی و معجون گرم
خورد و حوض سلسا و اطریقی بزرگ و استم خیقون
و بوغاریا و طلی ار و غناس و کندسه و نظرون
کرده و تخم ترب و شیطرح با سرکه که مالد تا بهتر
شود **باب نهم** و یکم اندر از رخ یعنی
وارک اگر کتا دو باشد بناخن بر باید بریدن یا باشت
بسوختن سر اگر سیاه باشد دارو مسهل باید خوردن

تا بلغم نراید این از بلغم باشد و طعام برشته باید و خشک
تا شفا مالد از سال الله **باب نهم** نوشتم
اندر بر بیوند یعنی کندرون این از سودا باشد و خون سوجنه
اگر اندکی بود روغن کندم و روغن بخود و کتیرا و سرکه
و مغز ساق کاه و مغز شست ماروی کوسند گرم اندر
مالد سر اگر سیاه باشد دارو شاید خوردن کی این از
بلغم و صفراوی سوجنه باشد و طعام مزور و ماست
و اسفناح و مرغ خانگی و روغن بادام و چیزهای
و خون صافی اگر دوشرباب از شیرین سرخ کرده کج
اغشته و کسیر تر و غیب الثعلب داده باشد و اندر
خون برکیر اگر سکار برکیر و خون ساق ط کند و بهر کثرت
قدر بنجاء در مسکن می خورد و خون حاصی یا حای می
لرد و شراب خشمایش و لعاب اسپیوشن و سنگین
و جلاب بخورد **باب نهم** و یکم اندر کشتن
این علت سست از صفرا بود هلیله و کل سرخ و بنفشه

و تخم کاسنی و خرما هندی و شیر خشک پیاز خوردن
 و سرکه و کلاب باید و گاه گاه آب نم کرم بر رختش
 و اسفناخ و ماست و بلبل و مغز بادام و عسل
 خوردن **باب** **نود و دوم** اندر کند دهن
 از انکار معد باشد یا از تباهی دندانها انکار بخار
 معد باشد یا سد علا حشر است که مسهل بخورد و بعد از آن
 اطریفد کار دارد و معجون نخاح و غوغره کند و
 طعمهای و انکار تباهی دندانها باشد از بخار معد
 باشد که از دندانها منوات خون هر یک چون برین
 مثال باشد مور و کلنا و کل سرخ و هلبله و عسل
 و طباشیر و زرنج سرخ و زرد باید مایید و بکند
 دهن زایل شود **باب** **نود و سیم** اندر اشتیاق
 و رشک این علت نیز از رطوبت و بلف خیزد و غفوف
 تن اگر اندکی بود کند سه بر خوشتی و بر جامه دود کند
 و اگر بسیار بود سیما بکند سه و میعه و ساید در

در کوبابه در خوشتن مایید و اگر بدین زایل نشود
 دارو باید خوردن با کل زایل **باب** **اندر آب آمدن از دهن**
نود و چهارم سر از بخار و رطوبت و صفرا خیر غوغره
 ساید کردن سرکه و کلاب و انکین یا شکر اسبید
 و سر از هر یا ملا داده در منک بر کاسنی یا بدیج
 درشت ساید خوردن و اگر بدین زایل نشود هر روز
 یا ملا داده در منک است جو و کندم ساید خوردن و اگر بدین
 زایل نشود هر روز یا ملا داده در منک است جو و کندم ساید
 خوردن و آب و اگر بدین زایل نشود قی باید کردن
 و یا ملا داده زرد اندر دهن اشتیاق یک ساعت و اگر
 بدین چیزها که گفتیم زایل نشود داروی شکم را زایل
 خوردن و طرفد خوردن **باب** **نود و پنجم**
اندر جود نگاه داشتنت تا نکند اول جمعنه باید کردن
 سه مرغ و روغن و پوره و یک یا شکونه بکردن یا هر
 ثقلی که اندر شکم باشد هر روز اند و سه بار چینی بکند

سر صبر و مورد و رامک و قاقیا و کافور و کلاب اندر شکم
کنند و اندر بند کشاها مالند یا نمک یا نمکند و مادام در رو
امکنند دارند تا سکه اما سر نمک و روغن زیتون در پی
امکنند تا مغز و شاید و اگر سره را بقطران بندانند چند
سالها هیچ خلل نیابد و نمکند و بنویسد **باب**
نود و ششم اندر خایه غلام و ستان کنر که جو جل نمک
داشته زین بناند سودن ناب و ساجا مالیدن و رکوی
سرکه تر کردن و بروی نهادن و ستن و سه روز
نکشودن و نمکی سه بار چینی یا بد کردن یا مراد
حاصل آید و شب کافی بر روغن بسایند و هر گاهی
همی باید مالیدن هم حنای خود نماید **باب**
نود و هفتم اندر زنا **کج** شود و ام حدن
و زشت بود این علت بیه در باید پتیا نرم شود
سر ماهی و کاه و زنا راست شود سر اگر صعب
و ناخوش شده باشد سولست و سرکه در بند و نمک

و در دی سرکه و اگر همه ناخنها باشد دارو باید
خوردن **باب** **نود و هشتم** اندر
جکیدن دست و پای این که کتیرا و ماز و زفار
و نشاسته و اشق یا بیه مرغ اندر روغن کل و موم
زرد و موم روغن بگردن و دران شکافه نها
دن و معجون نحاح خوردن و شور یا کجرب
واژ کرد و خال دور باید شدن تا شفا یابد
باب **نود و نهم** اندر فربه کردن
تن هر که را باید که تن فربه شود شری و جری
باید خوردن و شورک و تیز که خوردن **باب**
چند اندر شهوت طعام انگیزد و سرد نرم زکاء
داشته و بنش از طعام اندک حرکت باید کردن
و سر طعام گرمابه کار باید داشتن و نشاط
کردن و شراب خوردن و روزه نداشتن
واژ مغزها جوزه و بادام و جوز هندی و جلعوزه

و مسوق و مندق بسیار خوردن و کتدم و ببح
شتر بخت خوردن و مجوفی باشد از کوز و کتدم
و کسپه و مغزها و تخمها جرب در کرده باشند
می خورد و هر سه بگوشت گاو فربه کرده مالک است
مرغ ناکوز اب کانونی و الجیر و از کوز و شتر
کوسفند و کوز و شیر تر خوردن یا شکر اسید
باب صد و نهم اندر نوار کردن نف
این حالها را نماز بسیار کردن و روزه بسیار
داستن و کمر حفتن و بر جای خشک نشستن
و حمتن و جماع کردن و ریاضت قوی کردن
و دار و خوردن و ترشپها و تنزها خوردن
و ببح بردن یا معصود حاصل شود **باب صد و دهم**
صد و یکم اندر آب شست افزون کردن این
حالا را تا بدیدار است کی فربه کردن تر باشد
مَجْرُونُ الْكَبُوبِ خورده و سره و سقنقور و حوالجان

و زرده و خایه و تخم کرج و بیان کرد سید و ماهی تازه
و کرم مزاج را شیر یا انگبین یا بد خوردن هر زور یا ملا
و سرد مزاج را دارچینی حبی و قریفل و سیاس
و لسان العضا فیروزیدان و خاویجان خوردن
هر روز قدری شفا یارده خایه یا انگبین و گوشت
خسته و بیاز و باقلی بخورد **باب صد و دوم**
اندر آب شست کمر کردن یا رخ نماید آب شست را
کمر کردن یا تخم بزمین و سنداب و سه دانه و کلنار
بگوید و هر نامدادی قدر سه در مسکه خورد و ترشی
و شیرینی و عدس و سبزی و زرشک و آب غوره و نار
دان و سرکه خوردن یا شفا یابد **باب صد و سوم**
صد و سیم اندر بزر کردن قضیب می باید مالیدن
متواتر و آب کرم دخترو سریش یا زیتون می مالیدن
و خراطین گویند که مکی باشد سرخ در زیر زمین
باشد جای که نه شتر باشد یا روغن زیتون

بریان کردن و در ماییدن و گفته اند موم روغن
 بروی طلی کند چند بار و هر روز شیر منشی مالند
 چند بار و الا بکشد خراطین و باره باره کند و بافتن
 خشک کند و بروغن زیتونی سایند و پوسته تر قصبه
 طلی کند **نادر** صد و چهارم اند زنگار کردن
 کبر سکر و قریفل و مازو و کلنا و مشک باید سوزن
 و شافه کردن و بر خورش تر کر منتر تا تنگ شود **ه** ن
باب صد و پنجم اند زنگار کردن از فوج زیا
 کلاز سال کبابه و عاقر قرحا و سنبل و خون ساو شان
 و سمه و مازو و کلنا و کوم دان و سعد و بلبل و زکسدر
 و دار حبی چینی و سکر و مشک نرم باید سوزن این عمل
 و شراب که نه غایت شافه کند و بر کیرد
باب صد و ششم کسی که فرزند خواهد
 از حال را باید که مرد و زن هر عهد باشند از
 عا معت کردن و در از وقت صفت نباشند و غذای

جوب و شیرین خورده بود و مادر گاه مزاج مشغول کرد
 تا آب بسیار کوراید و زنگار نکند شد سرش بر آن
 از حیض بوقت بحر قصد کند و سر زن زنگار
 باید و سوزن را خون مرد از وی خارج شود و زن هیچ
 گونه حرکت نکند لامه حنان به لشت باز خفته بود
 و بالشی اندر زنگار سوزن کرده بود تا آب سرد نیفتد
 و مرد باید که آنکه آب افکند که اثر رحمت و منی زن کنند
 که ویرا شهوت بخشد تا هر دو آب یکجا گردد و بهم
 دیگر میوند خون آب نکوت سوزن نباید تاده روز ملتزم
 مشغول نسود تا آنکه بسته باشد بکارد و حرکت و کرجا به
 نرود و هیچ چیز کز آن بر یکبارد سافه که از میعه و چند
 پیداستر و عارجه و جاوشهر و حب لبان و حب
 البلسان و قسط طحری و منبل و مقل کرده باشند با شراب
 که نه اعسته شافه بر گیرند تا زهدا حنان نکند کی آب
 به بندد و درها نکند **باب** صد و هفتم اند زنگار داشتن

استغفار از سر جماعت اندکی قطران بر خوشتر
کیرد باب سداب مانند کیشم یا شمش از جماعت
اندکی قطران بر کرد و مرد مضطرب و غن حریف کند
وزن زهر باب سداب و کرفس و ابهل دله و مشک
طرا مسجع و سلمی و حصیر یار و کوذک مرده بین کند
باب صد و سیستیم اندر زود چیست شدن ه
لهاج و شک سیاه و انیون و جوز بویا و سکر و عود اندر
شراب کند و پدید اندر میان شراب خوردن زود
مست شود **باب صد و نهم** اندر دیر مست
شدن خواهی که دیر مست شوی و شراب بسیار
توانی خوردن شیرینی باید خوردن و ژند سکیاج و
شور با حریف یا پد و کریم و قنبیط و عدس خوردن
و نقل خوردن الا که به خورد و ترشی و باقلی سر هورد
باب صد و دهم حیار را خون خواب مست و بعد از آن
ریاضت و سخن لطیف شنودن و نرم گفتن و انگس

که طبع با و بسازد و خوشتر است بر کرمابه شدن و تقاع
نار دانی خوردن و کلاب و کافور بوییدن و بر سر نهادن
و بویها سرد و تر جوشت و شنبلیله و نیلوفر و شش نهاده
و بوییدن و اشامه برنج مغز بادام خوردن نیک باشد
بوقت شهوت طعام و باها مایه ز طبع فرود آوردن
و جماع کردن بر اگر هم حنا ز رخ نماید سه شراب
روشنی از خوردن **باب صد و یازدهم** اندر
تندر کردن مسافر کسی که سفر خواهد کرد از خون
بر خواهد نشستن نباید که معده برود و نه سخت تهی
و اگر تابستان باشد اندک است جو و سکر و کلاب تر
گوده بخورد و اگر زمستان بود کلشکر خورد و باول که
بر نشیند نراند الا تدریج و اگر بسن رو را متلازمت
باشد هیچ ناخورد و بر نشیند تا اگر سینه شود نیک و اگر
میان تابستان بود هر وقت اندکی سکنجبین خورد
قدری سرفه نازا افتد و بر آب و سیب و انبرود

خورد و آب بن منزل بکر می ریزد تا طعامها بکمال
لاکرامحت شود و سازگار باشد و در وقت و در وقت
که فرود آید تا ساکن گردد هیچ طعام نخورد پس اگر سخت
گوشته باشد نخست چیزی نخورد تا صفر ساکن شود
خاصه در تاستان و مرد بر نار اگر نتواند یک ساعت
بمسد و اگر تاستان باشد جای خنک و اگر زمستان
باشد جای گرم پس از آن طعام خورد و اگر این کس
محرور باشد دوح و ماست و امشیره خورد و اگر سرد
مزاج بود کباب و انگور و شوربای بخورد بسیار در کرده
و در سفر هیچ شراب و کویشت و شیرینی کمتر خورد
بہتر باشد که این همه نبال و عفویت هوا غریب
زود بخوستر کشد و در تن اثر نکند و مجامعت بسیار
کردن اندر سفر نفی دارد اندر رندها و بهر منزل
بکر مایه شدن سکنا شد حوز امتلا و کوانی مندا اندر تن
زود خون بردارد چه هوا مختلف و آبها و طعامها

کونا کون اخلاط عفنز کند و خون فاسد کرد اندر و سخت
سرماتوانی تن را با کون باید استن یا علتها راه نیابد
باب صد و اربعم اندر در پانسیس
کسی که اندر در یا خواهد بستن چند روز باید که
خون تن بر شراب به وسبب و نار و غوره و رواج
عادت کند و طعام ترش و قابض خورد چون عسل
و غوره باد و خون اندر در یا شد جونی و شیرینی
و سور یا خورد الا ترف و امسیره و مصوص و ماسد
ان تا منس کرد نیارد و اسهال فی و تاسه و دوسه
روز البته اندر آب نکر و طعام کم خورد پس تدریج اند
اندک در آب می نکر و طعام دریا اندر عادت کند
باب صد و پنجم اندر نکه داستن تن
درستی درستی تن نگاه داشتن نخست عادت
نگاه داستن است که حنین کوبید بقواط العادت
طبعه خامسه و ان عادت نیز که بدود شاید از وی

یکبار برکردیدن الا بتدریج تا عادت نیکی پد اما
حنان می باید که معه همیشه سبک باشد سر وقتی که
الفاظ متد که بستر باید خوردن باید که خون بسیار
خوردنی کند و با اندکی حرکت کند و روز دیگر ملا می کند
بکوسکی و هر سال دوبار مسهل باید خوردن لطیف
بوقت بهار و خزان علیها حیز کرد و مسهلها
قوی حاجت سفند و بهر ماه دوبار قی باید کردن
با معده صافی و با کیزه کردن از فضول هر چند
گاه غرغره کند تا دماغ و رگها و سها با کیزه و سبک
کند و هرگز تا نتواند کردن طعام خورد تا ثقل بدن
فرو کند تا بیها سخت گردد بطری طعام آید و نفیست
ثقلی را کی در معده باشد بر نشود و فضله که استناه
باشد بکدر از سران طعام البته هیچ حرکت نکند
الا کی طعام با فراط خورده باشد اندکی حرکت کند
تا از سر معده فرو شود و البته میوه تر خورد

و بر سر طعام آب بسیار خورد الا تسکی قوی کند
و آن وقت نیز اندکی بد خورد و سرد سرد باید
خوردن و آن روز که ماهی تازه خورد به باشد شیر
و خایه خورد و عدس و کرنب و کوشک و نخورد
که یم نالج و لغوه بود از آن و از بن علیهای خیزد تا
بستان طعام بدتر است شروع و افشرد و بوارد
خورد و زمستان هر چه ورشیدک و قلیه و کباب
و شیرینی و عصبی خوردن و خورشها گرم و گرمند
باید خوردن و سرد نباید خوردن و تاستان خنک
خنک ترین وقتی خورد و گرم ترین و ملتری بکرمه
نشود الا از وقت که خواهد فربه شود نرد یک
نوشکان استاد هم ستوده نیت و بکوسکی غایت
باید کی صفر انگزد و خشکی و از آن علیها بد و بقرس
دیداید و در دندها و خام پاده و سوند حاجی خلطها
ناخته و بلغ خام از معده برکها و بیهار بر و البته اندر

اند که ماه به آب خورد و خورزه هند و میوه و تر
 هیچ خورد که هم استسقا باشد و جماع نکند که هم
 خفقان و موک غاچا و نفوس و عرق النساء و
 علتها چشم خیزد و اندر کوبان خسبیدگی یم فاج
 و لقوه باشد و مجامعت کرده یک دو ساعت بکوبان
 نشود کی کوبان به یم چون استسقا است تمام و دو
 استسقا است و چهار ساعت اندر بده اند طبعان
 و استسقا جماع کردن است و رک زدن است و دارو
 خوردن و فی کردن و آب تا حنجره راندن و عرف
 آوردن و در بدن و سیری و کرسنکی جماع کردن
 زیان دارد و پس اگر ناچار بود بر سیری که مصیبت
 باشد از آنکه بکرسنکی و بدتر و نکوهنده تر همه حالها
 او **حل الطعام علی الطعام است** هنوز طعام نشستن
 ناکواشته چیزی نکر خورد اگر اندک بود و اگر بسیار
 برهیر باید کردن تا نایب براحت باشد و مثال او

حوز یکی باشد کی آب اندر کن و اندکی گوشت
 و الت در کن تا جوشد آب بسر فرو ریزی دیگر
 باره گوشت و الت در کن و بر جوشانی از آن بعضی
 سوخته و بعضی با حخته و بعضی نیم حخته و بعضی تمام
 حخته و هیچ مزه و طعام ندارد و مردم حوز طعام
 خورند آرام و قرار و سکون اولیتر تا نیم هضم یستند
 از آن خواب سر اگر خواهد خوردن از سر آن
 خورد و هر نان که خورد باید که دیگر روزه باشد و غو
 دیبا و ناربا و برنج و ماهی نام نباید خوردن کی قولنج آرد
 و هیچ طعام نباید کی غایت میل دارد بدایح او باشد
 اگر ترشی میابد با معده و اعضا را ضعیف و هنر
 پیارد و سرگز هر را طعامها غایت کوشند دادن
 نباید بپایید و شیرینها کلت جگر را و اسهال را سده انگزد
 و زیان دارد و جرمها هم معده را آورده را بست کند و کند
 شورها روده را برند و ترشها و تیرها برودند را در

ودهانه معدن را زیان دارد پس همه چیزها بر
اعتدال باشد که بود تا منفعت این حضرت انرا بشاند
و بشکند و هیچ مغرک آلی کهن کشت نباید خورد
و روغن نیز کشته نخورد که هر باشد و نان کرم کی در
وقت از نور بر آورده باشد و سر اسد بوسه نباید
خورد که خطا باشد و هر چه از طبع وی بفرست گیرد
الحاج نباید کردن زنجیر و دست نباید داشتن خاک
اگر کسی خواب نباید جفتن و اگر خواب بید جفتن
زیان دارد و اگر کرسنه باشی نان را خوردن زیان کند
و اگر طبع محامعت کردن خورده باشد و خواهان
و این کس بجهل منع کند اما سحر کلیتس و درخایه و زهار
و بوقت شهوت و شهویهای بکر کند و عاقر کرد اند
و میجنی بجهل کردن و از آنکه طبع خواهان و تقاضا
کن باشد سحر زیان دارد و اگر طبع اجابت خواهد و منع
کنی هم قویج باشد و اگر تر خواهان باشد در دفعه

و بواسیر دارد و اگر آب تاحتی تقاضا کند و بسیار
صبر کنی ادرار را ببول ارد یعنی بستگی آب تاحتی
و مانند این بسیار است سر حنا ناید که احوال گفته
اند بر اعتدال نکه داشته اید که حکیمان حنیر گفته اند
الطیب خادم الطبیعة ^{طبیعة} بر روحا اگر طبیعت است
و باید بودن کی اجماع طبیعت کند خدای و سماوی بود
و بیمار و بزرگ تا حدی تدبیر تواند کردن و بهر حال
بروقت و اطاعت سر و طبع می باید بودن و هر
کس را حنا عادت رفته است و یا صبی می باید کردن
اگر داده کند محروم بر وقت بر قدر دست کام او بصد
نباید رفتی و اگر سوار رود قدر نیم فرسنگ یا فرسنگی و
مضطوب را سحر تر و کرم تدبیر می باید رفتی قدر هزار
کام یا دو هزار و اگر سوار بود فرسنگی و نیم یا دو فرسنگ
نباید راندن چند آنکه کرم شود و مضطوب اگر غرق
نباید و مانند شود بهتر باشد محروم را چون اندر

کرمابه شود در وقت ماندن کباب نیم کرم بر ریزد و هیچ
صبر نکند و آب خوشنما بد و کینه و طبع و شب و او
و گوگرد از ساند و ساری نماید و تن و اندام ساینی
خانه باید بودن و در پیرونی باز کردن و صندوق کلاب
و کافور سوختن و سنب و به و از برنج و سندرکس
و کل سرخ انداختن و تن عالمی و خون براید کنگه
و ناردنکی و شراب غوره و ریواج خوردن و ساعتی
نیک صبح حرکت ناکردن و کلاب و کافور بر خورتن
و رختن و مرطوب با آب شور و کرفی و ریح و شبنم
بهتر باشد و کرمابه درونی نایدن و آب و
غالب و عود و کندر باید سوختن و سعد و نمک انداختن
مالیدن و چون سروز را بد کل انگبسی و مالیدن و کوار شاه
کرم خوردن و بهتر نیز سم طعام خوردن است
کی در روز و سه روز باز خورد و کسی بود که یک روز
یکبار تان خورد هم بران عادت نکه ناید است فاما الج

نیشگان پسندیده اند است که با مدام و شبانکه و دیگر
روز نماز نشستن تا به هر دو روز سه کورت خواسته باشد
و خورده و وزن طعام بحسب بزرگی و کوچکی مقدره و جگر
باشد که طعام نزد و بر حسب کار و رنج اما بر اطلاق انج
انج طریق اعتدال نازق ناف خورشت دو طار یوزن
بغداد و آب رطبی و شراب رطبی و نیم و از میوه و تره و هر چه
ملتر خورد بهتر باشد و هر احتیاجی که ممکن کرد در اندر
مجامعت باید کردن و بست و چهار ساعت اندر
دو کورت نشاید و اگر هر شب از یک یکبار باشد از آنکه
یکی هفت دو کورت باشد و هر دو یکبار باشد و اندر
کرمابه و برای و بر بهلوی و به شت باز حفته این همه
زمان دارد و البرسم و عادت و خون فارغ گشت به شت
باز خبید مکرر و ساعت تا کرده را ندیم کند و دیگر روز
برنج و ترش نخورد و تا نواند هیچ رنجی نبرد و زرده ی
خایه با شیر و لبن خورد و قلیه و گوشت و کسور

و باقی و بیازوان روزی قی کند البته ترشی نخورد
تا بر وسینه درست نکند و حوز از قی فارغ شود
حلاب نیم گرم باید خوردن و خم شدن و از روز
صبح نخوردن و بتواند طبع نرم باید داشتن
و گوشت از ریمه پاک باید داشتن و دندانها
بستودن و مسواک ناک از دما صافی و قوی کند
و گوشت را بوقت ها روغن گل و بنفشه جرب کند
و بعضی اطباء گفته اند کی سالی دوازده بار بش
شراب نباید خوردن بامپتی از دشا بد تا طبع
دایر شود و بر اطاعت عادت کند کی اگر روزی ضرر و
رخی باشد طاقت ندارد و رای بعضی اطباء است
کی حال ترستی دایر تر زید کافی کرده اید و ناپاک تر
رسته اید و غرض از بوی است کی طبع با ن خطا
و عذر عادت کند اگر وقتی ضرورت باشد بر تابد
و طاقت از دارد و نیز حالی بعیش خوشتر باشد

لیکن بیشتر ترشگان یعنی طبیبان سر معنی
و حادث این را منکرند و نزدیکاً رسطاطالپس
شراب خوردن سخت منکرست و او هرگز نخوردی
بر سیدند از وی و گفتند که لا تشرب الخمر جواب
دار که اشرب شیئاً سرب عقلی و حوز از روزه
و کرسکی قوی طعام رسی بیکبار معده بر نیاید کردن
المتدرج اندک اندک تا تکلیف بدید اید و چون
معده قوی طعام پذیرفت و ساکن گشت و از صفرا
بست دست سازد خوردن که بسیار دیدم چنین
که بیمارها صعب و کزان آوردست **باب**
صد و چهارم اندر منفعتها جمیع اول
است که تر سبک کند و نشاط و نفس چشم نشاند
و غم و اندیشه ببرد و بسیار دیدم که از دهشت
و مایل بخواب و دیوانگی شفا یابند و عرق عاسقان
نشاند و اگر چه با معشوق نباشند و سر و چشم

و مغز سبک گردانند و از کراتی که استناده باشد
تخفیف آرد و زهار و کرده و خایگان و شانیه
صافی کند **باب صد و شانزدهم**
اند حضرت جماع کردن است که روشنائی چشم را
خلل دارد و زود پیر کند و موی سید کند و ضعیف
گرداند و مردم ترار اندر مجامعت افراط کند
بیم باشد و تن نرا کند و وسها ضعیف کند و
علی برای جوان مردم فربه و سرخ و اسید و جوان
طاقت نیارند اندران و بوقت بهار احتمال
بیش کند و بزستان ترین وقتی جز آن باشد
و بستان و مردم و موی برهیز بیشتر آید
کردن **باب صد و شانزدهم**
ادرا کردن چون بر فطام باشد معده صافی
بکند و طعام بکارد و دماغ بال و قوی کند و بیها
سخت کند و سر و چشم را سبک کند از کراتی و تن

و چشم روشنی کند و چون مایه و بار زیادت
کنی تن نزار کند و بروسنه را زبان آرد و سار
باشد کی از نیر و رکی یکسار و خورشاید که با احتیاط
کرده آید اندر طعام و شراب بسیار و بوقت کرم
و چشمها بر فاند و نرک بندد و بعد از آن شور بای
حرب خورد و بخت ترب و شب و مای تازه و شور
و باقلی و شیرین و هر چیز با فراط خورد ماید کی
فی کند و مقاع کرم و نم کرم و سکی کرم کرده و سام
خورد و سالسب و فی خوردن عتتها بلفی را خاصه
بهر سر و درد شده و بشت در در است نیک است
کسی را که کردن ستر باشد و سینه فراخ و بسیار
کوشش باشد هیچ مضرت نکند فی کردن و کسی را
که کردن را ریک بود و بلند بالا بود و سینه و استخوان
کلوسدا از معالجه برهیز ماید کردن که خطا
نود **باب صد و شانزدهم** اندر نفع

و ضرر داروها خوردن داروی سگم را از خوردن
برتر است و نظام رکنی عظیم و علاج قوی است
درش درستی و نگاه داشتن اگر بر علم و نظام باید
که غرض از در صفر بود و بلغم را اندک شود هر منفعت
که طلب کرده باشی مضرت شود و بارانده اولیتر
و اگر اجماع غرض باشد بیرون شود قیاس شاید کرد
منفعت آنرا که سبب زندگانی و بقا و تنجی درسی
باشد پس بزرگ بزرگان و پزشکان چنانست که
کوتن یا کپره داروی با هیچ بیماری و درد و عارضی
نیارد و مردم سلامت زنند و هرگونه طعام و شراب
مخورد و سال اندر یک دو بار حسی خوردگی از خلطی
زیادت باشد و مضرت کردن و تنجی بیمار کردن
مرون کند تا وی سلامت ماند و محتاج تر کسی ندارد
خوردن مردم است و فریه باشد خاصه کسی که گوشت
و شربی و شراب بسیار خورد و بسیار خواب باشد

و میوه و طعامهای کونا کون بسیار خورد
و کسی که در او ضعف باشد باروزه بسیار دارد
و طعام کم خورد و در او نیز کم باید خورد با ضعف
نیارد و طبع محب کردن طعامهای خوب و سرین
و خود آب و زمستان امتناع براده و کسر آله علت
بلغم باشد و سودا حب باید خورد و صفراوی با
شراب و کخته و سفوف باید خورد چون علتی
بلغمی در سر باشد حبهای بزرگ باید خوردن چون
نردنگ معد و وروده و سینه کوچک باید خوردن
و محرور را حب نباید دادن و اندر میان نرماء
گرم و سرما بر صعب دارو نباید خورد و در کرب باید زد
لاکه ضرورت باشد و از سردار و بر هر کسی
باید کردن و دوسه روز یک ماهه رفته و اگر شراب
خورد یا حتر از باید خوردن و تری قوی و سوری
قوی و میوه و تنجی چیزهای دیگر بر کوار که معد را

برنج اندالتنه نباید خوردن و حوزان دارو فاع شده
 باشد خواب و آرام اولی آن رو دارو کار ناکرد. اندر کرمانه
 قاید شدن و سار روز دوا دارو نباید لان
 که قوی باشد که خطا بود و تا صبح کونه بوی اروان دلو
 این طعام نباید خورد و تا بعد از بوی اروان شدن
 سر شربتی با بسم کرم نباید خوردن و آن روز التمه
 طعام و شراب نخوردن برخی بزرگان و خشمی
 داره اند برای تشنگی مکن کنند و تا جارا سهال کرده
 اسهال کرده باشد عوض فواهد و آب حوید و آب
 سیار خوردن آن روز سخت و باز دارد سر اگر
 اسهال کسی کند شراب سیب و به بد دهند و صمغ عربی
 و اسپینوش برشته و آب برنج بر بسته و با معز بادام
باب **صد و هشتاد و نهم**
 اندر رفع خون کرم و صمغ عربی از خون بسیار
 کرمی روز رد شود و بسم استسقا باشد و شهوت

طعام ببرد و قوت ساقط شود و زود ببرد و
 معد و جگر و دل و زور کند و قوت و قوت و فاع
 و ریش و لغوه و استرخا بدیدارد و اگر ممتد وقت
 حاجت دملارد و سهال کرم و سرسام و بربسام و تب
 مطبق و ابله و خون زبیر آمدن و سرک فاعها
 و سکتة خونی و خناق و از روز که خون کرم در معالجه
 کردن و جماع کردن و ریاضت کردن و دار و خوردن
 نشاید و طعام سیر سیر نباید خوردن و روزه
 نباید داشت و خشم کردن و هم بردن و رنج کشیدن
 و شراب سیار خوردن و مستی را نشاید بدلا که رفق باید
 کرد و کباب و زبیر با خور و تا صفر ساکن شود
باب **صد و نود و نهم** **کرمانه و صند**
 اندر کرمانه ممتدی حاصل شاید کردن و هم خشمی
 و هر که خشم ایدام نند و نداشتند و حاجت تر باشد
 نوری و طریقت انکسنت و باید که عرق ساورد و کرمانه

قول تازه گردانند و طبع محب کند و آب باحتش
براند و مسام بکشد و خواب ارد و مانند کشاید
و لیکن سست کند و منس کرده ارد و در حلقه گرم کند
و اسهال بندد و در دهان کین کند و بادها شکند و
دطوبت باحتش به بند کشاید **باب نهم**
صدیستم ابد در ریاضت کردن کی اگر بر نظام باشد
و بر طعام بود معد قوی بکند و طعام بکوارد و طبع
نرم کند و سهاسحت کند و حشم روشن کند و فقر
و عرق انشاز را بیل کند و در دشت و در کرده و بار
بواسیر و اسب را سود دارد و سود را و معد را
و طرب طعام ارد برای طعام و کسی که گران باشد
و سه و کوست بسیار دارد خوب ریاضت کند نیک
و تمام سبک شود و اگر ترار بود ریاضت بر من کند سبک
و مام سبک شود و خناند جبهی و ریحی نرسد شش
زیادت کند و حوائی بر حای بدارد و صفرا و رطوبت

۱۹۰
و خلطها که کرد خواهد آمدت بعلیها آوردن
بهر اکند و بکند از اند تا علت بخیزد و ازین سبب است
که مردم دست بان و کار کن و ریح کس را علت کمتر
باشد و صحت تر و قوی ترکیب تر باشد که نتوان
ریاضت می افتد و تحلیل می باشد **باب دهم**
صدی و بیست و یکم اندک تدبیر استی که خواهد
که بر زنده از رحم با ذری که دارد بافتی نرسد و سلامت
و عامت بدوزن آید بر و راستن که باید استی
از مجامع و ریح و کرما به شدت و کار کردن
و حیرت گران بر گرفتن و بیام بر شدت و مزو
آمدن و طعام نیز و باد انگیز خوردن و طلحی و طعامی
که آب باحتش براند حوز خود و ترشی و کبر و رشون و تخم
بادیان و اسپیوش و تخم خار و زرق و خرنده
و خرنه از همه کم باید خوردن و از زردن و دارو
خوردن بر هر کند و بوقت ضرورت و بطعام

الاکوشت برسته و فله و حری و شیرین باشد شاید
و گاه گاه اگر عادت کند شراب خوش بوی و خوش
و گوارند قدر صدد در شکل خورد و بویها نارنج خوش
بوی کند و خوش طبع تر بود و بویها لطیف تر و خوش
طبع تر بود و هر روز یا مداد اندک ریاضتی بکند
و سبکبار طعام بخورد سیر الامداد ام معد سبک
دارد سر اگر زنی خوش طبع است شود در ماه
یاسه ماه ندارد سفکند معجز سازد از کوز بویا و
قریند و بسیار و در احسن جینی و مصطکی
و عود و سسل و گاه و زعفران و انگبین هر روز قدر
در مسنکی بخورد کمی علت از باد باشد و طعام چنها
برشته خورد خون رشیدک و فله تا مراد
حاصل شود و اگر بوقت زادن رخ بسیار رسد
و فرزند باسانی نیاید در آب گرم بشاند و خاصه
اب اکمل الملک و بانوح و معسه و رده دشتی

و چلبه و برنجاس و کرم یادیان و مرزبانوش
بخوشند و از آب را با سدر نهد و بخورد و آب
لوسا خورد بخند یادمان اندر رخت و کمر سبک
و موم روغن اندر زهار مالند و دست فرو می مالند
بر روی و اگر در صعب کند و بسا دغایه اندر شراب
خوش بکند یا بخورد و شورای جرب از کوست
فرم کرده و از بیه سرخ خورد و اگر کحه بیاید و کپسه
ماند و رخ نماید و کند سه بر آتش بهند و بوی باز
دارد و نفس مرغ دارد در گاه حنا اندک نفس برون
تاسفتند و خلاص نماید **فصل در بخت**
دوم اندر تدبیر کوز کرد است کوز خوز از اشک
مادر برون اندر وقت کوستن اگر باید کردن و اندک
انگبین در کام وکی مالیدن و سیاه کردن و چند
روز برونشایی تمام بد است و اگر بوی تبلیثی چشم
اوفر و او بخت و باب نهم و روغن می ستم و می مالید

و مستحقان کس باشد که خردمند بودگی ترست و در
 مالدن اند و مستحق شناسد کی طفل هم جوز موم
 باشد چنانکه بر روی چنان آید و شیر تند رخ دهد
 و از جای می جنباند و میخهای خوش با و از لطیف و خوش
 هم گوید و جوز شیر داده بود که تر جنباند کی بر همه
 چنانکه مردم بزرگ کی طعام خورده شاید جو کزدن
 و کودک شیر خورده را اندک حاد و مهر هابه و
 سفش بشوید و ایند که هواره ساویند با هر جو کز
 بشوید و اند روی کرد سیاه می حاشی عاند و از
 نشود و سیه تر کرد پس اگر از رق چشم باشد اندک
 آب عنب الثعلب انداخته و می افکند و هر که سرجه
 در می کند و روغن کل اندر گوش می کند و اگر کودک سرجه باشد
 اندک وقت آیدن اندکی نمک اندر آن می افکند با صافی
 باشد و رها کند کی سار برید که هم صق باشد و کج
 و همه و نمک سرخ کردن و دایه نباید که با مرد

مغذاهای ناسار کار خورد الا کوست مرغ و بزرگاله
 و بزرگ و بشور تا و مله و زیره با و اگر سر و سور طعم
 باشد دلدل کر می کند تخم زرق و خیار و حشیش با حلاب
 خورد و اگر ناخوش بود غذاها را جوید و شیرین باشد و
 و طریقه و هلیله برود و خورد و شیر یا بد که سبزی
 باشد نه سحت اسس و نه سحت بار یک و نه کبود
 و نه زرد الا سبید و معتدل و اگر شیر اندکی آید کمر
 شبت و خیار و تخم است و خرنه و کاه و بزره با حلاب
 و شیر کاه و شیر بز با شکری خورد و بشور بای خورد و کور
 و کودک را اندر کربابه بسیار دارد و با صاب کوا باشد و اگر
 سار کردید بکامل بکنند کی هست از کز سکی باشد مگر شکم
 دردی باشد شربت ما در اندک کند و بخاید و در دهان کودک
 اندر کاه اند تا با باد شکند و مگر نبر که گوش در دلدل اندکی
 شیر یا روغن سبب است اندک گوش کاند و مگر در زهار
 باشد اندک روغن باب روغن با سمن اندر زهار مال

و مکران کرد که خواهد که سروزان سروز کنوند شبا
 موی سوز و مکران که نه سوزسته ناسند با کوند
 در جامه باشد این جمله سوز گاه کند و تامل کند و گاه
 گاه دام را کلبه شکر و اطراف و کوارش عود و کوارش
 زیره دهند تا شیر پال و لطیف شود و کوار بدو سد
 رخ شیر دادن زیادت می کند که هر چه کودک
 نور کند غذا حاجت بیشتر و گاه گاه اندکی عاقله
 می رکنند تا به صبح نماند و اندر زهار می مالند
 تا به سوز زهار نیاسد و هر کودکی که حرف اول
 زمان بیارد از لالی این شود و چون می بخت
 گفتن باشد مکران می و زور غن درین زمان باید مالند
 بار و صحن این چون وقت بدان بر آمد ز نار شاد
 از دهن تر و شود و شکر شدن بداید کودک را پس
 با شوره و طباشیر سوده باید دادن و کل سرخ و کلنار
 و نان خشک یا کلاب شکم بر نهاده و دایه را غذای سینه

دادن کلمه و تپه و برج پرسته و تخم حشاش پرسته
 و سه برنگ کرده بر کار برد بهر طعامی که خورد و اگر وقتی
 که ذکر اشکم بسدد شافه کند از رجب تا از سر کین
 موش و پیکر با سر بر کرد و اگر متعدد سوزانید در آب
 رز و اسیر غراب از خورد و کلان و بر کر ز و مس و به
 و سد کرده در دستان و شامه اسوز بر و غن کل بر کرد
 و چون بر نکش شود حسو کند از آب صبح تا از شامه
 و کر و طبرزد و دروغن خون نایبه بز بدهد تا بر درج
 شعر بکنوی حد و خون بدان بر اید اندک اندک نان
 تکرده بدست و می دهند با می مکد و عادت کند سینه
 مرغ نان و کی خوش بدست و می دهند با مکد می شود
 شور باد دهندش و از سر می کاهند تا به درجه برود
 کی البته صبح شیر ندهد شب و شد رخ از شیر باز کند
 و اندر میان تالستان و زمستان از شیر باز نکند
 کی خطر باشد و بهتر و بی بهار و حران باشد این کار را

و کوز کوا میوه و تن بسیار ندهد کی سنگ حیرانند اندر
 زهار و ماه و خایه ندهد که هم صرع باشد و اگر
 از شیر زود باز کند کوزک ضعیف ماند و اگر در آن شهر
 باز کند کوزک سترک و بد خو کرد و کمترین یک سال و نیم
 حدش و سترک و سال و هرحه کوزک ضعیف تر باشد
 مگر تر باید داد و اگر کوزک کتوک باشد و در آن سر
 باز کرمش و شیر زان استرک محقق کوزک را
 زهر است از آن برهیز باید کردن و دایه باید که جوان
 باشد نکور و بی بلند لای و نیز در گستان مزاج سینه
 و سیه حشم و سرخ و سید و لطیف ادم و خوش اوان
 و شیرین سخن و صافی لوز و لذت نه رود باشد
 و نه دیر اگر میانه را فری و نراکی و البته سهر و ساز
 و کند نا و سوریه و تین ها ساند که خورد الا طعامها
 خوب و شیرین و شیر باد را اولین باشد از شیر در
 باب صد و بیست و یکم اندر زهر هازهر

مار و کوز دم سرد باشد بهین از باشد حوز و در کرد
 اندر وقت بایم کم اندر بهند و سیر و یک و الکی
 باید خوردن و مزور و طوس و ثانا سپاه و شلیت
 و تریاق افعی و مار و وقت و معجزها گرم و اگر مار
 افعی بود با نند از حاد عا و از بروز بر ساید ست
 و رش کردن تا بر ساید و رش قوک شود تا زهر
 مانده ها بپرا کند و بالا در و سندان کوفته و سیر
 نه د بر سر رش و روغن کهن می مالد تا نروید
 تدبیر از خط طریقه هر سر اگر مار دیگر بود باشد و لاری
 ساند بریدن یا زهر در و دماغ ندهد **باب**
صد و بیست و چهارم اندر دار و کردن سکر دیوانه جون
 مسکی بنی که کوشش و مرا نداشت باشد و تریاک
 دهان میزد و زبان سروز او کند باشد و دسال
 در میان سا کوفته باشد و سکا زدن و ی میزد
 سندان که از سکر دیوانه است و از حنات سکر بزد

اندر وقت سودا غالب شود و این کس را از آب حار
 تر نفرت گیرد و بتواند از بدن با خشکی بروی غالب گردد
 و در اسهال و دماغ خشک شود و بمیرد و از علت این عارضه
 که کسی بر مدس خون مبتدا در حال تطهیر بدن
 باید کردن و بکشکاب و لعاب اسپیون و حلاب
 با روغن بادام و شکر یا مرغ و گوشت بره و ممتد بر
 ناید کردن که فربه کردن نثر کنند و این کس را باید
 که اشکم ورود و سسک است از آن سسک خورد و می
 تسدس خسته و اسهال نماید و این و سسک
 حلاب می نماید و این و آب کافور و حارهای سودا
 را سود دارد و مال بخوبی را اید کند **باب**
صد است **چهار** **ایند** **کردن** **حند** **کافی** **حوز** **حیزی** **یک** **دو** **ن** **د**
 که چکرند است اندر وقت باب کرم اندر باید نهادن
 و با روغن کهن در مالیدن و سوس و عک و سبکی کرم کردن
 و کهن ایدر استن با امن شود و اگر زهر و مورچه بکزد

سر که با کلانی بر باید کردن تا زایل شود
 و آب کرم همه دردها را سود کند باذن الله
 تعالی **باب** **صد است** **و شش**
ایند **رند** **سر** **زهر** **خون** **کمی** **کر** **کان** **برد** **کی** **زهر** **بدان** **اند**
 در وقت آب کرم و آب کسین باید تافی کند و از روز شیر و روغن
 کاو خوردن با زهر هر زهری باشد و از این جهت
 که غذا سحت شیرین با سحت تریش باید خوردن
 که زهر ایدر میان این جنس طعامها نشواید کردن
 تسف کردن بهتری هر علاجی بر این حال او تریاق
 را اگر که از این بزرگتر و شریفتر تریاق داروی
 است و تریاق را در عاید است همه زهرها را
 و همه کزیدگی را و چند کانی است و این چهار
 چیز است **باب** **صد است** **هفت**
ایند **رجیو** **باب** **کند** **موا** **من** **ترو** **معد** **ن** **ن** **ن**
 همه داروهاست و این کار را است کی شینکان

وحکیمان که غذا بوی احسبیا کرده اند که هیچ دانه
ندندند با طبع مردم سازگارتر از کندی و طبع رندگانی
دارد و گرم و تر است و اگر با پوست بود اندکی یاد کند
و در بر از معدله بیرون شود برنج طبعشان بوی اندر
خلاف کرده اند در معنی گرمی و سردی را اما در فکاهی
خلاف است و از کندی بگذشت و یک نزدیک تر است با
طبع مردم خاصه که با جوف و شبیری باشد و جوف
بگوشت سرد غذای محروم است و اعتدال دارد تمام
و طبع سرد و تر و سوز و امشکم و روده را پیک است
و قوی را بدست و سکی از خود گرم و تر است
و طبع نرم کند و آباحتش براند و تر و گرم کند
از دست بفراید و ز با اثر شیر افزاید و گونه روینکو
کند و باد امیکزد **باقی** الحاح بر ما شد سرد و تر
باشد و باخ خشک باشد سرد و خشک و سودا انگیزد
و خواصها دارد و خواصها بسیار برد و شکم سرد خاصه

که با پوست جزد و جونی پوست نریز و سوسه
نرم کند و مثانه و کرون را سست لکری و غیره با دام
خوردن خون با پوست و جوشن یا شرع غذای سست است
و خون با ساز و کز و دار حسی باشد با دانگر و اندر قضیه
و سستی نماید کند **ماش** خیزی لطیف است
در است و بیمار را موافق است و گرم مزاج را انگل است
و سرد مزاج را مریضان تدار و طبع است سرد و تر
لکن با اعتدال ندرت است و بی عاقل است و اش طبع نرم کند
عذر صفراوی را پیک است و خون سرد که بیرون
اشکم سرد و اسهال صفراوی را دهان درد را و ابله
و سرخیزه و سها گرم و ریشهای را که از خور و صفرا
بود سخت پیک باشد و لکن سودا را سخت بدست
و دماغ را سخت فاسد کند و خواصها سودای و مختلف
ارد و اگر از عسر را بر دهان سانی در دهان که از جوارت
باشد سرد و زایل کند و اگر با ماسها گرم و در دهان گرم دهد

همه گوشها و نه محمود کویستی است و هر چه
 حوان تر باشد کرم مضرت تر بود و بادها و بلم را
 نیک است **کوشش کور** خمر سحت کرم است و بلم را
 و باد را نیک است اما خاطر بوشاند و کند کند **کوشش**
خمر کوشش همه سودای بود کوشش اهل طریف
 ترین و سبک ترین و محمود تر است **کوشش**
مخ خانگی بهترین کوششهاست از آن
 مرغان و خرو و جوان کرم و نر باشد هم چنانکه
 مزاج مردم کرم و خشک است و وجه مرغ خانگی
 خن صافی کند و آنکه دو گونه سرخ و نیکو کند و نر به
 کند و آب شست آنکه زاند و هر چه صافی نیک
 و غایت کی مردم راست و نر و محتاج باشد در
 وی سستی آنکه هیچ خلل و ضرر و رشت الا
 جمله **مخ خانگی** و نر و و کبک
 و دراج معتدل اند و خون صافی و لطیف آنکه زاند

لیکن اندک میل سودا دارد از همت نکرصداید
 و نر و خشک است از نر و کبک طبع سرد و خون
 بار کرد **مخ خانگی** همه سودای اند خوب
 بلیک و غلیظ و سودای خیر اند بحسب سحت
 کرم است و آب شست آنکه خن را همتا نیست
 کبوتر کبک علتها بلم را شاید خون نال و لغو
 و لرزه از بلم باشد و خون را بر فروزد و نر کند
باب **صد و بیست و نه** اندر
 خاها مرغان همه طبع از حوان دارند کی افکند
 باشند و زرد و خایه و نر و شست سحت غایت است
 خاصه باشد کرم خون صافی و لطیف آنکه زاند و کوفه
 نیکو بکند و چالینوسر حنین کوید کی زرد و خایه نر
 و حمر مرغ و بال مرغ نر را سحت سحت کند خاصه
 با سر **صد و بیست و نر** را نیک باشد

و سبب و خایه دشت روده را نیک است و خوب
امدن از سبب **رادی** **صد سیم**
اندر شیرها حیوانات همه طبع از حیوان
دارند که از وی باشد و باصل گرم و تر است و خوب
قولجی و لعوی و معده را بد باشد کسی را شاید که
خشکی دارد مزاجش گرم و خشک باشد و خواهد که
قویه شود و بیماری را ببرد و سبب را نیک باشد و سبب
زهر خورد را نیک باشد و جراحات را نیک است و
شیر ستر سینه را نیک است و سببها فایده کند و پس
زیادتی را نیک است و سبب بزرگترین همه سببها
ست لکن اندک سود دارد **رادی**
صد سیم و سیم اگر ماهیها همه بدکارند است
و بد کوه و فاسد و کمی و مرطوبان را بتر باشد
و کوزه کانه را ما بهتر است که کوزه تر باشد و در آب
رود می باشد که روی سنگ سار باشد و سنگ بپزد

و ترکی گرم کند و گرم خشک مزاج را موافق باشد
و چون سرکه که کرده باشد حکم و معد و دل را
سخت نیک است و نرد در ستان را روغن جوهر بران
نارد کردن و با سبب نارد خوردن و اگر کسی ماهی
تازه نایان خام و گرم سبب خورد آب است بسیار
کند و سرکه نیک باشد و ماهی شور خورد عذای نیست
الاهی کردن را نیک است شور و تازه سرد و خشکی دارد
شور از جهت عکس تازه از جهت اندک آب بودن است
و نردنک بعضی ترش کار از حیوانات که از سر ماهی
شرابی روشن سخت عادت طبع و کهن شاید
خوردن و سود کند و بغم بر د و مرطوبت ندارد
و نردنک بعضی لطیف است که شراب خلطی
که سار رود بر کاه و دماغ رساند و خورن ماهی حمر
باشد شراب خلطی بغم سار و بغم را زود بر کاه
و بیهار رساند و در ندها رساند و نصرت رود

با بر کند اما شرب محلا و است و سرماهی
صح صواب باشد **باب صد و سی و نهم**
اندر میوه ها و خشک سب هر چه ترش تر بود
سرد و ترست و در انشا طارد و حکم را بیک
به سرد و خشکی خشک است و معده و حکم و در را
نیک است و سگرم سرد که بش از طعام خورده سرد
و تشنگی بمشاند و آب تا احتی براند و سرد
در و حکم را آب دهد و معده گرم را خنک کند
و سرد و ترست **فصل ششم** بروسنه را نرم کند
و آب تا احتی براند و طبع نرم کند و خون بسار حرم
معده سب کند **انار مشرب کرم و ترست**
اب است بفراید و بروسنه را نرم کند و طبع
محس کند و دماغ را نرم کند و فاردش سرد و هک
است و قوی الخرج و صفر است و آب است لرد
و اما مشرب کرده را نمشاند و سرفه ارد و ناک

۲۰۰
۱۰۰
اشر را است خواند **جوز کرم** تر بود و اما تر
اب است خراوند و جوز خشک کرم و خشک باشد دهان
خوشاند و سرفه ارد او سرد در دارد و بخارها دماغ
برد و کرم لند **باب دهم** سرد و تر است بروسنه را نرم
کند و روده ها را نیک است و دماغ را نرمی و ترک دهد
و اگر باشک خورده اید اب است بفراید و ترش فربه کند
و گونه در و نیکو کند و لیکن اید در معده کوانی لند و در کوانی
و بادا لند در معده **فصل هفتم** کرم و خشک است و است
و با شیر بخورد **فصل هفتم** کرم و خشک است و است
در د را که از سردی باشد سب است و سده حکم بکشاید
و آب است بفراید و صدق و صدق است بکند
و بعضی گفته اند سود است از جهت سختی و دروی
کواری که دروی است و روغن و کاسه ها را نیک است
جلعوز کرم است است در د و معده و حکم سرد را
نیک است محامعت راحت عا بقتس **جوز هفتم**

گرم است و جری قویتر از همه معزهاست و کرده
گرم کند و آب است فراید بسیار با فراط خورد درش
مثانه و درد معد و کون دارد منشکل گرم و خشک است
همین طبع دارد و بوسهها از معزها جمله حل است
و روغنهای نرم **خردالکرم و نرم است** و غذای قوی
است و سده حکم دارد و سرد در آن درد دارد و تبه
کند و خون قوی و فاسد را بکشد و آثار فربه کند
طایفه گرم و نرم است معد قوی کند و دلخوا
خشا طارد و بی عاقلست **کشمش لطیف تر است**
و گرمی قوی ندارد و طبع محکم کند و مویرگرم و نر از
کشمش است و معد قوی کند خاصه که بادانه خورد
سبب الو سرد و تر است و سکی نشانند و جکی
و حله اسان کند لکن بها دارد **زرد الو طبع**
سبب الو سرد و تر است و سکی نمیدارد
و معد ملایم **سبب طبع** همین طبع دارد غوره سرد

و خشک است صفرا را نشانند و شکم بندد انگور
هر چه شیرین تر است گرم تر است تر فربه کند
و آب است انگور اند و طبع نرم کند و ترش سرد و تر
باشد در او حکم را خنک کند انجیر گرم و تر است
کرده را گرم کند و ترش فربه کند و آب است بین فزاید
لکن معد ملایم فراط خوردن اسهال در اندام افکند
سجده گرم و تر است برو سینه نرم کند و ترش فربه
کند و آب است اسود دارد و سرفه و نرله زایل
کند و خون نشانند و جوی اندکی خورد طبع نرم کند
و سجده تر معد ملایم و بلغم و خلطها از ج حیزاند
توتاج شیرین است گرم و نرم است برو سینه
نرم کند و اسهال را دورانیک است و اگر آب است
عز غره کند خنک فلو را نیک است و سود دارد
واج ترش باشد صفرا نشانند در او حکم را و معد
ساکن کند و خون نشانند و از فراط خورد زهینه

انگور

انجیر

بدیدار **حریز** حنک و سرد و تر است حکم و
دو معز را بیک است ز کام و نرله را سود دارد و
تشنگی نشاند و طبع محب کند و بنهارانک
است و از سر طعام باید خوردن که معد یبلا ید
شکر اسید کرم است با عتدال و بدرقه
شرابهاست و همه شرابها را بر کها و حررها
بود **گر سیاه کرم** ترازوی نیک است پادها
شکنند و بلغم بر دوق و کخ بکشاید و بنهارا بیک است
فایده مین طبع دارد لیکن لطیف تر است و معد
و سهارا بهتر است و بادنا سور را بیک است **نیات**
لطیف است و بروسه را نرم کند و صافی و آب
تاحتی براند قند بروسه و ستر را بیک است
مثنیه نرم کند و سرفه را بیک کند **کل** سرد و خشک است
فولج از دوسک حیراند و سهاارد و سده ارد و درد
نهارارد و در درد کند و اندک خوردنش از سر طعام

جوب تری فرونی زدهان و معد سیک کند از کرای طعام
و شهوت طعام انگیزد **باب** **هی** **سپی** **سم**
اند ترها گاهوسرد و تر است خواب دارد و در سر نشاند
و نرله و ز کام و سرفه را بیک است و خور صافی انگیزد و اسلم
در داسار حوری ابست بشدد و بارکی حترارد کاسنی
سرد و خشک است سده حکم نشاند و اب از دها از ان
باز دارد و سهاارد و طبع و زدهان نیک است و تشنگی
و هر علی را که از گرمی حکم افدود و معد را بر سود دارد
و ابوی اما سر قوی و نرم را سناسد **کشیدن**
سرد و تر است سها و گرمی را سرد و در سر نشاند و اب
دست نشاند و ابست سدد و حفظ کند بسیار
خوردن و ابوی زهرست از عانت سردی کاهای
کرم از سر و معز باز دارد و بوی دهان خوش کند و نه
کرم و خشک است و معد تقوی کند و اشکم بشدد و طعام
بگذارد و شهوت و طعام و جماع و حیث را و شنای افراد

طرحوت ترشکان اندوی کلافه اند از گرمی و سردی
اما در خشکی هیچ خلایق نیست و در دهان را اینک است
و بر دندان نفوذ کردن و بوی دهان خوش کند و باد
انگیزد **گرم و خشک** است آب است افراد و باد
و اینک است اسفند ان گرم و خشک است و در دندان
کی از بلغم باشد شکل است و در دهان را که از بلغم شور و رش
نمک باشد شکل است **گندنا گرم و خشک** و سرد در ادا
و دندانها را بیه کند و کند هزار دکن رود هار است
مواضعی است و سرد و در دهان را اینک است و تار مکی
حشمت ارد کوفت گرم و خشک است و معد و نفوذ
کند و بوی تر هوش کند و باد شکند و طعام بگوارد
و کسی که صرع دارد البته شاید خوردن بوسه
حصه قویه ممر این طبع دارد که نه نفوذ کوفت
باشد **بلغم خشک** نشاط دارد و معد نفوذ کند
و بوی دهان خوش کند و سواب گرم و خشک است

و طعام بگوارد و بلغم بر دواب است بخوشانند
راستی گرم و خشک است با عانت طعام راهضم
کند و معد را از بلغم و باد پاک کند و فواید از باد باشد
ببرد و آب است بخوشانند ترب گرم و خشک
است و آب است بفراید و سرفه را اینک است
و کسی که قوی خواهد کرد شکل است بلغم در وی باشد و قوی
با سانی باید و در گوشت و عرق نیز تر گوشت
است و است در گوشت را اینک است اگر در گوشت افکن
و در دو کرک و باد را سود کند سگ گرم و تر است باد
انگیزد و آب است بفراید و کرک را اینک است چه هم
باد افراد ممر این طبع کلو را نرم کند گرم سرد و خشک
است و سوزای بر و کلو را نرم کند و سرفه ببرد
و شراب بسیار شاید خوردن حشمت گرم
و نرم است طبع نرم کند و قوی بکشد و است در
موی عالی دراز کند و خمش بکشد و در موی کنند

موی بسیار شود و دراز و سیاه و بن جعد رفت اینک
است **گهی** سرد و تر است بلغم و رطوبت اینک
و قویج و حنای خیزاند اما کمی عرقی گرم و خشک است
بلغم بکارد و باد میکند و در اشکم را بشاند و دهنت
بکند اندر بواج سرد و خشک اشکم بندد و بشی معده
و جگر در را بشاند و سها گرم و ابله و سر حقی و زرد را
راید کند طعنور گرم و خشک است مثانه نال کند و موی
قرخوش بکند و طبع نرم بکند **گهی** خون بر ایمان
اینک است **اسفناخ** سرد و تر است و در دسرا
و تسلی و ایتشاند و طبع نرم کند **اسکف** سرد و تر است
و لطیف ترین کپاهاست سحت معتدل است طبع
حب کند و بر وسنه نرم کند و ضعیفی ماند و تب لا
بکراشد **گهی** سرد و تر است و طبع اسفناخ
دارد اما لطیف است کاه و زفان گرم و نرم است
و در اوقات کند و سودا را بیل کند و تب گرم را ببرد

و شش جگر و معده و دل ساکن کند و بیک سرد و تر است
در دسرا بیل کند و تب گرم ببرد و در اسکوفت دهد
نام **صندل** **چهارم** اندر طبع اسفناخها
شاه اسفرغ گرم و لطیف و خون کلاب بروی شانی
خواب دارد و نشاط دارد و دماغ را قوت کند **ترکس**
معتدل است و میل بگرم دارد و دماغ را قوت کند و
حشم روشن کند و اگر کسی بوقت مجامعت بوی
می بکند و در نداشت بکوردی نماید و معتدل مزاج تر
سوسن گرم و خشک است بلغم را بکارد و دماغ گرم را
زایل دارد و صرع و لقوه و لجاج را سود کند **گل**
سرد و خشک است و خوردن و بوسیدن در معده را
فایده کند و جگر و اسهال رقیق بکند و زکام را بکشد
و بختی موی سپید کند **نفسه** سرد و تر است
و خواب دارد و در دسرا بیل کند و طبع نرم کند و اسهال
و صفراوی بکند اگر بخورد و اگر طلی کند اما سها و دردها را

و بوسدن گرمی و خشکی را و معز را سود کند **مسکو نورس**
وترست و در دسریست اند و خواب اردود را نشاط
دهد و تب و گرمی را سود دارد با سمن گرم و خشک است
با در است کند و دماغ از لطوبت و از بلغم صافی کند و روغن
وی در دسرها را اینک است **شنبلیله** معتدل است
و اما سنها را نرم کند و در دها را سرد و دماغ را ترک و لطافت
دهد **مرزنجوش** گرم و خشک است باد شکند و بلغم
ببرد و فایده و لغوه و صرع و هر علتی که از لطوبت
خورد نوی و وابی و روغن وی سحت بینک است
مور سحت خشک است و ابی و گرمی را سیاه
کند و در دتن است **سرخ** پوست وی گرم
و خشک و دائم است سرد و تر است و پوست وی
معد را قوی کند و نشاط دارد اما میل بخشکی دارد
مشک گرم و خشک است بلغم و سود را بید کند و در
نشاط دارد و دماغ نفوی کند **عس** گرم و خشک است

باعث دال و معد نفوی کند و طعام بکوارد و اگر کورند
در وقت دهن و دماغ را و در دها سحت کند گانور
سرد و خشک است و در دسرها را بید کند و تب گرم
و تشنگی و علتها بید که از خون و صفرا بود را بید کند
عالم گرم و نرم **نور** باعث دال دماغ دال نفوی کند و روغن
حشم بفراید **صندل** گرم و نرم است دماغ را
قوت کند و سنکرها را بید کند و بلغم و رطوبت بکارد
و در دندانهها بید است و روغنها هم طبع از کلاه
و از اشکوفه و از تخم چارند کی از دشارنا شنیدند
تا مل می باید کرد تا معلوم شود **منها هتاه صاف ای**
فهرست بر اول **مان** سردی
و تخم اندر شرابها آب سرد و تر است و زرد لانی تر است
لکن باید که آن را ملاو داد و بسیاری باشد که بر سنک رود
و نیز رود و امتاب بروی می باید و از سوی مشرق
و هیچ نوز ندارد و هیچ طعم و هیچ ترکیب ندارد اما اندک سود

طعم باشد گرم و خشک بود و مزاج آب لا یا حوز آب سبب
واب زخ و آب کبریت و اندک شیرین باشد گرم و نرم بود
و اسهال کند و اندک طبع بود و کنده خود دارد و باشد فقاح
نادان بود و چهار راست سر باشد نادر انگلی سرد و تر
بود بعد قوی کند و جگر کند و شکمی تواند و
هیضه را نیک است **شراب سب** در راقوت
کند و دماغ و جگر را ترک هر و تر دارد و نخت هر
شراب به طبع مندد و جگر قوی کند و آب را جگر براند
شراب برفه کلور اندم کند و طبع محب کند و
شانه کشاید و معده ضعیف کند **شراب عسای**
خون باشد و سرفه و زکام و در راقوت دهد و بوی دهن
خوش کند کلبشک **ر** معده قوی گرداند و دماغ را
قوه دهد و بوی دهن خوش کند **جلا آب** طبع سرد
کند و هج غامق و مصترقی نبارد **سنگین**
شکم سرد و صفرا باشد و شکم حلو و در سائلن کنند

۲۰۶
شراب انبار سرد و خشک و تبها گرم و صفرا و حواری
و نشکی باشد **شراب حشا** زکام و نثره
و سرفه را زایل کند و خواص دارد و در دهان کند
برور معده قوی کند و بوی سبزه و رطوبت را بکشد و
صفرا را تبوشاند **شراب** ترکی میزاید
واب بشت و باد را بیدار است طریقه کوجیل معده را
بالزه دارد و قوی و صفرا و بلیغ را بیدار است و طعم بکشد
و از در و خوردن می نیاز کند **توج برور** معده قوی کند
و شهوت طعام را بکشد و قوه جماع زیادت کند و در
قوه کند **انگلی** فالج و لغوه را سود دارد و کسی که
اب می خورد از جهت بلیغ یا از ضعف معده
و جگر آن بکشد و خورد **اس** **کس** **جگر** **زکام**
معده بشورد از بلیغ و صفرا و سودا و دردها را ماک کند
و در دوسرفه باشد و طبع محب کند و در دشت اندوس
خوردن معده ضعیف کند **شراب** کزد سرد و خشک

[illegible]

اندر دیکل افزارها **بنک کرم** و خشک است عفونتها و تریها
 و بلغم و رطوبت را نیک است و باد بپاشد و قورنج
 بپاشد و چشم را خشکی را و آب بپشت جوشاند
 و تر را تر کند و سرفه را و کرم و خارش را نیکیزد
سیر کرم و خشک است و باد و رطوبت و بلغم و زهر
 نیک است و سموم بپاشد و بواسیر و درد مقعد را
 که از سردی بود نیک است لیکن تر نکند و تاریکی چشم را
 سخت بدست و درد سرو و تب را و البته حرور را
 بپاشد و رنگ روی زشت نکند **دانه چینی و زیره و کوریه**
و انجور و عینی شنبلیله همه کرم و خشک اند و طعام
 بکوارد و معد را قوی کند و باد بپاشد و اندکی بکار باید برد
 و حرور را کمتر **کششیز خشک سرد** و خشک است و بخارها
 از دماغ باز دارد و طعام خوش بوی و خوش طعام کند و درد
 سر بپاشد و جگر و دل را نیک است **شوی نیز کرم** و خشک است
 زهرها را نیک است و آب بپشت جوشاند و معد را قوی کند

ورطوبت برد و ببلغ از دماغ نکلارد و جوانی بر خاء
دارد و محرومان شاید کی بخورد **باب**
صدی و هفتم ابد در ریحانها و جبرائیل
زیزی کرم و خشک است ببلغ و رطوبت برد
و بسره وی عریزه کردن دماغ را پاکیزه کند
و شهوة طعام انگیزد و در بلفی را پاکیزد
بن نکلوان **و اشتر غار** کرم و خشک است
و طعام بکوارند و شهوة طعام انگیزند
و هیضه را نیک کنند **ش** بلفی و بیان
بسرکه تشنگی را نیک است و حمار را بشکند
و تبش معد بنشاند **بنک** جشک و بودنه
دل کرم را نیک است و معد بر کرم را قوت کند
و ببلغ نکلارد **سیر** کرم و خشک است
و شهوة طعام انگیزاند و باد شوم را نکلان
اغش و حمار و تبش معد و جگر را نکلان

باب صدی و هفتم
اندر دگر جاهها که کرم و نرم است بخت کرمی از
تن بشانند پس تر را کرمی و هله رجه از وی نرم
تر بر افزیه کند تری و رطوبت باعتدال افزاید گتان
سرد و خشک است تری محض را اندامی و از جهت
انست کی اندر گتان بخند پیغند خرم کرم و تران
کمان و تری بود هشتم کرم است و تران را کد و بون
سخت کند **س** در غری سخت کرم است **فر**
کرم است و تران بسیار و تر نرم دارد رویا
سخت کرم است ز کام و تران را سخت بیل است
و کرده را تران کند از کرمی و محرومان شاید **سمور**
و سنگ آب و خواصل معتدل اند میل کرمی دارند
و همه کس را شایند و حمله حال این بوسه ها
هر چه تر و سندن و ماسند تر بود و هر چه
ساز تر و اری و تر تر بهتر باشد **باب صدی و هفتم**
و نهم اندر خوردن ها هر سه قوت ترین طعامهاست
و آب خست فراید و زود سیر کند و تر خربه کند

و اندر عرض و جوششش ثن زیادت کند لکن یاد آنکند
شهویر یا موافق تربط طعامهاست و بسبب
قوی نیست و ضعیف نیست لکها و سها نرم دارد
طبع محسوس دارد و خشکیها از سر زایل کند و طعام
ناستناست و صفراوی را کمتر باید خوردن سبکیا
طعام ناستناست و برنایاز و محرومان را سازند
بود و صفراوی کمر کند و وقت کند و در رستنا را
طعامی سخت موافق است الاسرد مزاج را و کسی را
که در بر و سینه در شقی باشد و بیها ضعیف بود
و خداوند ز کام و نرله باشد و قوی را بدست
و اما کسی را که معده و جگر و دل کرم بود سخت سبکیا
مطبخه و قله بلعیا ن و پیرانرا
و خداوندان یاد و رطوبت و فاج و لوقوه و رعشه
و ضعف معده را اینک است و محرومان را است **ناربا**
سکینند و کسی را که فی و منش کرده بود و ضعف

معده از کرمی و اسهال صفراوی بود سخت سبکیا است
ماستینه و دوج با کسی که هیچ گونه رطوبت
و بلغم رنجه دارد و حوز نهری بود و علی السوال
که کسی که از امت و ریخته بود اما معده سوزیده را
و محرومان صفت کمتر لند **عدر** اگر چه سودای
است مغز را اینک است و خورق و اسهال و دهن
در در اینک است **نماج فرشته** طعام رنجور است
و مسافر است و از هر دسه قوی تر است الا است
که البته لطیف مزاج را و نازک تر را نشاید و در
معده و مردم ساکن ندارد **دهی طعام** سخت
کرم است و موطوبان و صیرانرا شاید و سها را
قوت کند **کشمش** لطیف ترازوی است و
معتدل تر و مزاج مردم را اینک است الا اندکی یاد
آنکند غور با و هماق طبع سبکیا دارد
الا که اندر شکم است قوی تر است و سها را زیاده

مسئله این قوت را همه طوایفها و دیگران دارند
اند و معده و کرم معده مانند موی مزاج کی احتمال کند
و هم می تواند کرد آب شست بفراید و فرزند خیر
از خوردن می از جهت نگر خایه و خورد و باقی و
مضر بادام و بسته و دار حیی و هر چیزی در
حیثه باشد **سریران** معده بیاید و امّا
مغز زیادت کند چه همه اندامها چهار تا اند و اندامها
خورند زیادت کند و قوه دهد مرعصه را مغز
مر مغز را و چشم مر چشم را و هر عضوی که خورد
از عضو قوت زیادت کند در دهنها و ندها را و
تشنگی او ندهای از جای نامد را نیک است
باب صد و نهم اندر شیرتها همه سده
انگیزد در حکم و سپرز و تبش افراشد و آب
هست را نیک است و کرده و در دانی دهد و روشن
حشم را نیک است **قطایف** قویترین سپرینها

است و غذا کند و در معده کران بود **بالوده** **سماسته**
روده و کرده را سخت نیک است و مغز سپرینها
و عقود را لا شاطارد و مردم جمیع دوست را نیک است
کوزینه و بولینه و حشاش لطیف ترین
شیرینهاست و معتدل ترین حصی معده کمتر
انگیزد و کمتر خورد و بادها شکند و در دانی ندهد
شیرینها محمول همه کرم و نرم اند و در دانی شاط
دهند و چون افراط خورند کرد و خارش افراشد
باب صد و نهم اندر بادها
و هواها بادی که از شمال راستاید و نا حیث
فرق بین و غایت التبعش سرد و حشک بود و تن
سخت کند و قوه دهد و حشکی انگیزد دماغ و بر
وسینه را علی ترا حوال بهترین و بادی اینست
که عفوسها و بوسید که از ایل کند لیکن زکام و ناله را
زیان دارد و شکم بندد و آب حشمت براند

واجب از جانب جنوب آید گرم و تر است و از جانب
سهیل و زرد و تن سیت کند و سرد درد و حشم
درد دارد و توبها صرع ارد و سها عفونتی لکن
نزله و زکام را سود دارد و علیها سیارا انگزد خام
خاصه که در اخربها و تابستان و زرد و واج از جانب
مشرق آید و از جانب مغرب آید معتدل بود
اندک گرمی و سردی و در سترین و بهترین
آن بود که از جانب مشرق آید و بهترین هواها
آن بود که صافی و روشن بود و تیره و کردناک
و بخار آب اسید باشد و دام متحرک بود و همی و زرد
و حوس بود و نفس فرو ببرد و بیل سردی دارد
و چون آفتاب اند روی شود سرد ماند و هر چه خلالت
این بود **باب** **صله جنات دوم**
اگر شهرها هر شهری و دهی که بنا حیت شمال بود
تیک بود و طبع وی دارد و هر چه بجانب جنوب بود

بد بود و شهرستان سرد سیر قوی تر بود و در سست تر
و مردم وی قوی تر و تنی در سست تر و علت تر و
شجاع تر و نرم اندام و کوارنده و طعام باشد و شهر
ستان حرم سیر ضعیف تر و بیمار گرفته و عفن
و بد دل و بد زور تر باشند و هر شهری که از سوی
شمال کوه بود و آن کوه باد شمال یا رحیم دارد
از آن شهر مردمان آن شهر ضعیف تر و کبیب
و زردناک و بد دل و بیمار ناگیا شدند و چون کوه آن
جانب جنوب بود سحت نیک بود و بهترین ولایت
و شهرات بود که بر بالای نهاده باشند و از سوی
آفتاب بگرداند روی تا شب تمام کند و بهترین آن بود
که اندک و افتان باشند که مادها کم زرد و عفونتها و
بوسیدگیها باشد و آفتاب از روی کمر باشد
و ترک و عفونتها بتواند کشد از روی و هر شهری
که از جانب شهر قبله باشد در آن یک بود و شمالی بود

وهرجوت که انجانب قبله بود کوه و از راست قبله
کشوده بود جنوبی باشد بود و هر شهر که کرد
کرد کوه بایه بود و شهر اندر میان کوهها اندر نهاده
بود بد بود و بیمار ناک و هر جوت که بر سر کوه بود بیک بود
و شهر که آب بسیار بود و عقونق باشد اگر در حصا
سیار بود و بوسیده باشد و باریک نکند و شهر که
که سازه بود و سنان اگر راحت و بومش سنگ دارد
تاسنگ دارد بود خشک بود و نیک باشد و درست و اگر
کلی خوش بود و خالی نه شور و تلخ معتدل بود در
تري و خشکی نیک باشد پس اگر سست بود و سیاه بود
و فلش تر باشد بد باشد و حمله حالهای شهرها
که سرد سیر بود که نه سرخ دارد و تن قوی و مزه
کند و سخت کند و گرم سیر روی زرد بکند و سیاه
و گوشت کم کند و تن نرار کند و شهرستان بر
موی دارد کند و تن نرم دارد و مزه و بیهاست بکند

و شهوت طعام و شراب نکند **بسیار**
خشک معتدل بود و میل بکرمی دارد
و معده را قوه دهد و شهوت طعام تیز کند
و طعام بکوارد و منتشر خون و قی و اسهال
بمردد و باد بشتکند و اعصاب را بر حسب
نخه ها بود تا چند وجوه باشد **له**
باز بخسانت **له** سرکه سرد و خشک
جگر و اسهال را و معده که تیش دارد
بیشاند و اسهال صفراوی را بکشد و تشنگی
بیشاند **اب کاهمه** رطوبت و صفرا را
بکشد و غرغره کردن را و رطوبت
از دماغ بیارد و زبان سبک و فصیح بکند
و آب از دهان را بگیرد و شهوت
طعام را بگیرد **سرکه سار** صفرا را
سخت عاینت و بلغم را بکند

و سموم را اینک است و تب و کرم را
ساکن کند و سده و جگر را و اسهال را
بکشد و طبع بنده و اماسها را بکشد
و دردها را از ایل کند و کلو و
معد را اینک است و بیهارا صغیف
کند و آب شست ببرد
بیضی سرد و خشک است
و شکر می بندد و جنوب
نار کبرد و تشنگی بکشد
و نفوس و سیر هم این
طبع دارد و فوقی فعل
ترازوی است **ه ه**
رخس لغایت سرد
و خشک است و فوقی فعل تراز
نری و اگر شام کند و قوی بکشد و کما را بکشد

و خشکی خلاصه این باشد **نام** **صد چهارم**
اندر مسواک کردن دندان با کوزه کند و روشنی سید
و قوی کرد اندکی با غندال بود و دندان سخت بکند
و از خود کی و کوزه در امادین باز دارد و قوی
کوداند و معز باک دارد و چشم روشن دارد و معز باک و قوی
کرد اند و طعام بهتر کوارد و شهوت صادق تر بود و کرم
مزاج را خوب بند و نار و کثیر را باید کردن و سرد مزاج را
خوب سرد و زیت و حرقی کرم را تراط کردن و دندان
صغیف بکند و دندانها نارک بکند و صفال ببرد **نام**
صد چهارم اندر بیماری و مایگی کی متد و پاستور
لهز تاستان باران بسیار باشد و شب و روز میغ
دارد و قوی گرفته بود و هوا تیره بود و باد جنوب
که از جانب راست قبله آید بسیار و هوا خنیا
نمود راست استان بود خنیا که بیداری نفس فرو کرد
باید که البته گوشت و شیرینی و شراب با تراط نمود

میوه ترک کمتر باید خوردن و اندر کرما به کمتر باشد
و خوستن که برهنه باید کردن و صر چند باد
هوای روی تابان است کند از وی برهنه باید کردن
و سرکه و بیان بسترب کار باید داشت و شرابها
توش چون شراب سیب و به و ریواج و تریج
و نار و غوره و شراب زرشک و سکنجبین خوردن
و گوشت مرغ خانگی دراج و کبک و تنه و موصوف
باب غوره و ترشیها شاید و گوشت بزغاله و بیره
و کوساله سرکه شاید و اسیردینک بر دوا اگر هیچ گونه
درد و کرامت بداند زود خوردن و بر کبر در حسب
وقت و طعام و لذت و حایها خنک نشیند و سوراخ
بجانب مشرق و بجانب شمال کشوده کی از جانب
جنوب همه هسته بود کی هیچ سوراخ نباشد و هوای
باد اندر نیاید و بویها سرد خون کلاب و کافور
و صندل می بود و بدین تدبیر تواند مراد عاقل

که خوستن و با و سها صعب و عسر و آله و سرحنزه
و طاعون و مرکبها جابر هاند و شتر مرد مهر یا و کودک
و فریها را نکه باید است که و با یا نشان را زود تن باید و اگر
در اخراستان کوما صعب تر باشد و خزان سخت
حتک باشد و البته باران ساد و سرحاد بر دراید و اگر
کرد و خاک سیار باشد و صرحای که نشینند باید که آب
سیار برند و کلابی شاید و حصر خانه سا حناب
و البته ریاضت و رخ و جماع و داروی شکران ساد
و آب سرد خوستن می باشد شتر و بر و آب و مخاب
سیار خوردن و سببست چون کلاب و سکر خوردن
و حصرهای گرم و حنک خوردن و از کرسکی و تشنگی
و جماع و اندر آب استادن و حنک و خنک کردن
اقترا را باید کردن و نیم روز بختن با تری حصر اند
ترا و مد چند تواند کشید کباب و آب کمر حله
و کلاب خوردن و شرابهای سرد و ترش و اگر در رگ

خلق بسیار از مردم و چهاربای بهار کردند و اندر
شعاعها آتش بدیداید بهار از خطر بود که میبرند
و تن در ستان بهار شوند سر خوشتر که باید است
از میوه و تره و کره ماه و گوشت و شراب و جمیع تا از این
همه ریخته شود و سرکه بسیار خوردن و کل از منی و آب
خوردن و باغداد قرص سکنجبین و صبر خوردن سکن بود
و اگر عود و مصطکی و قسط و مسکه و کندر و سوزانند
اندر خانه ها هوا صافی تر شود و از عفونت خلاصی
مانند و صندل و کافور و کلاب سایدن سحر نیک بود
و اگر در بهار کلودزد و حنات سار بود در کمال
ماید کشادن و اگر بدیداد مله بود و بر ساقها بای
حما مت کردن و مسهل شکم را از خوردن و از
کوست و شراب برهیز کردن یا شفا یابد ه
باب صد و چهل و پنجم اندر سقوط
کسی که از جای میفتد در وقت بحال ای که باید زدن

اگر بدست راست افتاده باشد از دست چپ زدن
و اگر بدست چپ افتاده باشد از دست چپ زدن
و اگر بر پهلوها یا بر تن اندام افتد یک سلیقه
زند و طبع نرم باید داشت و اگر فرو بندد شیر خشک و
بنفشه و خیاب سهند را در آب احابت کند و موم بای
بلخلاب درادن و موز و ماش و اسفناخ خوردن
و اگر حرارت زیادت باشد آب مرغ دادن و اگر سرد
سرد مزاج بود کوی شش مرغ دادن و البته ترشی
نباید دادن و اگر بجای افتادن سرخ بود یا سیاه
طلی کندار فلفل و شیاف مامیثا و صبر صندل
سرخ و مسد و کل سرخ و آب کسنیز و سدری
آب و سرکه و کلاب و کافور و کافور و فلفل
ارمنی تا از بار برهیند و اگر در جوف شکم شاید و اگر
حرارت و سرخی نبوده باشد و از جایگاه
اندکی مشک و زعفران و پوست نار و برک مورد

وکنار بگوید و بر نهد و اگر بر سر بود شیر یک زیان
ور و غزن کی و سر که بر میان سر نهاده افتد
زایل نشود و بعد از آنکه بوسه رسام و اما سر و امن
شده باشد مغز بره و صرغ باید خوردن یا اگر
مغز از جنبیده باشد قوت کند و ساکن شود
باب صد و چهل و ششم در از مایش بزرگان است
حوز خواهی که مدانی که طب فاضل است
از استاد باید رسید تا ماضی عمر و بحیه
مشغول بوده است اگر صناعتی دیگر باشد شراب
و عشرت و نرد و شطرنج و بایک مال مشغول
بوده باشد از و طمع استادی نباید داس
از جهت آنکه باید که اغلب عمر وی در سر کتابها
بیشینگان و استادان گذارسته باشد و اغلب
و اغلب روزگار را طریقی هم برین عمر وی در سر
مشغول بود بحالسه فضل و علما و متعلمان

درین صناعت اختیار کند حوز حاصل آمد باید که متواتر
بماراستانها و دیدن بماران مشغول باشد چه
تحریت بسیار بمار علاج کردن حاصل شود پس
اگر از نزد و کانه کلی بقصوب بود که کتاب طب خوانده
بود که ممکن نیست بحسب کتاب و الفط
استادان نا کرده و صورت تن آدمی و صورت
علتهان نادانسته هیچ مصرت افتادن و تحریت
کردن یا کرده و بزرگ **کلی بر سه کوه اند** بعضی را
اصحاب القیاس گویند قوت تر و معتدل تر است
و بعضی گویند که تا قیاس بکن کی فلات کیا
سودست یا گرم یا اثر یا خنک و لا تون از گیاه
نکوستر بر روی سبزه و سبک شدن
حای بر مکی بسته بود و طعم تحریت کردن حساب
نباشد و تحریت آن بود که بدی یا نخورد و چون
نخورد و عیش بیند باید بکوی که چه طبع دارد

سرخون بن هیچ قیاس ناکرده و غالب ظن باشد
 کسی بدی مکرر می باشد و یا سرد باشد و انوائه
 سرد مزاج یا گرم مزاج باشد و انکس که گرم مزاج
 بود در خانقوی خطر کرده باشی اگر چه ترا علمی میزاید
 در خون خاوری شدی و عقده عدل نباشد بکذاف
 سر نادر شاهان و بزرگان اول که خواستندی که طبع
 بداند و اطمینان حاصل را بشایدندی مگر بن هفتاد
 طبع است سرخون یا کاه یا تخم یا سنگی یا حجره
 خواستندی که طبع وی بداند بشایدندی و اندر وی
 نیک نام کردندی و روز و بوی و طبع و شک و هبه
 وی سرخون کردندی چنانکه از در میخدا اگر کاه
 آوردندی بقیاس سرخون هر کسی اعلم کردندی
 از عزیز خان مردم که بر تکی تجربه کردند که کاه
 عظیم کره بودی و بخواسیدی کسی سر و سر از مایش
 کردند سر را سم که بحسب و اولی تیر و ماضی

اصحاب قیاس اند الا بسیار کتب خواندند و نکر
 ستن و مناظره کردن و مجالسه کردن با
 علما ممکن نکردد دوم اصحاب تجربه اند و چون
 قیاس را بسته باشی از تجربه نیز ناچار ست کی
 بسی بود که قیاس تنها راست یاید چه این علمی
 بزرگ است و عمر آدمی کوتاه است و بدین قدر
 عمر کند مقصود تواند رسیدن پس تجربه باید تا
 قیاس و تجربه را هم مشترک شوند و آن حال محقق شود
 و شکل از میان برخیزد و بدینکه برین که تجربه تنها
 بکار نیاید باشد کی طبیعی در شهرک بیمار آنرا
 علاج کردند و دشتا یافتند با اتفاق نکرد دیگر
 سال همین طبیب هم درین شهر این داروی هم این مرد را
 دهد بهم این علت شفا نیابد و نیز تن شود پس
 تجربه باطل شد چه این طبیب این قیاس نکرد کی اکنون
 طبع و سق این مرد نکردید و پیر تر شد ناچار کی در

کی در مزاج تعجب برآمد با سفر باغ با طربا عزیز کی
با کز خدای حال از حالها عالم مزاج این سرد را
از آن حال بگردانید و با هوای آنکه بار بود بستر کی
با بھی گردانید است اصحاب التجرة را بصرف
باصحاب القیاس حاجت است و ازین جهت
است البته شاید کی در وی باطعامی بدهند بکار
بی مشورت طبیی استاد بطمع و امید و دستی
آنکه یکی کسی دیگر را بمن علت بود و این چنین دلیلی
نباید کرد کی حکم است کی بمان کسی نیز سود ندارد
فکیف که غیورید و **سهم اصحاب الحیل خواست**
و این گروه را از میان برون کرد اند طبیبان چه
زرق و شعبده بوزند و علم کمتر کار دارند اگر چه
لوقتها بکار آیند چنانکه بروزگار دماهر
خسروی بود و بوماهر استاد کی بود سحت ناصل
در بیماری محنت را سود اندید و آمد و اندیشید که خفته

بودم ماری بکلوک من فرو شد است و حکم و معد
برای می خورد و اندرین مدتی برآمد و مانند می کرد
و نوازی شد استاد بوماهر و این سیریت و این
سیان حاضر شدند و اندک کرد ندکی این خلطها
لزوج است کی در خمد و قعر معد و در روده های
وی استاده است سر مسهل های بسیار داد و وقت
فرمودند کردت و معاجین و کواشهای و برهبرهای
برسبار فرمودند و در نزار و ضعیف شدند و هیچ شفا
نیافت تا ابوالحسن مصری آمد و شعبده کرد و پیش
وی طیبیان را ملامت کرد کی شما دروغ می گوید و این بود
راست می گوید و در معد و روی طارست تا مار برون
تکنی هیچ نباید حاصل نشود و بیمار بدین سخن فریفته
گشت و چند روز طعام و شراب و هر چه خواست
وارز و کرد هم را اسر گفت عزمست بخوالم و دار و دهم
باقی بکنی و این مار برون اندر سود و بگو سندر با داند

و سیماب در میان وی کرد تا متحرک شود و مرد را طعام
 و شراب بسیار داد و چشمهایش بیست و طشتش
 و یکنهادر وقتی هم فرمود کردن و از بروز را نهان بدهن
 وی فرمود که ماری که از کلو و باز از دهان می برود
 کسید و اندر پشت افکند و حشمتش بکشد و یک لحظه
 و برانمود پس مری فرمود با ببردند و سخنهای گرم
 مصور کردند این کس بران بود که مار بود و مار برون
 کودم و این بیمار ترخ است شد و از او هم امتداد و بر
 و سالی گشت چنانکه برورگی **دفعه شراط** که سودا
 بی او هم امتدادی مردگی از او برآید خوانند و همی نوازید
 و از نماز شام تا روز در کورستانها می گشت و هیچ علاج
 بند برفت **با حکم اندلس زرافتی** بود و مشعبدی که
 باز با کردی بامد و سصد دینار مقاطع کرده اند
 کی اسر مرد را این علت زایل گنید و در کسر اسعاد گرفت
 کی شب آمدی وی اندر کسی که می نهان شدی و این کس

هر یکی را در سر کوری نهان کرد و گفت هر چه من گفتم
 شما نیز همان کنید پس چون این بیمار نهان شد
 بگذشت شب تا نکر دستند و سنگ همی افکند
 که تراست حاجت ها کادی نیست بر زدن کان رو و بر
 حاجه شغل داری و دوسه شب چنین بفرمود
 کردن بیمار را از کور و کورستان طمع بر گرفت و باز
 دیگر برفت کورستان و نشست و محفت و علاج بیلو
 می کردند و درست شد بدین سبب و این چنین ها
 بسیار است که شعیبه و و هم و ها بلوس علت
 زایل کرد اند لیکول ندر علی دینا بدونه از طبیب می کردند
 سرطیب حنا را پید که کتب بسیار خوانند باشند
 و بیمار را بسیار دید و خورتنها کرده اگر کسی ناکه
 بیاید و دعوی کند و بسیاری مردم و براندا ندونه
 دیده باشند در طب و روزگار اشتی در صناعت
 و زبان یونانی یا تازی یا سری نیک نداند کی این علم را

اصل زبان یونانی ساخته اند و تجارب بسیار
نرمته باشند بر روی هیچ اعتقاد نتوان کرد و اوست
وی بقولش هیچ طعام و شراب و دارو نباید خوردن
کی خطا بر بعضی باشد **باب** **صد و هفتم**
هفتم اندر محرمها و حیلت‌های این مردم بسیار است
و اگر کتاب ازین تمام نفوس هم سبکی نشود و عاقل
توین کسی باید که محرقه آن فن ایشان در نتوان یافت
و یک کسی بنموانند دانست الا که بسیار کس و بسیار حشم
و از ایشان بعضی گویند که صرح کوزگان را بکنیم و حلال
دارند زور و بیم سلمان شدند و عذاب خود را محرو
حتها بیهوده چنانکه پیشانی شکافند و از دهن
رطوبت فروریزد یا میان سر حراحتها نکنند
و از دهن خویش چیزی فروریزد و بارند و گویند
از معز فرود آورده بعضی دعوی کنند که سیده حشم تر
دارند و پوستی است کرده با خوشتر دارند میل

۷۷
در برند و بخور علییده سازند و بعضی گویند خشک
بیرون گیریم از چشم اول باید که بشکر باندازد و
یا باهن سبزه را خون گردد سر را خاییده با کما
و سر خاییده با خایه و ماهی سبک دست در بر بند
و خون سلا کنند پس بیرون گیرند با خون گرم
سار با بگوشت یا دندان از در برند و گویند از آنجا سارم
و بعضی غدد کو سفند بنهان دارند و کردن شکافند
که غلاد و خوکه برون گیریم و آنرا خون بختانند
و بزور از اند و بعضی از جگر و رگها بر شا حیوانات
حزهای سازد و بیخی اندر بریند و بیرون دارند
و گویند بوسه بپرست و حیوانات که از مغز سار و درم
و بعضی انبویه سرش بر نهند و می کنند و بدهن
در حری دارد کونا کون و سر و دست اندر ریزد و گویند
بسم و رطوبت و استغنی است که از زئنه و قصص سار و درم
واجب بارها را کوزگان کنند از سگ کانتس ماستن بیرون کشیم

که از همه خطرناک تر است اگر کسی باند نکند
و اگر نیامد و اگر نتواند گرفت از بیرون در برید
و بیارند چنانکه هیچ مسدود نماند و نیز کویست بقدر
بیرون کی مابواسیر می گیریم و بعضی عوی کنند کی علیهای
کی همه اندامها درست بکجا کردارم و داروی و سب
کی بکجا خواست هرهای کی مالی درد و سورش و خارش
اندر آنگذنی هیچ طاقت نباشد پس بکجا اندر مالند
حوز بلاد و سورش اندک کویند کی از علتها اینجا کردارم و
هم و صفت خواهند سر اندک و غن اندر مالند
درد و خارش را بد شود و بعضی موی و ناخن خرد
کرده بحیل بکوی فرو نهند سر داروی مهر را ف
انکه نزد هر دو کویند از معد ساورد ام سر باند که مردم
خردمند هوشتر از حس مردم مشعبد که دارند
کی خطرها بسیار کنند و بسیاری داروها دهند و هر
کی خطر بر از کس در آن نوبت یا بعد چهار ماه

کی وقت چهاردهن و هر ترکی که مردم اندر تن بکار آید بیرون
آید و چون باستان و گرمی و خشکی هوا تاثیر بکند یا خشکی
و گرمی از بلاد و صفتها شود سر سام و بر سام و ریه ها
صعب و تنفس جگر تولد کند و بلاهای عظیم کثر هیچ
حال از وی ایشان باید خوردن **با**
صد عین و ستم اندر طبوخنها ای مسکن شواهاخته
کی گرم مزاج باشند و صفرای سوخته بیارد و تنفس
و حرارت باشد و اگر کسی وقت بهار این که بهر بلغم
و رطوبت و صفرای سوخته سوخته و عفون شده
و سودا بیارد و ده یاد و ازده محسرات کثرت کند و هیچ
و تاسه بیمار و همه تابستان در راحت و اندر از علها
و تب و درد سر و حشر این کرد **فستق نرس**
هلبله و زرد دانه بیرون کردند در مسکن هلبله
کابل و بلبله و اصله و سنای مکی و شمه تیره از صفت
در مسکن کل سرخ و شمشه سپاهانی و تخم کاسنی

و ملک نیکو قرار هر یک پنج در منزل خرمای هندک و سنجید
کرکائی و مویز طایفه متقا و سفستان از هر یکی بیست
انه فلوس خیابان شب بانه در منزل شهر خشت
این جمله بیرون رسم و صافی کنند و بعد از آنکه در روز هر
کرده باشد بابت خورد و گوشت سه یا ملاد که خورد و هر چون
اسهال می کنند و سسکی از حباب می خورد و بخ سرد
کود و سسکی قوی کند و روز کرم بود و مردم کرم
و بر نانو داندکی بخ می خورد و سسک شد و اسهال تمام کرده
باشد علامت است که صبح بوی از دهان از شکم
باید سر اسهال و شکم و حباب خورد و زیر
از مرغ یا از گوشت بره یا مرغاله کرده خورد و بش
از آنکه طعام خورد و بکر ما به فرو شود و البته نشیند
لاکه آب بریزد و سروز اند و طعام بخورد و بخد و در
از اسهال و شکم خورد و بکر ما به شود و البته
طعام با قراط خورد و اگر بر طعام سسکی کند قدری در منزل

ماجهل در منزل کلاب و آب مهر و ج بلند
و خورد تشنگی کند **سهل قویتر** اگر کسی مرطوب
باشد و با قوی ترکیب بود و مسهل قویتر حاجت
بود برین سخت که یاد کرده شود این بحثه خورد
تا علت های که مدتها دراز حاصل آمد باشد
بیارد و باج بسیار مدت جمع خواهد شد و سروز
از دها و حکم و اسهال و در آن ورکها و سها و معده
ورودها و حکم و اسهال و در معده نالیزه بکند از بلغم
شور و لزج و از لطوبت کهن و صفرای تیز
و بوسید و سود او حلط های متکرم و عفون
و در آن یک دو سال تر صافی دارد و معده قوی کند
و شهوت طعام و شراب انگیزد و جماع مثانه
بیز از رطوبت پاک کند و در دست زایل کند
و از بقع سر و عرف النساء از کرد و البته
کرو خارش و دملها و ریشها را راه ندهد اندر تن

و در دسرو چشم و تب و علتهای بلفی چون
فالج و لقوه و صرع و سگته و مانند آن را زایل
کند بعون الله و عزتة **سخت** هله زرد
دانه سرون کرده ده در مسکن هلیله کابلی
و سنای مکی و شهنره و افستین و تربید مسد
و سفاج و ماشه و اصل الص و صر و تخم کاسنی
و ایتیمون و تربید سید استو. خود سون و انیون
و ملک نیگو و زوکل سرخ و بلیله و امله و کثوث
بغدادی و عاب از هر یکی چهار در مسکن
ریوند حیثی یک در مسکن تخم حیار و حیار بادریل
و تخم یاد یاق کا کج از هر یکی سه در مسکن و ج
و ماهجه زهره و سورجان از هر یکی دو در مسکن
یم طایفی مقاصیه الو و سجد کرکافی و سفینان
از هر یکی هشت دانه فلو و حیار شنبر است
در مسکن شیر خوششت بی در مسکن از جمله

و رطوبت همی آید سل بود و دلد کند که ریش شش
بود و چون شش ریش گشت مرکز درست نکرد
از سبب آنکه هر بیماری را که بی ادای تنباه شود بکشد
اورا که از سفلی از دارند تا علاج بدرد و اسانی نابد
و بهج حال ممکن است کی یک ساعت و کمتر نیز
از کار فرود آید که او بار بیرون د است
جالیئوس مروحة القلب خوانده است اگر
متواتر القیاض و ابساط کند خون هم آهنکرات
سردی نکرد و فرا دل ندهد و کرم و باد کرم سرون
نکند در وقت از نف کرمادل بسوزد و مردم بنماید
بسر علاج این ستر از آنکه قوی شود است که شیر خو
بدهند و خجند و در کس و بایها بکند پس با چاکستر
در غارند که شباه و زبیر سیار و کی دیگر باب را غارند
که شباه و زوان کامکش بیوند و از آن کشکاب
هر روزی همی خورد و نیم کرم کرده بمقدار و البش

رضانده که طبع محبب باشد حی اگر طبع محبب
کردد و ضعیف شود و خطر نزدیکتر باشد و اگر تب
قوی نباشد زردی رخا به دهندش و شیر کاه و شیر
کشد با لشک باید کرد و خوردن و تلاجی تازه بر
پان کرده و سرور بای بزغاله و بز و آب باغلی و حریره آن
دشاسته و مرغ غبه بکشک کرده خورد و هر روز دو بار
ناف بر در نشیند و چون بروز آید بر وعین کند
و سمش و نلوف و مفرق بکند همه تن با ترک و نرمی
و جوی ناند ام هم رس اگر طبع نرم شود این دارو
بدهند تا خورد و صبح عربی و طباشیر و کل ارمنی
و مورد دانه و به دانه از هر یک یک درم سنگ پرسیاوشان
و کشیرا و دشاسته و تخم بنک از هر یکی نیم درم پیکر این عمل
بلو بد و بلعاب اسپوش قدر کند هر قدر صدف در سنگ
هر روز یکبار شراب خشخاش خورد و هر چند تب
قوی باشد کشکاب خورد و هم جو شیر کشکاب می باید

و بوخل و باب انان با کشکاب حلا بای بلعاب
اسسوش یا هر شراب خشک باشد بتوان
خوردن تب و در سرد سرد مسنه و پرو اما س
جگر و تبشت و معده و دماغ و سیر اساکن کند
و تشنگی بماند و هر علی که از حوز و صفرا
بود ساکن کند و زایل گرداند و زردی و کرم و حشرات
و ابله و سر حیزه و کرم و خارش و دمل و ریشهای
که از تبشت بود و انشمار می حمله را کفایت کند
سجده بخمخیار و خیار یا در رنگ پوست کزده
و تخم خشخاش و کز و پوست کزده و تخم کاهوسید
و تخم کاسنی از هر یکی درم سنگ طباشیر حلال
و صندل سد خالص و زنباب و سوس و کبر اسید
و شیرین و کل سرج و است بر خشک از هر یکی دو
درم سنگ بوند حی یک مثقال کافور نیم مثقال
عصاره لای پیاری چهار درم سنگ بخمخیار و درم سنگ

سدم و دارند ناسفته و کهر با الزهر یکی دود در مسکن
ثم نشاسته دود در مسکن این جمله بگوید و تحریر ^{باید}
و بالعاب اسپیوش قرص بکند هر قرص یک مقدار
و هر روزی ناشتا بخورد تا سکن کپیر با یکی از آن
شرابها کی گفته آمد بگوید این کارها گفته آمد
معجون خیار شنبه این معجون است شریف
و بزرگوار قوی و معده و رودها از خلطها پاکیزه
و از هنر و فعل کی بکر معجونها و داروهای سهیل
تواند کردن از وی حاضر اند و نادرها را شکند و هوا
رقی عظیم بینگردد و هیچ خطر نیست اند روی
حنا نکر در داروهای مسهل باشد و در معجونها
دیگر حوز اسقف و شره باران و ثلثا و عتق
و طیوس و مانند این و خوردن خوش بود و هر جا
احلاط وی باید **نسخه** فلان سر خیار حبه
نو غایت صد درم ترسد سدد دود درم اصل السور

بادمان و سفته اصفهانی از هر یکی هفت درم
از جیب سه درم تر خبیر و طبرزد خالص
نکر مرده خیار سدر و تر کین در آب کرم
بکارد و سالاد و دریا به سنگین کند و شمن
انگبین در وی کند و بخوشاند و کف بکند یا بقوام
آید و است بر شود پس این داروها جمله گفته
و دود در مسکن سقمونیا از طایفه خالص گفته
و با بخت صم بهر دگر درین عمل که بقوام آمد
آمد باشد اندر ریزد و بکشد یا التیج و در خنابره
کند و شریقی از وی هفت درم مسکن بود و آب کرم
از سر وی بخورد **حب شنبه** این حب است
کی هر کس کی بکار تواند داشت و محروم و موطوب را شاید
و تاستان و زمستان شاید در وقت و تو بکر را ببرد
و اندر حضر و سفر شاید خوردن و بخت مبارک
وی غایت و روح داروئی است و طبع بجمبت کند

و دماغ با کینه کند و کسی که این کار دارد
 ضعف معد را از طعام بگواشتنی و از درد چشم
 و درد دندان و درد گوش المن بود و معد را صافی
 ماند از بلغم و صفرا و هیچ خلط نگذارد که گرداید
 در معد و البته تابوک این را رود و معد بود هیچ
 بخار دماغ نتواند در بیدن و آب از دهان
 و لقمه را و کرم و خارش را بید کند **سختش صبر**
 صفتش صبر است و طریقی خالص سرخ حنائی زرد بشکند
 است و طریقی پنج و باره شود و از یکدیگر بریزد در مسنگ افستین
 درم افستین خالص و مصطکی و می و ترید سد و هلیله زرد
 و ترید و هلیله زرد و پرون کرده از هر یکی سه درم مسنگ این
 زرد از هر یک جمله بیاید کوتر و خور بر کردن و کل آب سرش
 یکی مثقالی کل سرخ دود مسنگ کتر اشیرین یک درم مسنگ
 و کثیرا از و حب کردن هر حبی چند یک بلبل و اندر یک
 هر یکی در می **سخته** اندر کند و شب خورد و وقت خواب
 از کفایه

و هر شب باید خوردن و شربت یک مثقال یاد و
 در مسنگ و شتران انک این خورد باید که شور یا یک
 جوی خورد بود و تنش باوی ناموافق است
طریقی که چک این معجون طریقی است که
 همه کس را شاید و طبع نرم دارد همه علتهای
 موافق است و هر حای اخلاطوی باید معد
 قوی کند و طعام بگوازد و بر دندان سخت کند
 و بوی دهن خوش کند و بخارها بشکند و آب
 از دهان این باز گیرد و کسی را که تریاق مضییب بیاید
 بی مرادوی و بی شهوت و ک این تریاق بیاید شود
 و مثانه قوی کند و بادها بشکند و لملن آب است
 کم بکند و کوفه سرخ کند و سبک موت است
سختش هلیله زرد دانه پرون کرده است
 در مسنگ بلبله و شترانله و سفاج و کل سرخ
 از هر یکی در مسنگ سنای مکی و شترانله و افستین

و بنفشه از هر یکی پنج درم سنک کشت بر خشک
هفت درم سنک این جمله بگوید و خور بکند و
بانهن معجون کند و آنکه بر بادکی چهار چند اوها
باشد و شربتی از وی پنج درم سنک **معلقات** این
داروی است که مسافر و بسته داری کاراید و شکم
سد و درد ناف و روده نایل کند و همه و دردی
و فعد را سود دارد و اسهال را و خوراک را و زحیر
و بچش ناف را **سحر** سیوی ش برشته
سه درم سنک تخم شاه اسبر غم برشته تخم زبان بده
برشته کمر و سرد و تخم خشخاش و تخم سنک
و تخم شبت جمله برشته از هر یکی سه درم سنک
تخم بوجل برشته و کوفته و نشاسته و کندم برشته
و تخم حما صبر برشته و کوفته و خربوبه نبطی
و خربوبه شده برشته و کوفته از هر یکی دو درم سنک
صمغ عربی برشته و کوفته از هر یکی پنج درم سنک مصطکی

رومی یک درم سنک تخم سدران برشته دو درم سنک
کهربای کوفته و سوده دو درم سنک این جمله را با نیک بگوید
سایه راحت و هر روز با سدر سه درم سنک با هم درم سنک
روغن کل تازه و دو درم سنک شراب به خوردان
شاه الله تعالی شفا داد از الله تعالی **مفسح**
القلب این جمله معتدل است که دل را نشاط دارد
و مال الحولیا سرد و سود او تفکر و غم و تها را از دل
سرون سرد و معده و دماغ را قوت دهد و رونق
و نشاط دارد و زهرها را از فعل گرفت باز دارد و باد
سموم و با و کز بدت همه چمند کار را سود دارد
و بوی از خون خوش کند و بر زبان سخت کند و موی
مناجا را نیک رود و کرم مزاج را و سرد مزاج را شاید
و کودک و طفل و زنی بیمار و نرد رست و استن
و هر کس و سردماند شاید و هیچ کس و زبان ندارد
از حهته اندک فعل و قوه و فایده و وی اغلب دارد است

و دل را دستاه بر است دل چون قوه و نظام یافت
حال همه تن نظام یافت **نسخه** مر و اید
سپیدنا سفته دو مثقال سد سرخ روشن و
مثقال دورخ زوی خالص یک مثقال نیم تخم
بلند کشک و تخم باد روج و تخم دار کز بوی
و تخم کاوزان و بزرگ کاوزان و بزرگ و ارنگ بوی
و لسان العصاره و بزرگ سرخ و امفیلا از هر یکی
دو درم یک کل از موی خالص هر اصله مثقالی و نیم
سنگ از موی خالص یک مثقال و نیم زرب و سباسب
و سبب الطیب و نارمشک و مصطکی و عود و زعفران
ناسوده و ابریشم حاتم و پوست تنبج و دار حنی حنی
از هر یکی یک درم پنجره حیار و حیار بار بار و بوی
و کاسنی و کاهوی سد و کدو از هر یکی دو درم حیا
صد درم مقاصد خالص سه دو درم عنبر
یک مثقال سحاله زرد و سیم از هر یکی مثقالی با قوت

سرخ یا کبود پیل غایت و زعفران از هر یکی این
جمله باید سودن نامشک شتی خالص و دنگ و
کافور و مصوری نیم مثقال نیم باید سودن با گلانی
که از آب کاوزان و کلاب و نبات و آب سبب
کرده بامند معجون کنند شربتی سردی یا گرمی و
دو نیم مثقال و کودکی نیم درم و طعمی را که سبب
بود از سبب الله تعالی **ه شافیه** و قوی **نسخه** اگر کسی را
قوی رنجور دارد و در او نتواند خوردن و با خود
اجابت نیندازد با جار شافیه بکوفت و حاحت افتد
و این شافیه که یاد کردیم از موه است و قوی را بکشد
و باد شکند و روده پاک کند از بلغم و خلطها که
که ایستاده باشد را بکشد **نسخه** قوی سید و در
سبب تنبج یک درم سنگ بزرگ و زبان یک درم سنگ و نیم
شحم حنظل بوی غایت یک درم سنگ بزرگ و زبان
یک درم سنگ و نیم یک درم سنگ غار یقون یک درم سنگ

یک درینک فل هندی دود یک سرکس مکس
بم درمسل زهره و گاو یک درمسل فاندیم درمسل
سقمونیاد و دیگر این جمله بگو بد و با یکدیگر ساز میزد و سه
شافه کند و هر شافه چند خرمای سر و عنبر زرد
کند و بر کند و هر چند تواند دور بود در سبز و باله
اندر زیر سر و زاید کرد و بر یک بر وی صبر باید کردن
تا مراد حاصل آید و اگر همه درین شافه و قطران
ولا در زیادت کنی حیض زیان نکند و در دشت
و در زهار زاید کند **معجون اللبوب** این معجون
است کی کسانی که حوصله ندارند بر حاضرت کردن
این معجون غایت با باشد و از زیر سر بود از سر حاضرت
کردن کرده و تزار و ضعیف شود و نرسد و شود **درم**
رود تر شود و موی رود تر رسد شود و به عرق
النسا و نفوس بود و در دماغ ضعیف و در و کند
و تارکی چترارد و آب چشم می شود و دشت باز و کرده دارد

تلاقی و تدارک کنند و هر یک که خرج می افتد باز
بحای خواست آید و سستی قضیت را و یکی را بعضان
شش طار حشر را دارد و هر چند در شش طار اصابه
باشد دیگر روز این معجون در معالجه سودمند عود
باز جای آید و این صبح مضربها که گفته می شود بکند و در
شش طار آید و حوائی بر حای بدارد و مردم را تازه و با
رونق و رنگ تر و روی کند و مضربها را استخوان جرب
دارد **فصل ششم** شقاق و حوائی و حصیه الثعلب
و بهمن سرخ و همنی بید و ج و تود یک و لسان
العصا و فیروز یک سه درمسل ناف سفنقر
معقال حب لسان و حب لسان و حب الفلفل
سبید از هر یکی (درمسل) تخم خرنوب و تخم خیار
و باد رنگ و تخم خربزه و تخم و تخم کندنا و تخم پیاز
شیرین و تخم کزور و تخم شلیم و تخم اسبست و تخم
خسماش و تخم حصه و تخم ترب و تخم شست

